

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

سوم

سیاست دولت روس درافغانستان

روسیه:

روسها اصلا ازنژاد اسلاو مربوط به‌گروپ اندواروپایی هستند وبانژادها ی خانمان اورال التائی (منگولها ، ترکها وفنلندیها) وبعدها با نارزمن های‌اسکاندیناوی مخلوط شدند . باشندگان اولی ستپ های جنوبی روسیه «ساتها »بودند که درقرن هفتم قبل از میلاد وارد شده بودند. این وقت ترکها درالتای ومنگولیا وکلونیهای یونان در سواحل شمالی بحیره سیاه بود. ازقرن چهارم تادوم قبل ازمیلاد «ساراتی » ها واز آنجمله «آلان ها» برسواحل جنوبی بحیره سیاه ، وقبایل اسلا وشرقی نفوذ کردند که‌یکی از آنها قبیله «روحستی آز» بود ونام «روس» ازهمین جاپیدا شد واولین بار در آثار قرن ششم میلادی ذکر گردید . «انت» های اسلاوی در روسیه جنوبی درقرن دوم میلادی از خود تمدن ودولت داشته، مشغول زراعت ومالداری بودند که‌از آنها در آثار قرن چهارم میلادی نام برده‌شده است . این اسلاوها قوای طبیعت را پرستش میکردند. درقرن سوم گوت‌های جرمنی درروسیه جنوبی نفوذ کردند و قبایل اسلاو رامطیع ساختند. درقرن چهارم «هون »های شرق آمده نفو ذ گوتهارا طرد کردند وآتیلاتا هنگری پیش رفت .امابعد ازاو هو نهابه منطقه ازوف (بلغاریای امروز)عقب نشستند . درایام زدو خورد های قبایل مختلفه درروسیه جنوبی، قبایل فنلندی در دوطرفه اورال مشغول ماهی گیری وشکار بودند .در قرن ششم قبایل «اوار » براسلاوها هجوم کردند واسلاوها تاقرن هفتم به ادریا تیک رسیدند . درهمین قرن ششم ترکهای التای نیز هجوم نموده ودرحوالی دون، ولگا وقفقاز شمالی‌مستقر گردیدند وبعد هادولت خزر راتشکیل کردند . دولت خزر ازبحیره خزر تابحر سیاه کشیده میشد ودرراس دولت «خاقان »ودرراس قشون «بیک» قرار داشت. اینهازارع ومالدار ومشغول تجارت بودند. درقرن هشتم قوای عرب خزر راشکست ،درحالیکه دراواخر قرن هفتم «نارزمن »های اسکا ندیناوی درعلاقه «یارسلاو» و«روستوف » نفوذ کرده وتاقرن هشتم در حوالی دون وقفقاز شمالی رسیدند وباسایرین آمیخته نام روس بخود گرفتند. درقرن نهم حکمدار سویدنی روس باخزرها مقابله کرده وخودش‌را «خاقان روس» خواند. درهمین قرن نارزمن های دیگر در روسیه آمده ودولتی در «کیف» تشکیل کردند .

درقرن نهم ودهم یکعده روسها دراثر ارتباط تجارتی با بیزانتین ، دین‌عیسوی پذیرفتند. ملکه کیف «اولگا »شخصا بدربار بیزانس رفته وعیسوی شد. قوای پسر همین ملکه «سیواستو سلاو» دولت خزر را سقوط داد. بعد از اوبین پسرانش زدو خورد شروع‌شد وبالاخره «ولادیمیر » درسال ۹۸۰ قدرت را در دست‌گرفت وعیسوی شد ومردم روسیه را غسل تعمید داد، بهمین سبب اورا «ولادیمیرمقدس»خواند ند . سواد خواندن و نوشتن با مسیحیت یکجا در روسیه پیدا شد .

در۱۰۱۹ پسرولادیمیر «یاروسلاو» پادشاه شدو تمام روسیه رادر تحت تصرف درآورد وهم قوانینی وضع ومدارسی برای اطفال تاسیس نمود. بعداز مرگ این شخص خانه جنگی ها شروع شد ودولت روس به ٦٤ ایالات شهزاده نشین منقسم گردید .روسها ازقرن دوازدهم به سه دسته : روس کبیر، اوکرائین وروس سفید جدا شدند. درطی این دوره جامعه روس بدو دسته آزاد وغلام تصنیف میشد. آزاد یعنی روحانی ومامورین وملاکین وتجار وکسبه کار ودهقان .غلام یعنی اسرا ونادار های که خودرا به غلامی میفروختند . گروپ سوم کسانی بودند که دربدل پول قر ض بکار گماشته میشدند وبین دودسته اول الـذکر قرارداشتند. رژیم قبیلوی روسیه دربین قرن دهم ودوازدهم متلاشی گردید . بعداز عیسوی شدن روسیه برای باراول کتابهای مذهبی در روسیه نشرگردید که بعضا برروسی هم ترجمه میشد. اولین تاریخ روسیه راهم یکنفر کشیش دراواخر قرن یازدهم نوشت .نام «ماسکو» باراول درقرن دوازد هم درتاریخ ذکـر گردید. درقرن سیزدهم حمله مغل در روسیه اتفاق افتاد (۱۲۲۳) . این حمله د ر ۱۲۳۷ تکرار وکیف مسخر گردید . ازاین بعد تاقرن چهارد هم نفو ذ مغـل بالای شهزادگان روسی کشیده شد. درهمین قرن ماسکو مقتدرتر ازسایر نواحی گردید و هم مرکز مقتدر دیگری در «لیتوانیا »تاسیس وتابحر سیاه نافذشد . یعنی روسها بدو دولت شرقی وغربی (سلطنت ماسکو ودولت غربی تحت دومنیون پولندی ها و لیتوانی ها)منقسم گردیدند واین تقسیم تاقرن هژدهم دوام نمود .

روسیه درهمین دوره نخستین کلیسای عیسوی خودرا بنا نمود وتوسط جینوائی های ایتالیا باشنده شبه جزیرهٔ کریمیا، با اروپای غربی ارتباط وآثاری ازتمدن حاصل نمود. چنانیکه برای بار اول مسکوکات نقره ئین ومسین زده شد ، درحالیکه پیش از آن توسط «پوست خز» داد وستد تجارتی بعمل می‌آمد. توپ نیز در قشون روس درقرن چهاردهم مستعمل گردید. ماسکو بعداز ضعف دولت مغل قبچاق (اردوی مطلا) مستقل شد ودرقرن پانزدهم روسیه بکلی از نفوذ مغل آزاد گردید . چنانچه پادشاه قبچاق سیداحمد بعد از جنگی که باایوان سوم شهزاده مقتدر ماسکو نمود، دررا ه مراجعت به قبچاق ازدست تاتار ها کشته شد واسارت دونیم قرنه روسیه پایان یافت. ایوان سوم تمام مناطق روسیه شمالی راتحت نفوذ خود قرار داد. «ایوان مخو ف» نواسه این شخص درقرن شانزدهم (۱۵۴۷) درماسکو تاج پوشی کرده واساس سلطنت زاری روس را گذاشت در ۱۵۵۲قازان ،در ۱۵۵٦- استـراخـان و د ر ۱۵۸٤ سایبریا به ماسکو ملحق گردید . فرمان روایان ماسکو از اخـلاف «ولادیمیر مقدس » بودند . بین ماسکو ودولت لیتوانی هم جنگهای متعددی شد. لیتوانی د ر ۱۵٦۹ با پولیند ملحق گردیده بود. درعهد ایوان مخوف ریفورمهائی بوجود آمد که بامنافع اریستو کراسی قدیم متصادم شد وملاکین جدید بو جود آمدند. دهقان هم بزمین وابسته گردید. درروسیه لیتوانی چاپ کتب در ۱۵۲۵ شرو ع شده بود ودر اواخر قرن شانزدهم تقریباً ده چاپخانه درروسیه غـربی مو جودبود.

ایوان مخوف در ۱۵۹۸ بمرد وبوریس گدونوف زارشد . امابزودی مرد دیگری به‌عنوان پسر ایوان چهارم به‌کمک پولیند جای اورا گرفت. درهمین وقت دهقانان وغـلامان برهبر ی یك غلام فراری «بلو تنیکف» برضد توانگران قیام کـردنـد . بلو تنیکف وهمچنین زار هردو کشته شدند ود ر روسیه خانه جنگی آغاز گردید .

پولیند تغلب جست وحتی ماسکو را گرفت . دراین وقت بکمك یك تاجر «مینین» لشکری تشکیل شد وبه قیادت شهزاده پو ژارسکی وامداد قزاقها ، پولیند رادرهم شکست . درقرن هفده هم (١٦١٢)جرگه بزرگان روس تشکیل گردید ویکنفر از اشرا ف قدیم بنام میخائیل رومانوف بحیث زار روس تعیین‌شد . ازاین جاسلسله روما نوفها بمیان آمد. دولت جدید که‌به کمك طبقه متوسط بمیان آمده‌بود ،دشمنی بااشراف قدیم را فرو گذاشت وقیام مردم را سرکوب کرد. در ١٦٤٩ رژیم سر فدم (سرواژ)تقویه وآزادی دهقانان بیشتر تر سلب گردید. دهقا نها بفرار شرو ع‌کردند. سردار قزاقهای دون «ستیفن رازین » به‌کمك قزاقها ودهقانان وقبایل غیر روسی در ١٦٧٠ قیام کرد وبر متصرفات ماسکو حمله‌نمود . مگراو مغلوب‌شد واعدام گـر د یـد.

درطی قرن هفدهم خارجی هادر صنایع روسیه سرمایه گـذاری کردند .پولیند در حصص روسیه لیتوانی نفوذداشت واوکرائین راگرفته‌بود . قزاقهای حوا لی‌دریای دنیپر آوکرائین در ١٦٤٨ برهبری بوگدان خملنتسکی برضد پولیند برخاستند ،مگر بعد از مغلوبیت راضی بمصالحه شدند . در ١٦٥٤ اوکرائین به‌روسیه ملحـق‌شد و پولیند باروسیه داخل جنگ گردیده ولیتوانیا رانیز گرفت . روسیه توانست که سواحل چپ دنیپر وکیف راحفظ نماید (١٦٦٧) . دولت زار در ١٦٨٩ در شر ق تا دریای امور پیش رفت وباچین معاهده نمود. بعد از مرگ زارالکسی (١٦٧٦) پسرانش پتر ده‌ساله وایوان هفده ساله هردو زار شدند ، مگر صو فیا خواهرکلان ایوان بنام پتر امور دولت‌را دردست گرفت وبعدها در صدد کشتن پتر برآمد. پتر کودتاکرده وصوفیا رامحبوس واداره دولت رادر ١٦٨٩ دردست گرفت . همچنین اوقلعهٔ ازوف رادر ١٦٩٦ ازدولت ترکیه متصرف شد .

درقرن هـژدهم وعهد «پتر کبیر»روسیه ازنظر نظامی وقضائی وغیره شئو ن اجتماعی بشکل دول اروپایی غربی درآورده شد. درزمان پتر روسیه درسا حه‌علوم وتخنیك تبدیل ومدرن گردید .پترحتی ریش مردم را جبرا تراشید ولباس غربی را ترویج کرد. در ١٦٩٨ هیئت سفارت روس بغرض‌تشکیل اتحادیه دول غربی برضد دولت ترکیه ،به اروپاسفرکرد .خود پتر بـ ه‌لباس ناشناس جز اعضای این‌هیئت‌بود و در هالیند برای فرا گرفتن امور کشتی سازی داخل خدمت کشتی سازی شد .پتر در ١٧٠٣ شهر پتروگراد را بساخت . مگر شدت فشار دولت مردم‌را بقیام واداشت. مردم استراخان وبعدها قزاقهای دون در ١٧٠٧ قیام نمودند. در ١٧٠٩ قوای پتر سویدن را در هم شکست‌وانگرما ،استونیا ولاتویارا به روسیه الحاق نمود .پسرپتر بخارج فرار کرد . اما پتراورا بروسیه احضار و محاکمه و محکوم به اعدام نمود ،در حالیکه او بواسط شکنجه مرده بود . پتر در ١٧١٧ به خیوه قشون اعزام کرد واز مدافعین دلیر آنجا شکست خورد . پتر در ١٧٢٣ قوای ایران را شکست‌دادو خودش در ١٧٢٥بمرد .کاترین اول زن وجانشین پتر تا ١٧٢٧ سلطنت کرد و پتردوم (نواسه پتراول) تا ١٧٣٠ پادشاه بود . همین شخص بود که باشاه اشرف افغان در ایران معاهده‌ئی ببست . از آن بعد ملکه «این» (برادر زاده پتر اول) در ١٧٣٠ وبعد از او ایوان ششم در١٧٦٠،ملکه الیزابت در ١٧٤٢ و پتر سوم د ر١٧٦٢ زار شدند . این آخری زبان روسی نمیدانست . کاترین دوم از ١٧٦٥ تا ١٧٩٦ سلطنت کرد و در

عهد او روس درالاسکا مستقر گردید و هم در سالهای ۹۳–۱۷۹۵دوبار با پولیند جنگ غالبانه بعمل آمد . در همین دوره دهقانان جنوب شرقی روسیه و والگا وارال برهبری پوگاچف قیام کردند . پوگاچف مغلوبو اسیر و در ماسکو درسال۱۷۷۵ معدوم شد .

واما ترقیات اقتصادی واجتماعی روسیه ازقرن هژدهم شروع شد . روسیه در قرنهای شانزده وهفده تقریبا پانزده ملیون نفوس داشت در حالیکه این تعداد در قرن هژدهم به تقریباًسی ملیون رسید و در آغاز قرن نزدهم به چهل ملیون و در اواسط همین قرن‌به‌هفتادملیون رسید .هنگام مرگ‌پتر اول در روسیه کمتر از دوصد فابریکه موجود بود ، در حالیکه در اوایل قرن نزدهم این تعداد بدو هزار و پنجصد با صدهزارکارگرودرنیمه همین قرن بده‌هزار فابریکه‌وپنجصد هزار کارگر رسید .در ۱۸۱۳ نخستین کشتی بخاری روسیه در پتروگراد ساخته شد و در ۱۸۳۵ ساختمان خط آهن‌آغازگردید. در۱۸۱۵خط تلگراف‌ماسکووپترگراد تاسیس‌گردید. روسیه‌درقرن هژدهم‌اردوی‌منظمی داشت‌که‌تعدادآن درزمان پتراول به‌دوصد هزار نفر میرسید وتا اوایل قرن نزدهم این‌عدد به هشتصد هزار نفر رسید . تا اینوقت دولت روسیه‌جز دول مقتدر جهان قرار گرفته بود . در قرن هژده هم رژیم سرواژ شدت یافت و در ۱۷۸۲ ملکیت شخصی برزمین قانوناً رسمی شد . در عهد پتر کلیسا زیر اثر دولت قرار گرفت ودر ۱۷۹۷ پال زار روس در راس کلیسا اعلان شد. در عهد پتر تعلیمات عصری در روسیه‌واردگردیدودر ۱۷۵۵یونیورستی ماسکوتاسیس شد. درسال۱۸۰۰ سه‌صد وپانزده مکتب وبیست هزار شاگرد در روسیه بود ودر ۱۸۵۲ وزارت تعلیمات عامه تشکیل شد .

امپراتورپال در ۱۷۹۶ زار شد و در ۱۸۰۱ در اطاق خوابش با توطئه‌پسرش کشته شد .در عهد الکساندر اول(۱۸۰۱–۱۸۲۵) قلعه نظامی آلاسکا اعمار گردید و ناپلیون مغلوب شد. در جلوس نیکولای اول (۱۸۲۵–۱۸۵۵) دسته‌های مخفی قیام کردند و امحای سرواژ و مطالبه قانون اساسی را شعار دادند. این قیام از طرف دولت سر کوب گردیده ،پنج نفر بدار آویخته ،وصد نفر محبوس شد . نیکولا بعد از جنگ و مغلوبیت باانگلیس وفرانسه وترکیه خودش را مسموم کرد. پیشروی روسیه در قفقاز که اززمان الکساندر اول شروع شده بود، تکمیل ودر۱۸۵۹ شیخ‌شامل‌مدافع آزادی قفقاز اسیر گردید . در زمان نیکولای اول در سال۳۹–۱۸۴۰ حمله استعماری دولت روسی در خیوه بعمل آمد. در ۱۸۴۷ دولت روسیه در مصب سیحون رسید ، در ۱۸۵۳خوقند مورد حمله دولت روس قرار گرفت و در۱۸۶۵ تاشکند اشغال‌گردید. در ۱۸۶۸ جنرال کافمان سمرقند را مسخر و بخارا را تحت الحمایه دولت روس ساخت . همین شخص بود که‌با پادشاه افغانستان امیر شیرعلی خان داخل مکاتبات گردید . در ۱۸۵۸دولت روسیه مناطق دریای آمور را نزدیك چین گرفت و در۱۸۶۰ نصف جزیره‌سلخالین و در ۱۸۷۵ نصف دیگر آنرا تصرف نمود . دولت روسیه در ۱۸۶۷ در بدل یك ملیون و دو صد هزار دالر الاسکا را به امریکا فروخت. در۱۸۷۳ خیوه بطور قطع فتح شد .

درسال ۱۸۷۰ مردم خوقند قیام کردند و کوفته شدند . در ۱۸۷۷ دولت روسیه با دولت ترکیه داخل جنگ شد و جنوب بسارابیا و غیره‌را گرفت . در۱۸۸۱انقلابیون تروریست الکساندر دوم‌را بکشتند . یکی از این‌انقلابیها هم برادر لینن‌بود . درعهد

الکساندرسوم (۱۸۸۱-۱۸۹۴) قلعه جنگی کوك تیپه ترکمانها اشغال شد (۱۸۸۱) در سال ۱۸۸٤ مرو مسخر گردید . در سالهای ۸۵-۱۸۸۸ خط آهن عشق آباد و سمرقند ساخته شد .در۱۸۸۵ بین سپاهیان افغانستان‌و روس در کناره دریای کشك جنگی واقع شد .در عهد نیکولای دوم (۱۸۹٤ -۱۹۱۷) مشروطیت اعلام و مجلس «دوما» منعقد گردید . دولت روس در جنگهای ٤-۱۹۰۵ از دولت جاپان شکست خورد ودر همین سال اخیر انقلاب روسیه بعمل آمد . در ۱۹۰۷ دولت روس با امضای‌قرار دادی با دولت انگلیس،افغانستان‌وایران را «برادرانه» بین خود در مناطق نفوذتقسیم کردند ، افغانستان این قرار داد را رد نمود. در ۱۹۱۱ استولیپین صدر اعظم روسیه کشته شد . در ۱۹۱٤ دولت زاری روس داخل جنگ جهانی اول گردید .در ۱۹۱۷ انقلاب کبیر اکتوبر واقع شده و رژیم انقلابی سوسیالستی برهبری حزب‌کمونست و لینن بمیان آمد . از این بعد تاریخ کشور روسیه در جهان عوض شد .

توسعه طلبی امپریالیزم دولت زاری روس:

دولت روس از قرن شانزده‌هم بتوسعه طلبی آغاز نمود . در ۱۵۵۲ قازان ، در ۱۵۵٦ استر اخان، در ۱۵۸٤سایبریا را الحاق کرد .در قرن هفده هم (۱٦۵٤) منطقه اوکرائین بدولت زاری ملحق گردید .در ۱٦۸۹ روسیه در شرق تا دریای آمور پیش رفت . در ۱٦۹٦ ازوف از دولت ترکیه‌گرفته شد .دولت‌روس در ۱۷۰۹ دولت‌سویدن رادرهم شکست وانگرما ،استونیا ، لاتویا به روسیه الحاق شد . از این قرن به بعد تا اوایل قرن‌بیستم پیشروی دولت‌زاری روس دراروپا و آسیا روز افزون بود .در اروپا ممالك فنلند وپولند ودر آسیا ایران وترکستان تاحواشی افغانستان لگد کوب قشون استعماری دولت روس گردید. روسیه در جریان قرن نزده بغرض احراز تفوق در شبه جزیره بالکان سه‌دفعه بادولت‌ترکیه جنگ‌کرد (۱۸۲۹- ٦٤ر۱۸٦٦- ۷۷ر۱۸۷۸).

طبیعت‌دولت‌استعماری روس زاری مرکبی از شمشیر و خشونت وخدعه وفریب بود .استعمار این دولت بربنای اعدام و زنجیر و تبعید ، عسکر و ژاندارم و پولیس وزندان قرار داشت.دولت‌روس‌بجای‌تاسیس یونیورستی و نشر معارف عمومی در مستعمرات خود بیشتر در ترویج شراب وفحشا میپرداخت وتوسط مسیونر های عیسوی در عیسوی ساختن ملل غیر مسیحی سعی میورزید . همچنین از روسی‌ساختن ملل‌تحت سیطره خود هیچ چشم نمیپوشید.تعصب مذهبی دولت زاری روس تاجائی بود که مثلابعد از تسلط بر قزاق و قرغز مسلمان، دین آنها را رسماً نشناخته وایشان را «شامانی مذهب» اعلان کردند . دولت روس دربین ادیان مختلفه تخم نفاق و دشمنی میکاشت .همچنین‌این عقیده را تبلیغ و تلقین میکردکه روس برترین و آقای ملل جهان و موجد حقیقی تمدن بنی نوع انسان است . آنها القا میکردند که در عالم‌هستی خداوند «پدر بزرگ» وزارروس «پدر کوچك» جهان است . اینها در هر جا که میرسیدند زبان روسی را در محاکم وادارات ومدارس جانشین زبانهای ملی ومحلی‌مردم آنجاها قرار میدادند وبعلاوه مردم شرق را نسبت به‌روس وحشی‌تر وپستتر می شناختند . زیراخودراممالك‌آسمانی آسیا میدانستند و با غرور زیادی بجانب شرق مینگریستند،حتی برای مردم ترکستان در قطار های آهن ، واگونهای مخصوصی‌تعیین کردند . دولت روس روحانیون را با اعطای انعام و مدال بر ضد روشنفکران تجهیز و تشویق نمودند .اگر دولت زاری روس در شرق ناگرفته ، احیاناً نزاکتی را مراعات میکرد ، نه از جهت انسانیت و ترحم و اخلاق بود بلکه در مقابل رقبای استعماری دیگر چون انگلیس و غیره میخواست جلب‌توجه شرقیان را نماید ، اما اگر کشوری را اشغال میکرد دیگر نزاکت وادب در نزد آنان مفهومی نداشت مگر خشونت وتحکم وتوهین.

این روش دولت زاری روس مخصوص در برابر یك ملت و یا یك مذهب‌مستعمره نبود ،بلکه در مورد همه یکسان تطبیق میشد . کشور اروپائی پولند از استیلای‌دولت

زاری روس همانقدر زجر کشید که آسیای مرکزی کشیده بود ، و عیسویان گرجستان متحمل همان مصایب و آلامی شدند که مسلمانان قفقاز از تسلط دولت زاری متحمل گردیده بودند . این تنها نبود، دولت استعماری زاری روس در نفس کشور خودش و بالای مردم روس جنایت و جفا روا میداشت و ملیون ها دهقان و کارگر را در قصبات وشهر های کشورروس درزیر نظام هولناکی در هم میکوفت و در پائینترین درجات زندگانی نگهمیداشت . البته در روسیه استعماری طبقات حاکمه فیودالی وبورژوازی ، در سر تاسر امپراتوری نفع میبردند و زندگانی مرفه داشتند ، ولی حیات توده های وسیع در نهایت ذلت وخواری بسر میرسید .

دولت زاری روس درفنلند: «ملائمترین» رفتار دولت زاری روس درمورد کشور فنلند عملی شد. فنلند درقرن سیزدهم به کشور سویدن ملحق شده بود . این کشور در قرن هفده هم دارای یونیورستی شدو درقرن هژدهم مورد حمله دولت زاری قرار گرفت وقسمت جنوب شرقی خود را از دست داد . دولت زاری بعد ها چندین بار به فنلند تاخت ودرآغازقرن نزدهم تاقلب این کشور پیشرفت. مردم فنلند مردانه دفاع کردند ، ولی قوامساوی نبود و فنلند از سویدن جدا و بدولت روس وابسته گردید ، گر چه گراندوشه فنلند ماهیت ملی خود را حفظ کرد . اما دولت روس پسانها دیت فنلند را از کارباز داشت و روسی را زبان مستخدمین دولتی ساخت . در اواخر قرن نزدهم پوسته فنلند ضمیمه پوسته خانه پتروگراد گردید، دیت فنلند هم تابع مقررات جدید و محدود الاختیار شد . بعدها اردوی ملی فنلند بوزارت حربیه روسی متعلق گردید .مقاومت مردم فنلند آغاز شده و جنرال ستمگار روس بوبریکوف را کشتند . صدر اعظم روس استولیپین ارتباط مستقیم امور فنلند را باامپراتور قطع ومتعلق کابینه روس نمود و اخرآهم دروازه دیت فنلند را قفل زدند .

واما در کشور پولند : پولند ازقرن نهم تا چهاردهم کشور وسیع بود و در قرن سیزدهم توانسته بود که سیل هجوم مغل را از پیشرفت به اروپا باز دارد . سلسله پادشاهان پولند در قرن شانزده هم منقرض ، وشاهی کشور بخواهش فیودالها انتخابی شد ، وسلطنت بیشتر بدست خارجیها افتاد ، در هر دورهٔ انتخابات شاه هرج ومرج در کشور راه می افتاد، وفیودالها مرکزیت را ضعیف تر میساختند، وروحانیون مردم رالچ میکردند ،و تخم دشمنی بین کاتولیك و پروتستان میکاشتند . درقرن هژده هم فریدریك اوگوست شاه انتخابی پولند برای میراثی ساختن سلطنت از دولت روس استمداد کرد، وقشون روس داخل پولند شد. ازآن بعد دیت فرمایشی قشون پولند را بههژده هزارنفر محدودکرد. بعد از مرگ او گوست «لیشچنسکی» به پادشاهی انتخاب شد ، مگر قشون ۲۰ هزاری روس مداخله کرده «پونیاتوسکی» رفیق ملکه کاترین دوم را بر تخت نشاندند . پس جنگهای داخلی مشتعل شد ، ودولت خائن پولیند به حمایت دولت روسیه ، ملت پولند را در هم کوفت .این جنگها اول پنجسال و باز بیشتراز ۳۰سال طول کشید ، و یکبار مردم برهبری «کوزیوشکو»روس ها را از ورشو وویلنا راندند ، اما قشون روس مجدداً ورشورا اشغال کرد وامپراتور روس پادشاه پولیند گردید، وظلم و استثمار تشدید شد . آزادی خواهان ترور و زندانی شدند، و دهقانان بهفقر ونیستی سوق گردیدند. در قرن نزدهم مردم برضد دولت روس قیام کردندویکسال مبارزه نمودند، قشون روسی ورشو رابه توپ بست و مردم را سرکوب کرد . از این بعد پولیند جزء کشور روس گردید . دیت وقشون ملی لغو شد ،یونیورستی وعدهٔ از مدارس مسدود شد ، پنجهزار خانوار در سیبریا تبعید گردید ، و دارائی و خزانه واشیای ظریفه و تاریخی و کتابخانه پولیند بروسیه منتقل شد . متعاقبا زبان پولندی درمحاکم موقوف و زبان روس در مدارس ترویج و موقوفات ضبط گردید ،وارتودوکسی ترجیح دادهشد .سیچهل سال بعد تر باز مردم پولند بر ضد استیلای خارجی قیام کردند ، و به سختی کشتارو سرکوب شدند .اما مردم از پا

ننشستند و به جنگهای داره وتشکیل جمعیت سری پرداختند . دولت روس در تمام کشورحکومات نظامی مستقر ساخت و به قتل و مصادره مردم متوجه شد ، مراسم فاتحه‌گیری کشته شدگان را هم ممنوع قرار داد. زبان روسی در ۱۸٦٤ زبان رسمی پولیند اعلان شد، و دوسال بعد تر خرید زمین از طرف پولیندی منع گردید .والحاصل پولیند در قطار ایالات روسیه قرار گرفت و نام او از نقشه دنیا زدوده شد، ودرعوض نام پولندنام «ایالات ویستولی» (بنام دریائی از پولیند) از طرف دولت روس در مورد کشور پولند اطلاق شد .به‌اینصورت مردم مملکت‌پولند تاظهور جنگ اول جهانی مثل صعوه‌ئی در زیر چنگال عقاب سیاه دولت زاری روسی جان میکند .

در آسیای وسطی: آسیای‌مرکزی کشور تاریخی است‌که ازخود تاریخ‌مفصل‌دارد، در قرن پانزده‌هم ازبکها در آسیای مرکزی مسلط شده و امارات چندی تشکیل کردند. مشهور ترین این امارات بخارا ،خوقند و خیوه بود . امرای آخرین بخارا که بااستعمار دولت روس مقابل شدند از سلالهٔ «مانغیت» ونسل ازبک بودند، امرای خوقند (فرغانه) نیز از سلالهٔ «مینگ» و نسل ازبک بودند . امرای خیوه هم اول از شیبانیان ازبک و دراواخر ازسلسلهٔ «قونغراد»ازبک بودند. از همه اولتر امارت خیوه در قرن هژده‌هم مورد سوقیات استعماری دولت روس قرار گرفت ، قشون پتر اول در سال ۱۷۱۷ به خیوه حمله کرد، اما صعوبت سفر ودفاع مردم ، سپاه روس را درهم شکست و خیوه تاقرن نزده‌هم مامون ماند . دولت روس در سال ۳۹_ ۱۸٤۰ حمله به خیوه را تکرار کرد و تا مصب رود سیحون پیشرفت . در سال ۱۸۷۳ جنرال کافمان مشهور باز عسکر به خیوه کشیده ، خان خیوه را مجبور نمود که تحت حمایت دولت روس قرار گیرد . اما حمایت‌روس هیچ خدمتی در انکشاف امور اجتماعی خیوه انجام نداد . اداره داخلی خیوه در دست‌خانهائی بود که شخصاً‌بدعاوی مردم رسیده‌گی‌میکردند ،استنطاق و احکام همه شفاهی بود ، مرافعه قضایا به قاضی ارجاع میشد، و قاضی‌کلان در راس محاکم عدنی قرار داشت . وزیر خیوه «مهترآغا» عنوان داشت ، و بعد از او یساول باشی، قوش بیگی، دیوان‌بیگی، کاروان باشی ومیرزا باشی هیئت اجرائیه حکومت را تشکیل‌میکرد . معارف خیوه حتی از معارف‌بخارا هم پست تر بود . فقط در آغاز قرن بیستم بود که‌عبدالغنی‌بای والوغ محمد محرم مکتب جدید رابه خیوه معرفی‌نمود، وسید اسفندیار خان خیوه واسلام خواجه وزیرش آنرا انکشاف دادند . خیوه در ۲۹ واحداداری (حاکم نشین) منقسم بود ، وافراد بی نظام بنام عسکر ویساول ، وظیفه پولیسی را انجام‌میداد . زبان‌رسمی تحریر «ترکی»و پول رایج سکه طلا و تنگه نقره، و اجزای تنگه‌شانزده‌پول‌مسی‌بود. یکروی سکه نام خان خیوه وروی دیگرش عبارت «ضرب فی خوارزم» داشت. شهر خیوه پایتخت کشور دارای چهل هزار نفوس ، ۲۰ جامع، ۳۰ مدرسه ، ۵۰مکتب ، چند کاروانسرا ، چارسو های سر پوشیده و عمارات بزرگ بود .اورگنج نو نفوس کم و تجارت پیشرفته داشت . اورگنج کهنه پنجهزار نفوس ، کاروانسراهای بزرگ ،عمارات عتیقه باارزش داشت . مقبرهٔ«شیخ‌نجم‌الدین کبری» نیز همینجاست. شهرهای جانقاه ومانغیت وکورگن از بلاد مشهور خوارزم بود . در قرن بیستم وبعدازانقلاب اکتوبر تاشکند شورائی مرکز انقلابیون خیوه‌قرار گرفت . جنید خان یکی از خانهای ترکمان بر ضد خان خیوه اسفندیار خان قیام‌کرده خیوه را اشغال و اسفندیار را بفراروادارنمود . سپاه سرخ از تاشکند به خیوه‌گسیل گردید ، و کوك محمدخان و غلام عزیز خان با پانزده هزار نفر خیوه‌ئی به انقلابیون خیوه در لشکرسرخ پیوستند . جنید خان فرار کرد و در خیوه حکومت انقلابی‌شورائی اعلام گردید .

در ترکمنستان : مردم ترکمنستان بیشتر کوچی بوده بطرز قدیم زیر ریاست «باتور» های‌خود میزستند ، و از تاخت و تاز بسایر نواحی دریغ نمی ورزیدند .وکلای انتخابی اداره را دردست داشتند و «لوی جرگه» مسایل عمده را فیصله میکرد، دولت

زاری روس در سال ۱۸۶۹ در ترکمنستان حمله نمود و تا سال ۱۸۸۱ بعد از چندین جنگ بالاخره قلعه جنگی «کوك تیپه» در بیابان قزل قوم تسخیر و ۵۰ هزار مدافع دلیر ترکان را در هم شکست. ترکمنها در تمام این جنگها مردانه دفاع کردند. رهبران ملی چون محمودقلی، صوفی خان، مراد خان، قاجار خان و بیك مراد تالمحه اخیر جنگیدند. خواجه کریم ورواز محمد و محمد تالیق سرداران مشهور کشته شدند. از آن بعد دولت روس ازآنها عسکر میگرفت اما معارف نداشتند. در انقلاب اکتوبر ترکمنستان حکومت «خودمختار» وبعدها حکومت شورائی گردیده جز اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت.

در تاشکند: دولت زاری روس در قرن نزدهم از جبهه سایبریا واورونبورغ در ترکستان هجوم نموده، در ۱۸۵۰ قازالی، در ۱۸۵۳ آق مسجد را از حکومت خوقند گرفته، در ۱۸۶۰ قشون جنرال چرنایف و کافمان شهر توقماق، در ۱۸۶۲ شهر پشپك، در ۱۸۶٤ «اولیااتا» و چمکند را مسخر نموده و در ۱۸۶۵ به تاشکند حمله کرد، شهر دو صد هزار نفری تاشکند اشغال گردید و راه تسخیر سایر بلادترکستان باز شد. مدافع ورهبر مشهور تاشکند امیر عالم قلی خان خوقندی بودکه کشته گردید. سلطان سید خان در عوض او بمدافعه وقیادت مردم تاشکند بر خاست و از امیر بخارا مظفر خان استمداد نمود. اما دربار منحط وفاسد شده بخارا هیئتی بریاست اسکندر بیگ درتاشکند اعزام وسلطان سیدخان را در بخارا احضار واعدام نمود. چرنایف از این نفاق ها استفاده کرده و تاشکند را مسخر نمود..

در بخارا و سمرقند وخوقند: امیر مظفر که تاشکند را از دست رفته دید در ۱۸۶۶ از دولت زاری روس تخلیه آنرا خواهش نمود. ولی افسران روس جواب اورا بواسطه اعلان جنگ دادند. حکومت بخارا مغلوب شد و بادادن شهر خجند، او را تیپه و دیزج بدولت روس مصالحه را امضا کرد. البته افسران روس پابند چنین معاهداتی نبودند و جنرال کافمان در ۱۸۶۸ مجدداً به کشور بخارا هجوم نمود و در نتیجه غلبه امیر بخارا را تحت حمایت روس قرار داد و هم سمرقند، کته قورغان وزیره بولاق را متصرف شد. از این بعد دربار بخارا آله ئی در دست روس بود، چنانیکه در سال ۱۸۷۳ به اتفاق امیر بخارا، حکومت خیوه را مغلوب و محمد رحیم امیر خیوه را فراری ساخته، خانه های ترکمانان مدافع را ویران، مزارع ومواشی شانرا تاراج کردند وعدهٔ بسیاری را از تیغ کشیدند. آنگاه باخان فراری خیوه معاهدهٔ امضاو خوارزم را زیر حمایت دولت روس قرار دادند. همچنان دولت روس در ۱۸۷۵ به اغوای امیر بخارا بولایت خوقند حمله کرده، خدایار خان امیرخوقند را مغلوب وشهر های خوقند، اندیجان، نمنگان ومرغیلان راگرفتندودرعوض امارت خوقند، ولایت فرغانه را تشکیل وحاکم روسی منصوب نمودند. پس از این دولت روس تا ۱۸۸۰ تمام قوتهای مجاهد ترکمانان تکه و مرو وعشق آبادرامنقاد ساختند. به این صورت داستان آسیای مرکزی و دوازده ملیون نفوس آن به پایان رسید، زیرا حکومت های مغرض و نالایق قبلااین کشور بزرگ را پارچه پارچه کرده، مردم را فقیر و ناراض، تکامل اجتماعی را متوقف، و مملکت را آماده قبول انحلال ساخته بودند. مثلا بخارا که کانون تمدن وفرهنگ بود و هنوز صنایع نساجی، چرمگری و فلزکاری بارونق و تجارت پیشرفته داشت، اینك در پایتخت خود که دارای ۳۶۰ مسجد و هشت جامع و صد مدرسه و چهل کاروان سرا و ۵۰ چار سو بود، فاقد آب نوشیدنی صحی و مکاتب جدیده و معارف عصری بود. معارف بخارا بسیارکم و آنهم منحصر به سواد آموزی و علوم مذهبی بود. تشکیلات اداری کشور که در ۲۸ بیگی و هربیگی به «املاك داری» ها تقسیم میشد، توسط قاضی کلان، قوش بیگی، توقسبا، پروانچی، توپچی باشی و رئیس اعلم اداره میشد. مامورین بخارا معاشی ازدولت نداشته بحساب مردم زندگی میکردند. مالیات

دلخواه بیگ بود که چیزی بدولت میداد و چیزی خود میگرفت ، حکام کوچکتر نیز چیزی برای خود میگرفتندوچیزی‌بدهن بیگ می‌انداختند، به اینصورت دهقان‌بمعرض تاراج قرار داشت. امیر بخارا در قصر نشسته بواسطه چند هزار عسکر سواره و پیاده و توپچی و چند صدافسر،در کمال استبداد و ارتجاع‌بر توده‌های مردم حکومت میکرد . این شخص هیچگونه‌مسئولیتی از اعمال و افعال خود نداشت‌و تمام روزنه‌های آزادی و تجدد و ترقی را بروی ملت بسته بود .حتی در اثر انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ که شاه بخارا اسما مشروطیت‌را اعلام کرد، عملا استبدادکور قدیم راحفظ نمود، تاکومیته جوانا نآزادی خواه بخارا تشکیل گردید. اما امیر چندین نفر آنانرا اعدام‌کرد وبقیه در کاگان وسمرقند و تاشکند فرار نمودند , و به کمك سپاه سرخ اولتیماتومی به‌امیر فرستادند که رد شد .

جوانان‌بخارا به اتفاق بالشویکها به امیراعلان جنگ دادند . در نتیجه جنگ‌امیر مصالحه کرد و صد ملیون صوم غرامت جنگ با اسلحه قشون خود به‌بالشویکها داد وامارت خود را حفظ نمود. معهذا امیراداره مطلقه واستبداد را از سر گرفت، جوانان تعقیب و .عدام شدند،تا بالاخره انقلابیون‌بخارادر تاشکندبه تشکیل قشونی‌پرداختند. عدهٔ ازسپاه امیربخارا هم به آنها پیوستند. انقلابیون در اگست ۱۹۲۰ بعد ازگرفتن چهار جوی وزیره بولاغ وشهر سبز وغیره به بخارا حمله کردند. قوائیکه از کاگان درسپتمبر همان سال به بخارا هجوم کرد ، پس از سه روز جنگ‌پایتخت را ازاشغال کرد . امیر سید عالم‌به بخارای شرقی فرار نمود . در این جنگ چند هزار نفرکشته و خزانه نقدی و جنسی تلف گردید . وزراء دستگیر و قاضی کلان برهان الدین ، رئیس عظام الدین ، قوش بیگی عثمان، توقسباکریم‌و بیست نفر دیگر به حکم محکمه انقلابی‌اعدام شد. عسکر انقلابی امیر عالم و کاکایش را تعقیب کردند تا هر دو به افغانستان فرار نمودند .

در گرجستان : ازقرن یازده تا قرن سیزده گرجستان دارای دولت بود وهم از خود تمدنی داشت . درقرن سیزدهم هجوم مغل گرجستان را ازپا انداخت. در قرن چهاردهم‌گرجستان مورد تاخت وتاز ترکیه وایران‌واقع‌گردیده وبالاخره‌بین هردومنقسم شد. درقرن‌هفدهم ایالات‌گرجستان به‌شهزاده نشینی‌های‌گرجی تقسیم‌گردیده بود که به ایران مالیات میپرداخت . هراکلیوس یکی از این شهزادگان گرجی بود که در قرن هژده هم برای تامین تمامیت واستقلال گرجستان از نفوذ خارجی بروسیه مراجعه کرد . کاترین دوم طبق معاهدهٔ ۱۷۸۳ قبول کرد که: در آینده هر اکلیوس عنوان: «والی گرجستان»را ترك کرده ، تابع ایران نخواهد بود ، اما متحد دولت روس و ملقب به «زار گرجستان»خواهد بود , و القاب‌واختیارات مزبور را دولت روس الی‌الابد در موردجانشینان او برقرارمیدارد. به‌این ترتیب‌گرجستان تحت‌حمایت روسیه‌قرار گرفت وبه‌او وعده داده‌شد که‌خاکهای از دست رفته گرجستان از ایران و ترکیه مسترد وبه گرجستان سپرده خواهد شد و هم آزادی داخلی و نظام سیاسی دولت گرجستان تصدیق و مداخله روس، ممنوع قرار داده خواهد شد . اما بعد از کمی امپراتورپال اول ناکامانی الحاق گرجستان را بدولت روس ـ برخلاف معاهده مذکورـ اعلام کرد .متعاقباً مامورین روسی جای مامورین گرجی را گرفت و در معاهده جدید (آغاز قرن نزده‌هم) بین روس وگرجستان گفته شد که امپراتور روسیه لقب «زارگرجستان» خواهد داشت و همچنین اخلاف او ، ششهزار عسکر روس در گرجستان مقیم خواهد شد ، معادن‌طلا و نقره و مس گرجستان را روس بکار خواهد انداخت . از آن بعد زبان روسی در محاکم و مدارس گرجستان رسمی و جبری شد ، مردم روس در گرجستان‌امکان

گردید و اندك مقاومتی سرکوب شد . در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه‌سه صد نفر گرجی بدون محاکمه از طرف دولت زاری اعدام گردید . پس از آن دیگر تکلم از معاهدات سابقه در گرجستان از طرف‌دولت زاری روس‌در حکم‌خیانت محسوب و قابل مجازات‌سنگین تلقی میگردید .

در قفقاز : اما دولت زاری و. بکه متوجه استملاك قفقاز شد ، از هر جای بیشتر با مقاومت مردانه مردم مقابل‌گردید . این مقاومت تا قرن نزده‌هم طول کشید . طوایف «ابخاز» وسکنهٔ «قوبان فوقانی» وچرکسها ، مخصوصا مردم «لزگی‌وچچن» در شرق کوهای قفقاز چهل سال مبارزه کردند. گرچه جنرال روس یرمالوف برای فریفتن و تولید نفاق های مذهبی مردم از هیچگونه مساعی دریغ نورزید ، اما نه استعمال گلوله و نه صرف پول اوموثر افتاد. قوای قاضی ملامحمد رهبر مشهور ملیون تمام اقدامات روسیه را خنثی مینمود ودر میدانهای جنگ غلبه میکرد. بالاخره ملامحمد در قله کوهی از طرف دو نفر جنرال روس محصور گردید . قوای قاضی آنقدر شمشیر زد تا همه کشته شده و تنها شصت نفر مبارز باقیماند ، این ها در صفوف دشمن ریختند و قاضی بگلوله‌ئی از پا در آمد . دشمن‌نعش چنین مردی را قریه بقریه تشهیر نمود . حمزه بیگ جانشین قاضی کفایت او رانداشت ،معهذا دو سال‌بمدافعه دوام داد. یك عده سپاهیان مظلوم روس از اردوی خود فرار کرده و به مجاهدین‌قفقاز پیوستند . همچنین یکعده پولیندی های استیلا شده به مبارزین قفقاز پیوستند و شمشیر برج قشون روس کشیدند . این حادثه نماینده فشار دولت زاری روس نسبت بخود مردم روسیه بزرگ و مردم مقبوضات دولت روس بود .

بعد از کشته شدن حمزه بیگ، رهبری مبارزین را شیخ‌شامل در دست گرفت. این شخص که یکی‌ازبزرگان تاریخ قفقاز است ۲۵ سال دیگر مبارزه مردم را ضدروس رهبری کرد و دوام داد . شیخ اردوی ملی را منتظم کرد واداره را بشکل یك‌حکومت در آورد . اوقلمرو خود رادر واحد های اداری تقسیم و توسط‌حکام‌و قضات و مفتشین اداره کرد . او مقرر نمودکه هرده‌خانوار بمصرف‌خود یکمرد جنگی درمیدان کار زار بفرستند و مرد ها از سن پانزده تاشصت سواری واستعمال اسلحه بیاموزند. او مخابرات را توسط چاپار تنظیم کرد و در مرکز «ودن» توپ ریخته و در دهات باروت ساخته میشد . بعلاوه مالیات وضع و بمصرف جنگی و ملکی وامداد بناتوانان رسانیده میشد . شامل به جنگهای گوریلائی بسیار اهمیت داد و تا ده هزار سواره و پنجاه هزار پیاده آماده نمود . تولستوی که جزاردوی روس بود و جنایت‌و قساوت آنرا در برابر مردم قفقاز دید ،متنفر شد و از خدمت عسکری کناره گرفت‌وداستان‌مشهور حاجی مراد قفقازی را در همین موضوع‌نوشت . حاجی مراد نخست بروس تسلیم وباز متنفر شد و فرار کرد و به قتل رسید . از جنگهای‌مشهور شامل یکی هم در سال ۱۸۳۹ مدافعه از هجوم جنرال گراب است که چهارهزارنفر از محاربین کشته‌شدند . در این جنگ زنان قفقازی هم از قلعه نظامی اخولقه مدافعه کردند .بعد ازمسخرشدن قلعه زنان خودرااز قله کوه بپایان انداختند تا بدست دشمن نیفتند .سپاهیان‌حساس روسی خوداز چنین ماجرائی زار زار گریستند . سعی و غیرت مبارزین شامل چنان در نفوس قفقازی ها تاثیر بخشید که حتی قبایل تسلیم شده بروس نیز قیام کردند . جنگ مشهور دیگر شامل بنام جنگ «دارقو»است‌که شامل آنجارا عمداً بروس گذاشت وقشون دشمن را اغفال کرد و باز بر آنها بتاخت . در این تاختن شامل،چهار نفر جنرال روس و چند هزار سپاهی دشمن کشته شد و در پترو گراد غریوبرخاست . امپراتور شهزاده وورونت زوف را با یکنیم صد هزار نفر به قفقاز سوق کرد که در تفلیس مرکز گرفت و به لشکر کشی مشغول شد . معهذا شانزده سال دیگر دفاع قهرمانانهٔ مردم دوام‌نمود .قوای دولت روس دهات را بسوخت و جنگل ها راآتش زد

و در مناطق مفتوحه قطعات ژاندارم و پولیس و عسکر و قزاق مهاجر گذاشتند .لشکر روس از چهار جهت داغستان را مورد حملات قرار دادند .در طی هفتاد سال ضرب و کرد مخصوصاً در ۲۵ سال اخیر ، نسل جوان داغستان تقلیل یافت ، و قحط غله و علوفه مردم را از پادرانداخت. اینکشامل جزاز چهار صد نفر مبارز نداشت و در دهکدهٔ گونیپ محصور دشمن شد . این قهرمانان تاریخ‌آنقدر جنگیدند تا فقط۴۷ نفر باقیماندند . شیخ شامل مثل شیر در دام افتاد و در پتروگراد فرستاده شد . دولت روس این مبارز را در کالوگا (در وسط روسیه) محبوس کرد و داغستان را بکلی مسخر نمود .

درایران: دولت روس درقرن هژدهم در گرجستان که‌تحت حمایت ایران بود ، حمله کرده و «دربند»را گرفتند و سال دیگر باکو و رشت را تسخیر نمودند . زیرا شاه حسین صفوی و پسرش طهماسب‌مرزا از دولت روس علیه افغانستان استمداد کرده و شیروان و داغستان و گیلان و مازندران و استراباد را به آنها پیشکش نموده بودند. شاه اشرف افغان طبق معاهدهٔ قسمتي از خاك هاي ایران را ازروسیه مسترد نمود. متعاقبا نادرشاه افشار ولایات ساحلي خزر وباکو ودربند را نجات داد. آقا محمد خان قاجار در ۱۷۹۵ داغستان را نیزگرفت . مگر دولت روسیه بـه حمـایت هراکلیوس برخاست و در بندو باکو راگرفت . بعد از مرگ کاترین روسها داغستان را تخلیه کردند و آقا محمد خان قاجار اشغال کرد و خود درهمان جا کشته شد . دولت روسیه در ۱۸۰۵ قشون دولت ایران را درهم شکست و گرجستان را گرفت . بعد هاقوای روس به ایروان حمله کرد و عباس مرزا ولیعهد ایران دفاع نمود . قوای روس برشت حمله کرد اما مغلوباً به باکوعقب نشست . بین ایران و روس جنگ های گرم و سرد دوام داشت تا اینکه بالاخره قوای روس قوای دولت ایران را درهم شکست و فتح‌علیشاه قاجار خواستارصلح گردید. معاهده گلستان (۱۸۱۲)گرجستان دربند، باکو ،شیروان ، شکي ، گنجه، قره باغ و قسمتي‌ازطالش را بروسیه‌گذاشت وحق کشتي راني در خزر از ایران سلب شد .در برابر این همه گذشت هاي‌ایران، روسیه قبول‌کردکه‌عباس میرزارا رسماً ولیعهد ایران خواهد شناخت .

کار به اینجاخاتمه نیافت و بعد ها دولت روس از دولت ایران تقاضا کرد که بر ضد ترکیه با او متحد شده، قشون روس را از راه استرآباد و خراسان برای حمله برخیوه اجازه عبور دهد و هم‌نماینده او را در رشت‌بپذیرد. چون این تقاضا رد شد، دولت روسیه در ۱۸۲۵ مناطق بین ایروان و گوگچه (دریا) را اشغال کرد . قوای عباس مرزا شکنست خورد و قوای روس در آذربایجان دست انداخت . قشون روس ایروان راگرفته وداخل تبریز شد وعزم‌تهران‌کرد. عباس مرزا نزد روسها رفته و معاهدهٔ ترکمانچای را در ۱۸۲۸ تصدیق نمود . طبق این معاهده ایراون ، نخجوان ، پنج ملیون پول غرامت جنگ ، حق قضاوت کونسولي وامتیازات تجارتي بروسیه داده شد . یعني استقلال سیاسي واقتصادي ایران نقض گردید .اما مردم ایران سال‌دیگر گری بایدف نماینده روسیه‌را در تهران بکشتند و دولت ایران سراسیمه شده ، خسرو مرزا نواسه فتح علیشاه را بعذر خواهي بدربار روس فرستادند .از این بعد روسها در دربار قجرایران مسلط گردیده و آنهارا به حمله به هرات واداشتند . بعد از مرگ فتح‌علیشاه باحمایت سفیران روس و انگلیس ،محمد میرزا نواسه او سعلي‌الرغم پسران فتح علیشاه پادشاه‌ایران گردید وزیرنفوذ خارجي‌ها و بیشتر تحت نفوذ روس قرار گرفت .

اساساً ایران در اواخر دوره دولت صفوي رو به‌انحطاط سیاسي نهاد.پادشاهان سلسله قاجاري اشخاص ناتواني بودند که در بین رقابت هاي دول اروپائي کوفته میشدند . دولت روس خیال پیشروي‌تا خلیج فارس داشت ، وانگلیسها در صدد

جلوگیری او بودند ، چنانکه این کاررا در شرق قریب بمقابل روسیه و فرانسه و جرمنی انجام میدادند . ایران‌دربین این دوقوت رقیب مجبور بود که «تعادل‌قوای روس و انگلیس را» اساس سیاست خودقبول‌کند. ولی‌هر وقتی‌که پای ثالثی در ایران دراز میشد، خواه فرانسه وخواه جرمنی، روس وانگلیس فورا دست‌اتحاد بهم میدادند، در حالیکه مردم ایرن‌خود خواهان چنین قوت ثالثی بودند که بتواند آنهردورا طرد نماید. برعکس نزدیک دول انگلیس وروس ، حیات ملی ایران راتهدید مینمود . از همین جهت بود ایران از جرمنی باپیشانی باز استقبال کرد ، ولی دید که او نیز با روسیه نزدیك شدودرعوض ایران مشغول راه آهن بغداد گردید . ایران از دولت‌زاری روس بیشتر بد میبرد تا از انگلیس ، زیرا دولت روس اراضی آنرا گرفته بود .مبارزه مردم ایران منتج‌به حکومت مشروطه در زمان مظفر الدین شاه گردید .بعد از معاهده ۱۹۰۷ دول روس وانگلیس و تقسیم ایران بمناطق نفوذ، مردم ایران بکلی از انگلیس نیز متنفر و بیزار گردیدند و جرمنی از این زمینه استفاده‌موقتی نمود .

سیاست دولت زاری روس در افغانستان :

دولت زاری‌روس بعد از استقراردر آسیای مرکزی عجالتاً ارضا گردیده و باآنکه هندوستان را خزانه جهان میدانست و هم با همسایه های او نزدیك شده بود ،هنوز خواب استیلا برهند را نمیدید ، در عوض تسخیر اسلامبول و شمال ایران توجه او را جلب مینمود . البته در اوایل قرن نزده هم طرح حمله به هند ناپلیون، برای‌بار اول دولت روس را زیر تاثیرقرار داد و پال اول در ۱۸۰۱ جنرال اورلرف را امر کرد که بغرض تسخیر هنداز‌اورنبرگ وبخارا و خیوه‌با ۲۲ هزار عسکر و ۲۴ توپ مارش کند . اما جنرال دراورنبرگ نرسیده بود که امپراتورپال در سال ۱۸۰۱ به تحریك سفیر انگلیس (کنت دوپالهن) ازطرف افسران نظامی پتر وگراد وهمراهی پسرش در اطاق خواب خود کشته شد، واین نقشه باخودش معدوم شد. الکساندر اول نیز خواست در صدد تکرار این نقشه‌براید‌و۲۵ هزار عسکر روس‌در حمله به هند با فرانسه و امپراتوری استریا شرکت کند و این قوا از استرآباد و هرات و قندهار داخل هندوستان شود . اما این طرح هم که اساس محکمی نداشت مورد عمل قرار نگرفت . پس فرانسه متوجه اتحاد با ایران شد و چند سال بعد تر همین دولت روس عوض حمله به‌هندموعود -باانگلیس متحد وبا کمك پولی او داخل حرب گردید . در هرحال در نتیجه‌این‌نقشه ها بود که (بقول سنه سبازف) (۱) چخاچف نظریهٔ تازه‌قایم کرد که یك قول اردو از استرآباد اعزام و هرات تسخیر و ۳۰ هزار عسکر ازقندهار براه‌دیره‌اسمعیل به لاهورمارش نماید . خورلیف هم نظیر این نقشهٔ طرح نمود . حتی سکوبی لیف در پلان خود به سه نقطه ذیل تکیه زد : اول باز کردن راه مذاکره با کابل وتحکیم این رابطه بواسطهٔ یك قول‌اردو درکابل . دوم تصرف کردن کابل و تعیین خط حرکت به هند و تشکیلات لازم برای این کار . سوم بایك قوه مکمل ، اما بشکل چپاول -مثل امیر تیمور گورگان -داخل هندوستان شدن . اماتمام این آرزوها از فرضیهٔ بیشتر نبود ، ورنه در طول یکنیم قرن بهمان شکل فرضیه باقی نمیماند . حتی دولت روس بعوض حمله به هند در اوایل قرن‌بیستم با کمال خوشی افغانستان وایران راطبق معاهده ۱۹۰۷ باانگلیس ، درمناطق نفوذ خود برادرانه تقسیم کردند .

پس افغانستان از نظر سیاست دولت روس فقط میتوانست عنداللزوم بشکل یك آلهٔ تخویف و تهدید در برابر انگلیسهای هند قرار بگیرد و بس . اما دولتهای خوشباور افغانستان از درك سیاست مزورانه و دورویه دولت زاری روس بکلی عاجز بودند لهذا هر باری که دست دوستی دولت زاری روس دراز میشد، دولت های

---

(۱) کتاب افغانستان تالیف سنه سارف طبع‌ماسکو سال ۱۹۲۱

افغانستان آنرا صمیمانه میفشرند و اعتماد میکردند ، تا دولت‌افغانستان با امیردوست محمد خان وامیر شیر علیخان یکجا در سراین‌دوستی واعتماد ازبین رفتند. عکس‌العمل همین حادثه بود که مردم افغانستان در مقایسه دولت زاری روس با دولت انگلیس ، میگفتند : «سگ زرد برادر شغال است .»

دولت روس بعد از آنکه‌دولت ایران را بواسطه سر نیزه و معاهدات گلستان و ترکمانچای تحت نفوذ خود در آورد (و دولت انگلیس‌با معاهدات سابقه‌و مواعید امداد نظامی وپولی ،دولت ایران را در مقابل تجاوز روس تنها و ناتوان گذاشت)، درصدد آن شد که توسط‌ایران و بنام ایران در افغانستان‌نفوذ سیاسی نماید . پس دولت‌روس دولت ایران را بغرض استیلای هرات سوق نمود و حکام‌قندهار را تطمیع کرد که‌هرات به قندهارالحاق خواهد شد ، وایران را وعده داد که هرات وقندهار هر دو زیر نفوذ ایران قرار خواهد گرفت . این تنها نبود بلکه دولت روس مصمم شد که کابل را با نشان‌دادن باغهای سرخ و سبز ووعده استرداد پشاور ، در مدار دیپلوماسی و نفوذ خود در آورد و کابل را برای تجزیه کشور افغانستان بدست ایران ، رفیق راه خود قرار دهد . کنت سیمونچ سفیر روس بدر بار ایران لمحهٔ از تطبیق این نقشه‌نیاسود. اینست که درسال ۱۸۳۷ اول یك نماینده ایرانی در قندهار رسیدو گفت‌که تحفه‌هائی برای امیر دوست محمد خان‌هم آورده‌است . این ایرانی وانمود میکرد که دارای صلاحیت عقد معاهدات وتعهد هرگونه امدادی نیز است . طوریکه الکساندربرنس مینویسد کابل از این نماینده حسابی نگرفت و دعوتی نکرد . پس کنت سیمونچ‌یکنفر نماینده روس خود را (ویتکویچ)به قندهار و کابل‌فرستاد . این نماینده وعده‌امداد به قندهار و کابل داد و هم کمك سیاسی خود را برای استرداد پشاور اظهار نمود . ویتکویچ‌نامهٔ هم اززار روس به‌عنوان امیر دوست محمد خان تقدیم کرد . ماحصل این فعالیت روس این شد که سرداراز قندهار با دولت‌ایران داخل قرار دادی شوند و قبول کنند که ایران هرات را تسخیرکرده و به قندهار ملحق نماید و در حمله دشمن به قندهار کمك وامداد کند. البته هرات وقندهار هر دوباج‌گذار ایران خواهد بود ـ کنت سیمونچ این معاهده ایران و قندهار را تضمین کرده بود .

انگلیسها از این پیشامد در هند به هراس افتاده بودند ووزارت خارجه لندن کتباً این موضوع را از دولت روس استیضاح نمود . کنت نیسلرود وزیر خارجه‌روس در ۲۰ اکتوبر ۱۸۳۸ انکار روسیه‌را در جواب پیش کشید و گفت ویتکویچ ماموریت مذاکره در امور تجارتی داشت و بس . از دیگرطرف افغانستان که در آتش خانه جنگی های فیودالی میسوخت ، زیر بار مطالبات روس قرار داده شد . برادران محمد زائی در قندهار و کابل (سردار کهندل خان و رحمدل خان ومهر دل خان وامیر دوست محمدخان) نه‌اینکه برای دفاع از یك ولایت مهم افغانستان (هرات) خدمت نکردند ، بلکه در مقابل مدافعین دلیر هرات از دشمن حمایت و پشتیبانی سیاسی و یا نظامی نمودند ـ چنین چیزی در تاریخ قرون اخیره افغانستان سابقه نداشت . در هر حال مردم هرات از خود مدافعه نمودند و دشمن را بشکستند و مجبور به مراجعه کردند. اما از دیگر طرف دولت انگلیس با آنکه بهانه‌ئی در دست‌نداشت خود درعوض‌ایران به افغانستان عسکر کشید و مشغول پیشرفت شد . و اما دولت روس با آن وعده‌هائی که داده بود چه کرد . اوبحیث یك تماشاچی ازفاصله های دوری در هم ریختن‌حکومت قندهار و انهدام دولت کابل را بدست قشون رقیب خود تماشا میکرد و حتی‌یك کلمه هم بر زبان نراند .سرداران قندهار به ایران گریختند وامیر دوست محمد خان در ماورای جیحون فرار کرد و چون از روسیه نمیتوانست انتظاری داشته باشدبرگشت و به انگلیس تسلیم شد و به هند رفت . البته مردم افغانستان چنانکه دولت ایران راشکست داد و انگلیس تماشا میکرد ، اینك انگلیس را شکست داد و ایران‌و روس را بشکل تماشاچی باقی گذاشت . دولت روس در(۶۹ـ۱۸۷۳) بادولت‌انگلیس موافقه

نمود که‌افغانستان را خارج منطقه نفوذ خود میشمارد .بدینصورت مرحله اول روابط «دوستانه» افغانستان و دولت زاری روس بپایان رسید و درس عبرتی در تاریخ بیادگار گذاشت .

بعد از چهل سال میرفت که باز تاریخ روابط افغانستان و دولت زاری روس بنحوی تکرار شود . زیرا دولت زاری روس که زیر تهدید تشکیل کنگره برلین و تعدیل مواد عهدنامه سان ستیفان (منعقد بین روسیه وسلطان ترکیه) ، ازطرف دول معظمه مخصوصاً انگلیس قرار گرفته بود ، دست‌و پا میکرد که دولت انگلیس را بجایش نشاند و موقیت خود را در کنگره تقویت نماید . پس تخویف انگلیس توسط افغانستان مجدداً شروع شد . الکساندر دوم‌امپراتور روس امر نمود که پترالکساندر به استقامت دریای آمو و چهار جوی قشونی اعزام کند ، جنرال‌کافمان از راه‌بخارا و سمرقند به استقامت بلخ و بامیان‌و کابل مارش نماید ، و جنرال‌ایراموف هم از سمرقند به‌خط چترال وکشمیر بحرکت افتد . در همین وقت دولت زاری روس دست دوستی‌کذائي خود را باردیگر جانب افغانستان دراز کرد . اینست که درسال ۱۸۷۸ هیئت بزرگ نمایندگی دولت روس بریاست جنرال «ستو لیتوف» بایك معاون ویك داکتر و پنجاه سوار وارد کابل شد . امیر شیر علیخان مثل پدر دست دوستی‌روس راکرم‌فشردادوچنانکه‌امیر دوست محمد خان هیئت نماینده‌گی انگلیس (الکساندر-برنس) را ناکام‌از کابل عودت داده وویتکویچ را در آغوش گرفته بود ، امیر شیر علیخیان هم‌هیئت نماینده‌گی انگلیس (چمبرلین) را در کابل‌نپذیرفت و گوش وهوش خویش را وقف گفته‌ها ووعده‌های ستولیتوف نمود . زیرا مدتها پیشتر جنرال کافمان گورنر جنرال روسی ماوراالنهر باامیر شیر علیخان راه مکاتبات ومراسلات «دوستانه» راباز کرده بود . کافمان بنام دولت روس در تمام مکتوب های خود پادشاه افغانستان را اطمینان داده بودکه مداخله در امور افغانستان نخواهد نمود ، چنانیکه دولت افغانستان در امور بخارا وخیوه مداخله نکرده است .بعد ها مکاتبات امیر شیرعلیخان و کافمان از طرف منابع انگلیس بشکلی منتشر گردید که در بسا موارد آن گمان جعل و تحریف موجود است ،گواینکه‌انگلیسهاادعا مینمایند که‌این اسناد را در وقت‌اشغال کابل، از دفتر شاهی بالا حصار کابل بدست آورده اند . اینك برسبیل نمونه چند مکتوب مذکور ، دربنجا منقول میگردد.

کافمان در ۲۸ مارچ ۱۸۷۰ مکاتبه خود را اینطور شروع نمود :«...هرچندکه همسایه دور هستیم باید رشته مودت و دوستی محکم‌و قلوب بیك‌دیگر نزدیك باشند. در امور داخله افغانستان‌من به هیچوجه خیال دخل و تصرفی ندارم ، نه تنها محض اینکه مملکت افغانستان در تحت حمایت دولت انگلیس میباشد (در حالیکه چنین‌نبود) و مذبین دولتین‌انگلیس و روس کمال اتحاد و دوستی بر قرار است (!)بلکه بواسطه آنست که شما در امورات بخارا دخل و تصرفی نکرده اید ... وقتیکه سردار عبدالرحمن خان کاغذ بمن نوشته واذن خواسته بودند که به مملکت تاشکند بیایند ،در جواب ایشان نوشتم که اعلیحضرت امپراتور ممالك روسیه التفات و مهربانی خود را درباره احدی دریغ ندارند ودروازه خانه ایشان ازبرای هر مهمانی باز است بخصوص از برای بیچاره گان (!)،از آمدن شمابه تاشکند ما خوشحال خواهیم بود ، و منتظر نباشید که در خصوص نزاع شما با امیر شیر علی خان من از شما حمایت و طرفداری نمایم ، به جهت اینکه امیر درست رفتاری را از دست نداده‌اند و راهی از برای شکایت باز نگذارده که بتوانم طر فـایشان را از دست بدهم ... خیلی خشنودخواهم بود که در جواب ، رقعه محبت آمیز شما بزودی برسد و مرا مطمئن نمائید که‌در امور داخله خانات بخارا و خیوه هیچ‌قسم مداخله نخواهید داشت.»

امیر شیر علیخان که ملتفت اشاره کافمان راجع به حمایت انگلیس در مورد افغانستان , و هم تهدید کافمان از استعمال سردار عبدالرحمن خان برضد خود شده بود ، چنین جواب داد :«...ازوعده های شما خوشحال شدم و تشکر میکنم از اینکه

گفتید: عمال‌اعلیحضرت امپراتورروس نه در ظاهر و نه در باطن به هیچوجه در امور مملکت‌افغانستان‌دخل، و تصرفی نخواهند نمود و بدشمنان افغانستان به هیچ قسم حمایت نخواهند کرد و اسلحه وامداد نخواهند داد . من هم به اطلاع دولت انگلیس، به سرحد داران خود حکم نوشته و به آنها تهدید کرده‌ام که منبعد به امورات مملکت وطوایفی که خارج از سرحد ماهستند هیچگونه دخل‌و تصرفی نکنند .من خودم کمال اهتمام را دارم که سرحد افغانستان همیشه بانظم باشد ، نه تنها از جهت آنکه فرمان فرمای هندوستان که با اعلیحضرت امپراتور روس دوست است ، ازمن‌خواهش کرده است ،بلکه از برای آنست که من یقین دارم خیریت ملت‌و مملکت من درآنست که شما همیشه راضی وبی شکایت باشید . امیدوار هستم که مرا همیشه از دوستان خود محسوب دارید ....»

کافمان تاکید میکرد که دوستی با دولت روس هرگز باعث ندامت‌افغانستان نخواهد شد (نامهٔ ۲۱ دسامبر ۱۸۷۰ کافمان).همینکه روسها خوقندرا گرفتند، کافمان به پادشاه افغانستان در نامه مورخ سال۱۸۷۶ خود چنین اطلاع داد :«میل دولت‌روس براینست که باحکام و پادشاهان و فرمان فرمایان‌مستقل و همسایه در صلح ودوستی باشدواین خیال ندارد که ممالك آنها را ضبط نماید ، واینکه خان نشینی های‌خوقند را دولت روس جز ممالك خود قرار داده است محض خیر خواهی و آسوده‌گی اهالی آنجا بوده است , نه از لحاظ آنکه منفعتی بدولت روس خواهد داشت ، و یقین است که مردم خوقند جز ازاوامر اعلیحضرت امپراتور ، مطیع هیچ حاکمی نخواهند شد.»

کافمان درنامه جون ۱۸۷۸ خود به‌عنوان امیر شیر علیخان چنین نوشت: «بعرض حضور عالی میرسانم که در این ایام گفتگو بین دولت‌انگلیس و دولت ما (روس) در خصوص مملکت شما بسیار قابل مطالعه و تفکراست . ازآنجائیکه من‌نمیتوانم‌خیالات واعتقادات خودرا شفاهاً بیان نمایم از جانب خود ژنرال استولیتوف‌را نایب ووکیل نموده خدمت شما فرستادم . این شخص دوست واقعی من هستند و در جنگ روس وعثمانی خدمات نمایان نموده‌و مستحق الطاف‌اعلیحضرت امپراتورگشته ، اعلیحضرت ایشان همیشه مرحمت مخصوص درحق او مبذول داشته اند . جنرال استولیتوف از خیالات مخفی من شمارا مطلع خواهد نمود . امیدوار هستم که نواب عالی کمال التفات را در باره‌او مرعی دارید و بیانات او را باقول من هیچ‌فرق نگذارید , و بعد از غور رسی و مطالعه‌کامل‌اوراجواب‌بدهید. این فقره هم بر شما مخفی نماند که دوستی شما با دولت روس از برای طرفین مفید خواهد بود ونتایج وفواید دوستی شما با روس بزودی بظهور خواهد رسید . این‌کاغذدوستانه راحاکم کل ترکستان جنرال اجودان اعلیحضرت امپراتور ، ون کافمان از تاشکند بشمانوشته است . فی‌شهر جمادی‌الاخر ۱۲۹۵ هجری.»

امیر شیر علیخان توسط نامه ۲۳ اگست ۱۸۷۸به کافمان چنین جواب داد: «... فرستاده‌گان اعلیحضرت امپراتور بریاست استولیتوف وارد کابل شدند و در ملاقات اول جنرال دورقیمه دوستانه شما را که از تاشکند نوشته بودید ،رساندند . از مطالب مندرجه آنها کماینبغی مطلع گشتم و همچنین از مطالبیکه به جنرال امین اعلیحضرت امپراتور سپرده بودید که شفاهاً بیان کند ، مخبر گشتم . جنرال مذکور محض ازدیاد دوستی واتحاد ما بین دولت امپراتور و دولت‌افغان ، مطالب شفاهی‌راهم درکاغذی نوشته بما دادند . جواب مطالب شما را تماماً به جنرال گفتم که خود او شفاهاً بخدمت شما بیان نماید . تا چندروزدیگر جنرال عازم تاشکند خواهد بود و از هر بابت شما را مطلع‌خواهند نمود . به جهت احترام جنرال استولیتوف کامیاب ، میرزا محمد حسن خان و غلام حیدر خان پیش خدمت خود را مامور نمودم که با ایشان همراهی کنند .»

در هر حال امیرشیرعلیخان درنتیجه مذاکره با استولیتوف بر روی مسودهٔقرار

دادی موافقت نمود که روسیه متعهد شده‌بود در صورت حمله دشمن به افغانستان وخواهش‌افغانستان از روسیه ،آندولت در دفع دشمن امداد نماید . همچنین تامین روابط تجارتی و تحکیم مودت بین دولتین و تسهیل برای محصلا ای افغانی در صنایع روس ، در این مسوده تذکر یافته بود، و در جنگ با انگلیس اسلحه و مهمات‌روسی با مصارف جنگ به افغانستان وعده داده شده بود . جنرال اس رلیتوف با مسوده قرار داد بروسیه رفت تا امپراتور روس بر آن امضا گذارد و در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸به وزیر خارجه افغانستان (شاه محمد خان) چنین نوشت: «... شب و روز درصدد آن هستم که قرار داد خودمان را مجرا دارم ...انشاالله بیاری‌خداوند مطالب لازمه‌بامضای امپراتور خواهد رسید . امید چنان دارم که اشخاصیکه از دروازه شرقی میخواهندوارد کابل شوند (انگلیسی‌ها) در را بسته بیبینند ، بعون‌الله متزلزل خواهند شد...»

امیر شیر علیخان که بمثل یك شوالیه شرقی با مواعید و اقاویل دولت روس مفتون و مفبون شده بود ، در کمال‌اعتماد واطمینان میزیست واز ماهیت سیاست‌دول استعماری‌اروپائی غافل‌بود. درحالیکه در جولای ۱۸۷۸ کنگره برلین صلح را در اروپا برقرار کرده و خطر جنگی‌که دراروپا دولت روس را تهدید و بمراجعه به افغانستان مجبور نموده بود ، دیگر از بین رفته. و روس از افغانستان بی نیاز شده بود . پس دولت روس باکمال خونسردی ازافغانستان پاپس کشید و یکبار دیگر انهدام این کشور را در زیر سوقیات دولت انگلیس تماشا کرد . امیر شیر علیخان نیز مجازات خوشباوری و اتکا بغیر خودرا از دست‌روزگار گرفت . امیر شیر علیخان دو ماه بعد از کنگره‌برلین دریافت که قشون انگلیس در صدد حمله به افغانستان است . لهذا با اعتماد بوعده های قبلی دولت روسیه به عجله متوجه روس شده و در اکتوبر همان سال نامه‌هائی به کافمان واستولیتوف وامپراتور روس نوشت . امیر شیر علیخان در نامه به‌کافمان چنین گفت :«...دشمن (انگلیس) به سر حد مملکت افغانستان وابتدای جاده خیبر رسیده است . آنها اسباب مسافرت خود را کاملا حاضرکرده‌اندودراندك زمانی ایشان راملاقات خواهم کرد .بالاخره کار از زمانه سازی گذشته ، علی‌الظاهر آنها به مملکت ماهجوم آورده‌اند .پس تکلیف‌عمال افغانی‌آنست که بقدرقوه واستعداد جان ومال اهل مملکت را محافظت نمایند . اما هیچ احتمال نمیرود که آتش کین به آسانی خاموش شود .بلاشك بعد از رسیدن این کاغذ بشما ، طولی نخواهد کشید و بشما خبر میرسد که‌انگلیس‌وافغان‌بایکدیگردرجنگ وجدال هستند. از آنجائیکه بدوستی شما اعتماد کامل دارم یقین است که عنایات دوستانه خودرا دراین مسئله دریغ‌نفرموده ، بهر قسم که خودتان‌مصلحت بدانید مرا امداد خواهیدنمود...»

امیر شیرعلی خان درنامه که‌به عنوان امپراطور فرستاد چنین نوشت: «...از روزیکه بین دولت باقتدار روس ودولت افغانستان ، دردوستی بازشده ومیان‌ایشان مکاتبه اتحاد ارسال ومرسول میشود ، صاحبمنصبان دولت انگلیس قلبا رنجیده وعمال دولت افغان را بزحمت و مرارت انداخته اند وکارهائیکه بر خلاف رسم همسایگی است ازآنها ناشی شده‌است. هنوز آتش حیله وخدعه ایشان بر طرف نشده‌بود که سفیر اعلیحضرت شما واردکابل شد. این فقره باعث ازدیاد دشمنی آنها گردید، یعنی بعداز ورود سفیر شما بنای دشمنی را گذارده درظاهر وباطن بدرفتاری نمودند وهرقسم دشمنی که‌ممکن بود، ازدست ندادند .انگلیس هااو لا یکدسته سوار معتبر به‌جمرود که درسرحد مملکت ماواقع است ، به اسم سفارت آمدند وگفتند که‌سوار ها ازهمراهان آنها میباشد ، ومیخواستند بدون اذن ماورا د شهر پایتخت افغان بشوند ، ودرباطن خیال آنها این بود که به‌شهر کابل بیایندوبه سفیر دشنام دهند ،ولیکن درسرحد صاحب منصبان ماجلو ایشان راگرفته نگذاردند

که پیشتر بیایند وبآ نها گفتند که‌دوستی بزور نمیشود وهنوز در هیچ مملکتی‌رسم وقاعده براین جاری نشده که‌یك نفر سفیر باجمعیت کثیری به‌مملکتی به‌سفارت‌برود. لهذا ناچار شد. به‌پشاور معاودت نمودند واکنون باکمال عجله مشغول تهیه‌هستند که‌به افغانستان هجوم آورند وبه‌هر گوشه ازمملکت اعلان جنگ نموده ومیخواهند سلطنت افغانستان رامنهدم سازند باوجود این تفصیل عمال افغان هنوز حر کتی برخلاف دوستی نکرده اند ونمیخواهند که درابتدا حرکت ناشا ئسته از ایشان‌بروز کند ، احتیاط را ازدست نخواهند داد ، امااین فقره واضح است که‌هرقدرمافروتنی کنیم ، غرور ودشمنی ایشان بیشتر از پیشتر میشود . حالت دولت انگلیس ودولت افغانستان امروزه باچهل سال پیش از این فرقی ندارد. یعنی درهمان وقت سفیر کبیری از جانب دولت بااقتدار روس وکار گذاری ازجانب انگلیس به‌افغانستان آمده‌بودند ، وامیر مرحوم (دوست‌محمدخان) به‌عقل ودانش خود رفتار نموده ، دوستی بااعلیحضرت امپراتور را بدوستی بادو لت انگلیس ترجیح داده ونتیجه آن مخمصه وبلا هابود که به‌افغانستان روی نمود. مختصر عرض میکنم که دو لت انگلیس عزم راجزم نموده که باما جنگ نمایند، ورعایای مملکت افغانستان هم تاقو ه وقدرت دربدن دارند، جان ومال ووطن خودرا از شرآنها حفظ خواهند نمود...امید چنان دارم که محض حفظ وآسودگی افغانستان ، اعلیحضرت شما بقدرشان ومرتبه خودتان بما امداد فرمائید ، ویقین است مراحم والطاف ملوکانه خودرا دراین موقع دریغ نخواهند نمود .»

امیر شیرعلیخان درنامه خود عنوانی استولیتوف چنین نوشت «...مادامیکه در کابل تشریف داشتید ازبدخواهی وخیالات فاسده انگلیسها که درباب افغانستان داشتند ، مطلع شده اید ،ازوقتیکه شمابه تاشکند رفته اید، بدخواهی ایشا ن روزبروز در تزاید است... مدتی‌است ازشما هیچ خبری نرسیده ، کارها دیگراصلاح پذیرنیست وجنگ حتمی شده وانگلیس هادست تعدی دراز کرده‌اند... خواهش میکنم ازراه دوستی ویگانگی بنحویکه شایسته شان ومقام اعلیحضرت امپراتوراست وعظمت ایشان اقتضا میکند ، مرا امداد نمایند .»

امیر ازوقتیکه انگلیسها به استقامت افغانستان حرکت کردند (۲۱نوامبر۱۸۷۸) تاروز ترك نمودن کابل (۲۲دسمبر ۱۸۷۸) وباز ازبلخ تازمان فوت در مزار (۲۱ فروری ۱۸۷۸) سلسله این مکاتیب راقطع نکرد. چنانیکه در ۸ دسمبر به‌کا فمان نوشت که : «طبق عهد نامه‌یی که استولیتوف ازجانب امپراتور بسته است ،منتظرم که امداد نظامی بمانمائید وهم جنرال روز کن اوف سفیر روس در کابل را که میخواست به تاشکند عودت نماید، اجازه ندادم .» (این شخص را کافمان توسط مکتوب مورخ نوامبر به‌تاشکند احضار نموده بود .)همچنین امیر شیر علیخا ن درنامه ۲۲دسمبر خودبه کافمان نوشت که: «سردارمحمد یعقوب خا ن‌رانایب‌السطنه ساختم وخودم بقصد سفر در پترو گراد ودیدن امپراتور حرکت کردم . » (امیر میخواست اگر بتواند دریك کانگرس بین المللی در پترو گراد قضیه افغانستان و انگلیس را مطر ح بسازد.)امیر متعاقباً از مزار در دوم فروری به کافمان نوشت که : «میخواستم برروسیه بیایم...درعرض راه بمرض نزله ودرد کمر مبتلا وبستری گشتم ، حکیم روسی (داکتر) واطبای خودم معالجه میکنند . سفیر شما را اذن

بازگشت دادم وهیئت خودرا هم فرستادم که جریانات کشور را بشما گفته ویاد دهانی کنند. ازوعده هایی که درکاغذ هایتان بمن داده ومطمئن ساخته بودید که انگلیسها به استقلال افغانستان مداخله نخواهند کرد، وحکومت لندن بهسفیرروس این تعهد را داده اند ، معهذا انگلیسها پیشتر آمدند . »

امپراتور وجنرال استو لیتوف جوابی ندادند ، وکافمان درنامه ٤ نوامبر ۱۸۷۸ چنین جواب‌داد: «...من بطور تحقیق شنیده ام که انگلیس هامیل دارند باشما صلح نمایند، من ازراه دوستی بشما نصیحت میکنم که اگرآنها اظهار صلح کنند ،شما بدون تامل اسباب صلح رافراهم بیاورید وبه هیچوجه تاخیر رننما ئید .»درنامه ۲٦ نوامبر خود کافمان نوشت که‌کابینه انگلیس به سفیر روس اطمینان داده است که به استقلال افغانستان مداخله نمیورزند « لهذا مصلحت نمیدانم که نو کرهای‌شمارا اینجا نگهدارم ، محمدحسن خان وغلام حیدرخان رابا دوصاحب منصب روانه حضور عالی نمودم . » کافمان به روز کن اوف سفیر روس به‌کابل درنامه ماه نوامبر خود چنین نوشت: « برامیر واضح وآشکار است‌که دراین فصل زمستان من‌نمیتوانم بواسطه قشون ایشانرا امداد نمایم، پس بهتر است که جنگ راتاخیر کنند. هیچ لازم نیست دراین فصل بی موقع شروع به‌جنگ نمایند. اگر انگلیس باوجود اهتمام امیر، شروع به‌جنگ نماید، شمابه اذن امیر مرخص شده به تاشکند بیائید. »(یعنی نماینده افغانستان را از تاشکند اخراج ونماینده روس را ازکابل احضار کرده و بدین صورت قطع روابط سیاسی را اعلان نمود). کافمان درنامه جنوری ۱۸۷۹خود به امیر شیر علیخان نوشت که «....ازجانب اعلیحضرت امپراتور دستخطی بمن‌رسید که بشما اطلاع بدهم که‌حال ازبرای ما‌ممکن نیست بشما امداد قشو نی نماییم.. . خیلی واجب است که جنرال روز کن اوف وهمراهان اورا (هیئت سفارت رو س در کابل) بزودی معاودت دهید. اگرمیل داشته باشید داکتر یور السکي رانگهدا رید...» کافمان درنامه ۷ جنوری ۱۸۷۹ به امیر نوشت که «...من مؤکدا ازشما خواهش‌میکنم که ازمملکت خود خارج نشوید وبادولت انگلیس بسازید ... آمدن شما بخا ك دولت روس باعث آنست که‌کار سخت‌تر شود .»(۱)

بعداز مرگ امیر شیر علیخان باز روسها باامیر محمد یعقو ب خان مکاتبه راحفظ کرده وولایت عهد ی سردار محمد موسی خان راتصدیق کردند . این‌تنها نبود ، ازمکاتیبی که‌بین مامورین انگلیس مبادله شده واز آنجمله نامه ٥ اکتوبر ۱۸۷۰ مستر پلن کت نایب سفیر انگلیس درروسیه به عنوان لارد گرانو یل وزیر خارجه انگلیس ، معلوم میشود که وزار روس جنرال کافمان را از مراوده ومکاتبه‌با امیر جدید افغانستان (امیرمحمد یعقوب خان)هم جدا منع‌کرده وگفته است جواب هائیکه کافمان بنوشته شهزاد گان افغانی میدهد بایستی بوزارت خارجه انگلیس فرستاده شود.» همچنان ازنامه ۲۸ جنوری ۱۸۸۱ گرانویل به عنوان دفرین سفیر. انگلیس درروسیه برمی آیدکه پرنس لوبانو سفیرروس درلندن بوزیرخارجه انگلیس گفته است که استو لیتوف بعدا زمراجعه به روسیه همینکه وضع‌اروپا رادیگر گون

---

(۱)سید مهدی فرخ ایرانی تمام این مکتوب هاراکه بین امیر شیرعلیخان و کافمان مبادله شده در کتاب خود (تاریخ سیاسی افغانستان) نقل کرده است ،که بایستی باقید احتیاط دیده شود.

دید (عهدنامه برلین امضاء شده‌بود) عهدنامه ئیکه راباامیر (شیرعلیخان) نموده بود، معو ق گذاشت وخواهش های امیر تماماً غیر مطبوع افتاد . سفیر رو س در جواب این سوال انگلیسها که چند نفر صاحب منصب روسی با اشخاص متفرقـه که درقشون روس تربیه شده اند، جز ء قشون سردار محمد ایوب‌خان بغرض تربیه آنها هستند ـ توضیح کردکه این چیز دروغ است ، جنرال کافمان میگوید این‌فقره بر خـلاف پـولتیك و تـدبیر اسـت که «ملـل وحشی نیمه تـر بیت شده » ممالك آسیا را ما مثل خود تربیه کنیم ، زیرا وقتی قشون آنها عالـم بـاشند اول بامعلم خود مدعی میگردند، واگر بریك دولت فرنگی غلبه‌کردند ، جری‌میشو ند وبرسایر دول اروپایی شورش خواهند نمود .درنامه ۹فروری ۱۸۸۱ گرانو یـل به دوفرین گفته میشود که سفیر کبیر روس درلندن بوزیر خارجه انگلیس گفته است که: ازوقتیکه عهدنامه برلین امضاشد ، کافمان درهمه نامه‌های خود به‌امیرشیرعلی خان نصیحت کرده است که : بادولت انگلستان بسازید واسباب صلـح ودوستی رافراهم بیاورید .

دولت روس بعدازاین‌ماجراهای « دوستانه » در ١٤ فروری ١٨٨٤ ـ الحا ق موو راکه از ولایات تاریخی افغانستان بود ـ اعلان کرد وسفیرش در لندن به‌گرانویل علت این الحاق راچنین گفت :ـ سیاستمدار ان روسی وانگلیسی همیشه تا کید کرده اندکه برای قدرتهای متمدن که همسایه گان نزدیك «غیر متمدنی » دارندبسیار مشکل است که در توسیع قلمرو خود توقف نمایند . ازان بعد روسها در ١٨٨٥ در ذوالفقار واق رباط وپنجده افغانی حمله واشغال کردند . وطوریکه ازتاریخچه سیاست خارجه افغانستان یارقابت روس وانگلیس (ازنقطه نظر مورخین روسیه اشترا کیه چون ریسنر وپروفیسر کر یازنی) برمی‌آید درسال ۱۸۸۷ الکساند رسوم شخصا جنرال گروبیچو فسکی را مامور نمود که باسردار محمد اسحق خان والی افغانی‌بلخ داخل مراوده سری شده واورا برضد دولت امیر عبدالرحمن خان بر انگیزد ، واین جنرال ازتاشکند باسردار تماس گرفت وده هزار تفنگ روسی ویك ملیون کارتوس وصدهزار روبل نقره تقدیم کرد ،وسردار قیام نمود ومغلوب شد . این تشبثا ت دولت روس برای بار اول ازکتاب «درخدمت روسیه » اثرجنرال گر بیچو فسکی‌طبع سال ١٩٢٦ وارشو بزبان لهستانی ، آشکارا گردید. چند سال بعد دولت روس در ۱۸۹۳ توسط قوای ایوانوف در پامیر افغانی برگزمهٔ افغان حمله نمودند . معهذا وقتیکه انگلیس در افریقا مشغول زدوخورد بابو ئرهای شجاع بود، دولت روسیه بازبه افغانستان بنام حل وفصل امور تجارتی مراجعه کرد . مگراینبار امیرعبدالرحمن خان که تجربه کافی ازسیاست دولت زاری در افغانستان داشت ، پیشنها دا ت دولت روس را ردنمود. روسها در اوایل قرن بیستم دیگر حتی نقشهٔ پر شاخ و برگ حمله به‌هند را فراموش کرده بودند وبعد از شکست خوردن درمقابل جاپا ن، معاهده مشهور ۱۹۰۷ را بارقیب انگلیسی خود بستند وقبول کردند که افغانستا ن خارج ساحه نفوذ روسیه بوده وروسیه هیچ نماینده در افغانستان نمیفرستد ودر امور سیاسی مربوط به افغانستان ازراه حکومت انگلیس معامله مینماید . در این معاهد ه ذکر شده بود که تعمیل این قرار داد بعد از تائید پادشاه افغانستان واجب الرعایه خواهد بود . جای بسیار تعجب است که امیر حبیب الله پادشاه افغانستان این معاهده را تائید نکرد ورد نمود، معهذا دولت روس در برابر انگلیس موافقه نمود که:

دولت روس بدون تائید امیر افغانستان ، این معاهده رامجرا میداند . بااین روش‌دولت روسیه زاری نسبت به‌افغانستان اگرام. کی. پیکولین در کتاب «افغانستان ـ تصویر اقتصادی» (از ثمرات اکادمی علوم ازبکستان طبع تاشکند سال ۱۹۵۶) مینویسد که: «هدف‌روسیه (حکومت‌زاری) یك دولت قوی افغانی بین‌روسیه وبر تانیابود، نه نفو ذ درافغانستان .» خواننده بیطرف دچارشك واشتباه میگردد .

بعد از زوال امپراتوری زاری روس ، دولت انقلابی بلشویك اسرار خائینانه وزارت خارجه دولت زاری وانگلیس را اینطور افشا کرد:

«ائتلاف‌نامه۱۹فورال (فبروری) ۱۹۱۵: طبق‌نامه وزیرخارجه‌روس به‌سفرای‌انگلیس‌و فرانسه، نقاط ذیل‌را ـ بعداز ختم‌جنگ ـ برای‌روس تخصیص‌داده‌است: اول‌شهر اسلامبول، ساحل‌غربی‌بوسفور، دریای‌مرمره، درداقل، تورکیه‌جنوبی، اراضی‌بوسفوررودسکریه، نقاطساحلی‌خلیج‌ازمیر وجزائرمرمره‌وغیره. دوم‌اماکن‌اسلامی‌عربستان دردست یك حکومت مستقل اسلامی خواهد ماند. سوم منطقه بیطرف ایران طبق معاهدهٔ ۱۹۰۷ بعد از این جزء منطقه نفوذ انگلیس خواهد بود .چهارم روسیه خواهش دا شتن‌یزد واصفهان راهم نمود . پنجم روسیه خواهش نمود که بین افغانستان وروس ، نقطه ذوالفقار بانواحی آن به‌روسیه گذاشته شود ، ومسئله افغانستان طبق مذاکرات سال ۱۹۱٤ روس وانگلیس حل‌شود .»

بعد از آنکه روابط سیاسی افغانستان بادولت زاری قطع شد ، رفتار افسران سرحدی دولت زاری در برابر افغانها خشن وغیر مؤدبانه گردید . مثلا درنوا مبر ۱۸۸٤ هنگام مذ اکره حدبخشی یکنفر کلنل روس در پل‌خاتون هر یرود رسیده‌بود، واو در مجلس مذاکره جنرال افغانی غوث‌الدین خان رادروغ گوو ترسو خطاب کرد. جنرال خود اورا درجواب باهمین دو کلمه مخاطب ساخت وهم دزدخواند. همچنین در آغاز اقدامات حدبخشی ، قوه روسی ازراه «غند وشاخدره» به‌شغنان سوق گردید. یکقطعه کوچك دوصد نفری ازسپاه افغانی زیر قوماندانی کمیدان تیمورشاه وکپتا ن میراسلم در قلعه سرپل مقیم بود. اینها ازطرف جنرال بدخشان سید شاه خان هدایت داشتند که ازهرگونه زد وخورد سرحدی باروسها خود داری نمایند. امایك قطعه سواره وپیاده روسی ناگهانی درسرپل رسیده وآتش کردند، چون جواب نگرفتند برگشتند ودر دهکده ریوك بساحل دریای پنج فرو کش نمودند . افسرروسی از این جانامه ذیل را به افسر افغانی فرستاد : «عالیجاه کپتان اید بخدا (؟) صحت وسلامتی به امیرعبدالرحمن‌خان(!) بعد سلام به میراسلم خان وجمع سرکرده کان‌برسد ازطرف طورها. بعدها معلوم سرکرده کپتان باشد که از روشان تاشغنان مملکت مامیباشد ودرمیان افغانستان ودولت روس ، ملك بخش میشود ، واز دریای پنج این طرف از مامیباشد چراکه ما بیوردغ داریم که ملك ماست .مابرای شما معلو م‌میکنیم که‌لشکر خودرا گرفته بروید‌درقلعه پنجه. چرا که ماکاغذ کردیم که همین به‌سیدشا ه خان جرنیل معلوم است‌وباید که‌بزودی برخاسته درقلعه پنجه بروید که فرمایش ما همین میباشد ، وباید یکی بادیگری خونریزی نکنیم که درمابین ما وشما خونریزی نشود ،چراکه در بین‌ماوشما خونریزی نشد ، دوست میشویم، یار دایمانی میشویم، جونکه اق پادشاه (پادشاه سفید یعنی زار) دلاسا میکند ، ماهم بشما دلاسا میکنیم. باید که جواب همین کاغذ مارا همین روز برسیدن کاغذ ، درانیجا برسانید، البته از

همین روز نگذرانید .» (۱)

افسران روسی چندین بار چنین نامه‌هائی به افسران افغانی نوشته وهم تهدید به تیر باران کردن قوای افغانی نمودند . البته بعد از تعیین خط سرحدی افغان‌وروس از ذو الفقار تاسر کول ، افغانستان گرچه پنجده ومرو را ازدست داد، معهـذا از شر دولت زاری خـلاص‌شدوهم‌قطع روابط سیاسی بین دولتیـن ،افـغانستان را از دسایس سیاسی دولت زاری روس نجات داد. این روش منفی بین افغانستان وروس تا انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ طول کشید. انقلاب سوسیالستی مردم روس وموجود شدن دولت شورروی تمام سیاست دوره زاری روس را در خودروسیه ودر اسیا و بطـور عام درساحه سیاست‌بین‌المللی، ازریشه‌تغیر داد . اتحادشورروی که طرفدار مبارزه آزادی ملل شرق برضد استعمار غرب بود، استقـلال وپیشرفت این‌ممالك را در برابر استعمار اروپایی بحیث یك‌فتح سیاسی تلقی می‌کرد. همچنین اتحادشورو ی ازمداخله در امور داخلی این کشور ها اجتناب میکرد. ایران درسایهٔ چنین سیاست شورروی بودکه توانست آزادی خودرا تامین کند.اتحادشورروی به‌عنوان مشرق زمین ــ ترك وعرب وهند وایران وغیره ــ یادداشت بیسابقه وتاریخی خودرا اعلام کرده وتما م قرار داد های سر ی‌دولت زاری روس وتجزیه ترك وایران را ابطال نموده بود .اتحاد شورروی خوا هان‌رفاقت شرق درسیاست عدم تعرض بود. اتحادشورروی درمعاهداتی که مثلا باافغانستان وترکیه نمود، آزادی واستقلال کامل ملل‌شرق را تصدیق وجنبش های آزادی خواهی ملی آنا نرا شناخت واختیار ایشان را درانتخاب هرنوع حکو متی که‌خود بخواهند تائیدکرد. تطبیق این روش دولت شورروی برای خود اتحادشورروی نیز موفقیت بزرگی حساب میشد ، سپس روش شورروی وانعقاد معاهدات او بادول شرق عاری از مقاصد تبلیغاتی بود.البته ایـن‌سیـاست شورو ی ازنگاه پشتیبا نی جنبشهـای آزادی خواهانه مردم وممالـك شرق وعـدم تجا وز برتما میت آ نـها بنفع این کشور ها‌نیز بود، افغانستان اولین دولت‌همسایه نزدیك شورروی‌بودکه مقدم برهمه استقلال دولت‌شورروی راشناخت وهمچنان دولت‌شورروی‌اولین‌دولت‌خارجی‌بودکه قبل ازدیگران استقلال افغانستان راتصدیق‌نمود.

دولت ایران وافغانستان :

قاجاری هااصلا ازترکمانان «اق‌قویو نلو »وجز ناقلین در ایران بودند که از طـرف امیر تیمور گور گـان آورد شده بودند . ایشان بعد هـا دو لـت قاجاری ایران را تشکیل نمودند . مـوسس ایـن دولـت آقا مـحـمد قـا جار مـر د خشك وسفاك امابا اراده وکار آگاه بود. اوگرچه مردم کرمان راکور ومردم گرجستان راکشتار وولایت خراسان افغانی راتاراج کرد، اماتوانست که‌بعداز اختـلال ها ی ملوك الطوایفی ــ پس‌ازمرگ نادرشاه خراسانی وکریم خان زندــ وحدت سیاسی ایران راتامین نماید . این شخص نظر خوبی به‌افغانستان نداشت زیرا میخواست خراسان راتحت نفوذ خود درآورد . جانشینان آقامحمد برای مردم ایران وهمسایه ها یش باعث صدمه وخسارة گردیدند . مثلا فتح‌علیشاه که‌از ۱۷۹۷ تا ۱۸۳٤ یك مدت طولانی زما مدار ایران بود، چندین بار ازقشون روس شکست خورد ومعاهدا ت گلستان وترکما نچای را امضا ء وولایات گرجستان ،دربند، باکو، شیروان، گنجه

---

(۱) سراج التواریخ، جلد سوم، صفحه ۱۰۲٤

قره‌باغ ، ایروان ، نخجوان وغیره راباپول‌غرامات جنگ بدولت‌روس تقدیم‌کرد.این‌تنها نبود ، فتح علی قلاده «حق قضاوت قونسلی» را درگردن دولت ایران گـذاشت واز استقلال تام کشور صرف نظرنمود ،تااینکه مردم ایران بر آشفتند وگری بایدو ف سفیر روسیه زاری رادر تهران بکشتند ودر کرمان ویزد وغیره برضد دو لت بر خاستند .

دولت ایران دیگر درساحه سیاست بین‌المللی از ملعبه وبازیچه ئی بیش نبود، روس وانگلیس وفرانس هریك بمیل‌خود باقاجار یها بازی میکردند وسیاست ایران، ابی شده‌بود که‌شکل هرظرفی اختیار میکرد:در۱۸۰۰یکنفر نماینده انگلیس (سرجان ملکم)وارد تهران‌شد.درباراایران برای‌خوش‌آمدی انگلیس‌به‌فرانسوی‌هاکه‌مفیدتربودند گفت: اگرناپلیون هم وارد تهران شود اجازه ورود «به‌حضور قبله‌عالم » داده‌نخواهد شد (این «قبله‌عالم » فتح‌علی‌شاه بود). درعوض باانگلیسها معاهدات سیاسی و تجارتی عقد نمودند. معاهده سیاسی آن دارای پنج ماده بودکه دران راجع‌به‌افغانستان چنین گفته شده بود:

ماده دوم : هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم حمله به‌هند وستان بگیرد،پادشاه ایران یك‌سپاه «کوه‌پیکر» درافغانستان سوق‌خواهد نمود تااین‌کشورراه‌خراب‌وویران» نمایدوسخت جدیت خواهد ورزید که آن‌مملکت «بکلی‌مضمحل » گردد. ماده سو م: درصورت تمایل افغانستان به‌صلح، ایران این شر ط را جزء شرایط صلح خواهد ساخت‌که پادشاه‌افغانستان (زمانشاه)خیال حمله‌به‌هندوستان رابرای‌همیشه‌ازکله‌خود بیرون نماید. ماده چهارم : اگرپادشاه افغانستان بادولت ایران داخل جنگ شود ، دولت انگلیس هرمقداری لازم شود توپ ومهمات جنگی واشخاص لازم به‌ایـرا ن خواهد داد .

امافتح علی‌شاه شش‌سال بعدکه باز بفرانسه مقابل شدمعاهده شا نزده‌فقره‌ئی باناپلیون بست (می ۱۸۰۷) که‌دران گفته‌شده بود: ماده‌هشتم -ایران متعهدا ست که‌روابط سیاسی وتجارتی‌خودرا باانگلیس قطع کرده وفورا‌به او اعلان جنگ بدهد. درماده دهم فتح‌علی شاه متعهد شده بودکه افغانها رابرضد انگلیس متحد ساخته وبه هند حمله کند. طبـق همین قرار دادبودکه جنرال گاردان فرانسوی به‌ایران آمدو خدماتی انجام داد ولی بزودی فتح‌علی اورا ازایران براند ودرعوض باانگلیس هـا عهد نامه جدیدی (مارچ ۱۸۱۲)در ۱۲ماده امضاء نمود که به‌حکم ماده اول آن :ایران تمام معاهدات خودرا که‌باسایر ممالك اروپائی داشت منسوخ نمود. درمواد دوم و سوم این‌معاهده انگلیس تعهد کرده‌بودکه دردفاع‌ایران ازکشورهای خارجی باسپاه وبول کمك نماید. درماده پنجم ایران قبول کردکه درجنگ انگلیس با افغانستان ، کمك لشکری نماید .درماده ششم گفته شد که اگربین ایران وافغانستان جنگ‌شود، انگلیس بیطرف خواهد ماند.

همچنین فتح علی شاه که درتهران اله سیاست دولت زاری روس قرار گرفته بود، یکبار به‌اشاره اندولت درهرات نیز حمله نمود. ولی مردم افغانستان این حمله رابه عقب زده ومحمد میرزا پسر ولیعهد ایران عباس میرزارا ازهرات به‌ایران‌راندند. باچنین دستگاه ضعیف وبیحال دولتی ایران بودکه مردم ایران متحمل خسارا ت مادی ومعنوی بسیار گردیدند ، درحالیکه دربار واشراف کشور درسایه سازش با اجانب مشغول عیاشی های لگام گسیخته یی بودند، وروحانیون نجف وکربلا که‌تاثیر

زیادی در اجتماع ایران داشتند جیره ازهندوستان میگرفتند .شخص شاه هم (بقول مورخ مدقق ایران آقای محمود- محمود نویسنده مجلدات هشت گانه تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس چاپ تهران) ٨٠٠زن، ٣٠٠ فرزند و ٥٠٠٠ نواسه وکواسه داشت .اوبا مقام پادشاهی ازسفرای خارجی هدیه (یار شوه)میگرفت تاجا ئیکه هروقت نماینده ئی ازهندوستان یا انگلستان میرسید ، فتح علی‌شاه قبلا تحقیقات بعمل می آورد تابداند این نماینده جدید چه هدیه گرانبهائی برای او آورده است . هنگامیکه در ١٨١٢ سرگور اوزلی نماینده انگلیس بدربار ایران آمد درجمله سایر تحایف خود کالسکه ئی هم‌بشاه تقدیم کرد. فتح‌علی‌شاه درکمال مسرت خوددر کالسکه نشست ووزرای ایران چون حاجب الدوله وفرح الله ومیرزا حسن شیرازی را (در عوض اسپ) به‌کالسکه بست واین سو وآنسو بدواند و حظ برد. این‌تنهانبود صدراعظم ایران میرزا شفیع خان ازدیدن کالسکه مبهوت ومتحیر شدکه‌چگونه کالسکه میتواند هم به‌پیش حرکت کند وهم به‌عقب .

وزیر امورخارجه ایران میرزا ابوالحسن خان سالانه ١٥٠٠ تومان از دو لت انگلیس مقرری‌داشت وبیشتر از ٢٠ سال علناً این معاش را از اجنبی میگرفت و همچنین‌سایروزرای‌ایران. پالمرستن‌درلندن به‌میرزاحسین خان‌نماینده‌ایران‌گفت:وزرای دولت‌ایران ازدولت‌روسیه‌مواجب‌ومقرری دارندوامورات‌راکلابخواهش‌آندولت‌میگذرانند. نماینده ایران چنین جواب داد: اگرفرضا اعلیحضرت امپرا تور اعظم دولت بهیه روسیه ازراه دوستی بادولت علیه (ایران) تعارفی یاموا جبی وانعامی بیکی از نوکران (وزیران)دولت علیه بدهند، خلاف معاهده یی میان ماوشما نخوا هدبود، چنانیکه دولت بهیه انگریز مدت٢٠ سال متجاوز است که‌به میرزا ابوالحسن خا ن وزیر امور خارجه سابق دولت علیه مواجب میدهند وتا امروز دولت این معنی رابحث نکرده است .(١)

فتح علی شاه وقتیکه جنرال گاردان سفیرفوق العاده ناپلیون‌را طبق درخواست انگلیس ها ازایران بیرون کرد، نماینده انگلیس «موریر »رابحضور خود خواست و درضمن صحبت راجع به‌ناپلیون : پادشاه ایران قسم خورد که بناپارت بوسیله من به این درجه ومقام رسیده است (!) ودر ظرف سال خواهید دیدکه معدوم خواهد شد (٢).پس کشوری چون ایران باوجود پادشاهی چنین ووزرای چنان ، نمیتوانست جز بازیچه ئی دردست دول استعماری اروپا باشد. به همین علت بود که مهدی علی نماینده انگلیسی در ایران (١٧٩٩) بسهو لت توانست که دولت قاجار رابرضد افغانستان تحریك کند وقضیه مذهبی سنی وشیعه رابمیان آورد تازمانشام نتواند هندرا از استعمار فرنگ‌نجات‌دهد.

محمد شاه جانشین فتح‌علی شاه که بدستیاری سفرای انگلیس وروس به سلطنت ایران رسیده بود، کشور را بیشتر درمرداب سیاست روس وانگلیس فرو برد ، خصوصاً بشکل اله بی جان دردست روس قرار گرفت وبه حمله‌به‌هرا ت پرداخت وخرابی بی سبب‌وبسیاری کرد. گرچه مردم‌افغانستان اورادرهم شکستندولی هدف استعماری که‌تولید نفاق بین افغانستان وایران بود کامیاب شد وبعد هادولت

(١)محمود - محمود تاریخ روابط جلد ٢صفحه ٣١٦ .. (٢) همین کتا ب جلد اول صفحه ٧٩

ایران رابدست اندازی درسیستان وهشتادان افغانستان واداشت . رویهمرفته همین بی کفایتی وسست عنصری حکومت قاجاری بودکه بالاخره منجربه تقسیم ایران بین مناطق نفوذ انگلیس وروس گردید وهم به افغانستان زیان رسانید . دولت‌قاجار ی ایران بعد از تجزیه کردن ولایت خراسان ا زافغانستان درسال ۱۸۰۳ تا نیمه قر ن نزدهم (از ۱۸۰۶ تا۱۸۵٦)یعنی درمدت ۵۰ سال «هشت بار»درهرات حمله کرد وبدون یکبار درتمام حملات خود ناکام شد.

ظاهراً مجلل ترین پادشا هان قاجاری ایران نصر الدین شاه بود که‌تقریبا نیم قرن سلطنت کرد (۱۸٤۸_۱۸۹۷). دراینوقت ایران ۲۸ ملیون روپیه بودجه‌سالانه ۱۸ ملیون روپیه صادرات و۸ملیون نفوس داشت .درزمان سلطنت نصرالدین شا ه کشور ایران در زیر بار ثقیل امتیازات دول استعماری مثل کمان خمیده شد .خطوط تلگرافي وکشتی رانی کارون وسایر منابع مالی ایران همه دردست اجانب رفت ومردم ایران به استعمال تریاك کشانیده شدند . درعوض ، نصر الدین شاه به تفرج در اروپا مشغول گردید وطفلك یازده ساله قاجاری (عزیز سلطان)را رتبه نظا می «فلدمار شالی » ایران داد. نصر الدین شاه در ۱۸٥٤ به‌روس مراجعه کردویك معاهده سری چهار فقره ئی بطرفداری روس (۲۸ سپتمبر ۱۸٥٤)بادولت زاری ببست . باز در خواست خودش رابرای داخل شدن در اتحاد باانگلیس باندولت پیش کرد ولی انگلیس اعتنائی نکرد . (۱)

نصر الدین شاه یکبار درهرات حمله کرد وحسام السلطنه غفلتاً داخل هرات گردید. اما ایران باجنگ انگلیس مقابل شد وفرخ‌سفیر ایران درپاریس توسط ناپلیون سوم ازدولت انگلیس تقاضای صلح ومعاهده ۱۸٥۷ راباءاندولت امضاء کرد. طبـق همین معاهده بودکه ایران حکمیت انگلیس را درقضا یای متنازع فیهابین افغانستان وایران قبول کرد. انگلیس هانیز که ازطرف ایران مطمئن گردیدند د رتمام چنین قضایائی بحساب افغانستان دل دولت ایران رادردست گرفته و درسیستان‌وهشتادان به‌ضر ر افغا نستان حکمیت کردند .درهرجا‌ل نصرالدین شاه در جنگ مروبمقابل ترکمانها در هم شکست وقشون ایران به اسارت رفت ومثل برده‌گان‌فرو خته شد. واما افغانها که تجاوز دولت ایران را در ۱۸۸۵ در مو ضع هشتادان (ازمربوطات کهسان هرات) طردنمود «بودند، درنتیجه‌حکمیت انگلیس کاریز هاي عمده هشتادان ومو ضع ایوبی رابه ایران دادند وتنها یازده کاریز مخروب دردست مـالـك اصلی (افغانستان)باقیماند . امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان در ۱۸۸۸ نامه‌ئی به وایسر ای هندوستان نوشت وسیاست انگلیس رادر کشور های آسیائي‌واسلامی تخطئه نمود واز استقرار دولت روس در اسیای مرکزی وخطر حمله اش درهندوستان واشغال آسیا وتهدید اروپا ، تحـذیر کرد وضمنا راجـع بدوستي انگلیس با ایران چنین گفت :

«..درمیان این خطرات مهیب درآینده به‌چه تکیه میدهید سلامت حکومت خودرا؟ احتمال دارد که شمابه اتحاد دولت ایران اعتماد دارید . باوجود آنهمه تجربیا ت گـذشته چطور ممکن است که شما بازاین‌چنین خیال واهي درسر داشته باشید . مگر نمیدانید سلسله سلطنت حالیه ایران (قاجاری ها)دست نشانده دولت رو س است ؟ اعلیحضرت شاه وجمیع اولیای دولتي (ایران)در اطاعت وتملق امپرا تـور

(۱)تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد ۲صفحه ٥۱۲

روس پرورید‌ه شده اند. وانگهی یك دولت پست فرومایه ضعیف‌وسست طبیعت پوسیده از هر گونه لهو ولعب ،مستغرق در قعربی انتظا می وفقر واحتیا ج ،چه میتواند بکند درمقابل اندولت قوی (روسیه) که‌بالفل در روی سینه‌آن‌نشسته ؟ ...» (۱) . درحالیکه امیر عبدالرحمن خان قبلا نسبت به ایران نظری دیگری داشت وبرای تشکیل اتحادیه نفانستان وایران وترکیه ، کشور ایران را «کمراسلام »نام داده‌بود، واینك دسایس ا.خلیس مجال تفکری برای ایجاد چنین اتحادی نگـذاشته بـو د . لاردکرزن مشهور که ازتولید نفاق بین افغانستان وایران حظ میبرد در این مورد چنین نوشت :

«... احساسات غیر دوستانه طرفین (افغانستان وایران) د رقضیه حکمیت سیستان (انهم به‌دسیسه انگلیس)بیشتر شد ، مخصو صا امیر شیرعلی خان که از پناه دادن ایوب‌خان به‌ایران غضب ناك ترشد .اگر امروز این احساسات غیر دوستانه درحالت خمود است از جهتیست که امیر عبدالرحمن خان خطرناك ترازان است که بتوان بااو بازی نمود ویا اورافریب داد... اینهم باید عـلاوه‌شود که سپاه مهیب ومغرور امیر عبدالرحمن خان به‌لشکر ایران بانظر استهز انگاه‌میکنند ... بین سپاه برمدعا وریش انبوه دار افغانستان و قشون ایران تفاوت بسیار است...»(۲)

درهمین سال ۱۸۸۸ بود که سردار محمد ایوب‌خان پناهنده سیاسی در ایران، بغرض حمله درهرات ازتهران تاخواف رسید اماناکام به‌مشهد برگشت . انگلیس ها خواستند این دشمن بی امان خودرا بغرض تهدید امیر عبدالرحمن خان در دست داشته باشند، پس نصر الدین شاه حاضر شد که سردار را محبوس کند وبدو لت انگلیس تسلیم کند. اینست که رکن الدوله والی مشهد سردار را درارگ مشهددعوت نمود که طبق امرشاه ایران اورا خلعت واجازه دهد تابهر طرفی میل دارد برود . سردار ۲۵۰ نفر مردان مسلح افغان باخود داشت وغافلانه وار د ارگ گردید، در حالیکه سه کندك عسکری ایران درکمین گاه حاضر بودند. پس سـلاح‌داران افغانی خلع السلاح وشخص سردار محبوس گردید. دولت‌ایران برخلاف راه‌ورسم معمو ل ، این پناهنده سیاسی ومهمان محترم خودرا به قنسل گری دولت دشمن او(انگلیس) تسلیم نمود. مکلین قنسل انگلیس سردار را براه تهران وبغداد درهندوستان‌انگلیسی رساند . سردار درهمانجا بماند تادیده از دنیا بست.

نصر الدین شاه بایك افغان دیگر نیز اینطور رفتار کرد ودر برابران جان‌خودرا ازدست داد. او سیدجمال الدین افغانی رابه آمدن درایران دعوت کردولی بعداز شنیدن ودیدن اقوال واعمال این‌ازاده مرد مشهور، درهم‌شد وامرکرد اورا درپشت یابوئی پا هابیستند ومحبوسا ازقلمرو ایران اخراج کردند .جمال الدین مغرور این اهانت را فراموش نکردویکی ازپیروان خودمیرزا رضای کرمانی را موظف نمود تا نصر الدین شاه را بضرب گلوله تفنگچه ازپادر آورد. ازهمین جابود که سیدجمال الدین متهم شد ومناسبات اوباکشور های شاهی اسـلامی تیره گردید ، تااینکه در اسلامبول بشکل غیر محسوسی ازبین برده‌شد ویا از بین رفت وهم پروپاگندی‌وسیع برضد این مرد مشهور مشرق زمین بعمل آمد .

---

(۱)محمود ـمحمود تاریخ روا بط ایران وانگلیس جلد ٤صفحه ۱۰۱٥

(۲)همین کتاب جلد ٥صفحه ۱٤٤٦

یکنفر از مورخین ایران دراین مورد ازنصر الدین شاه وصدراعظم او میرزاعلی اصغرخان اتابك دفاع کرده ، کشته شدن هردو رابه تحریك دولت انگلیس میداند، زیرا درانوقت تمایل آنانرا بدولت روس بیشتر میشناسد ولهـذاچنین مینویسد :

«...ولی دستگاه عظیم انتیلجنت سرویس (لندن) برعلیه شاه (نصرالدین) واتابك (علی اصغر صدراعظم) بکار افتاد . سیدجمال الدین ازلندن به اسلامبو ل رفت وبیر ق اتحاد اسلام راتحت حمایت سلطان عبدالحمید بلند کرد ، میرزاملکم‌خان (وزیر مختار ایران درلندن) روزنامه قانون (جریده انتقادی واصلاحی علیه ادار ه مستبده ایران بود) راعلم کرد، در هندوستان درشهر کلکته موید الاسلام(نویسند ه ایرانی)روزنامه حبل المتین رابکار انداخت، پروفیسر براون که‌سنگ‌تمام عیار با بی هارابه سینه میزد درنطق ها وخطابه هاومقالات خود ازعدم امنیت مالی وجانی‌در ایران‌به‌تک ودو افتاد ... »(١).

گـویا نویسنده سید جمال الدین‌ومیرزا ملکم ومؤید الاسلام وبراون را دریك ردیف وازیك قماش میشمارد . درحالیکه چنین نیست وتفاوت بین جمال الدین وانان اززمین تا اسمان است: میرزاملکم خان ارمنی‌مامور وسفیر ایران درلندن بقول خود نویسنده امتیاز «لاتار» رادر ایران ازنصر الدین شاه گرفته ودر لندن بیك موسسه انگلیسی به‌قیمت چهل هزار پوند فروخت ، یعنی شخصی بودکه به‌پول‌اعتبارمیداد. جـلال الدین مؤید الاسلام نیز دریك‌مستعمره انگلیس ازادانه نشرا ت مینمود وکسی مزاحم اونمیشد . براون هم یکنفر انگلیس بودکه منافع دولت خودرا فراموش نمیکرد. اما سید جمال الدین که‌درتمام کره‌زمین یك‌وجب زمین نداشت وزن نخواست و فرزند نیاورد ووزارت وصدارت در هیچ‌کشوری طلب نکردچه چیزی میتوانست اورا به‌نفع‌یك‌کشور استعماری وآنهم‌انگلیس‌که دشمن‌کشور اومحسوب‌میشد وادارد؟ مگر دولت انگلیس باعث اخراج او ازهندوستان ومصر نبود ؟ جمال‌الدین‌والاترازان بود که دربندگی دیگری آید. اوچنانیکه برای‌افغانستان‌دولت مرکزی واصلاحات‌میخواست برای ترکیه وایران رژیم دیمو کراتیك طلب میکرد وبرای هندوستان ومصر آزادی از یو غ استعمار را خواهان بود. سید جمال الدین «اتحاد اسلام » رادرانوقت دربرابر استعمار فرنگ شعار میداد، نه‌برای تائید استعمار ،لهـذا این شعاربه منفعت‌دولت انگلیس نبود. آیااین بعید است که یك سیاست استعماری ،دشمن استعمار رامنسوب بخود نمود ه وتاثیر ارزش اورا در جوامع مدنظر متزلزل سازد؟

مظرف الدین شاه درسال ١٨٩٧ به‌تخت ایران نشست وبه هوس تفر ج در فرنگ ازدولت روس دوبار قرضه گرفت وبادادن امتیازات ، نفوذ اندولت را درایران استوار ترساخت. صدراعظم او عین الدوله ازظلم بسیار مردم رابستوه آورد . ملاهای ایران قیام کردند وبه اصطلاح خود «عدالت خانه »خواستند . در پهلو ی آنان روشنفکران بایستادند ومشرو طیت را شعار دادند . مردم ازاین نهضت جدید حمایت ومبارزه عمومی را آغاز کردند. دولت انگلیس نیز ازاین نهضت در مقابل سیاست روس طرفداری نمود. بالاخره دولت مجبورشد ومظرف الدین شاه فرما ن مشروطیت را امضاء کرد. رهبران مردم توانستند بزودی استعداد ولیاقت ملت ایران را در تنظیم اداره نشان دهند .ولی مداخله دودولت همسایه استعماری نگذاشت‌که

(١) تاریخ روابط ایران وانگلیس اثر محمود ـمحمود جلد ٦صفحه ١٧٦٨

مشروطیت قوا م گیرد، لهـذا ایران راعامداً در دریای هرج ومرج فرو بردند. درسال ۱۹۰۵ محمدعلی‌قاجار درجای مظفرالدین نشست واستبداد بیشتر ر اازسر گرفت. دوسال بعد(۱۹۰۷)ایران بین انگلیس وروس درمناطق نفوذ تقسیم گردید اماسیاست ونفوذو تاثیر روس برسیاست انگلیس میچربید ،زیرا دولت روس باتواضع کمک‌های مادی به ایران مینمود ومثل انگلیس ها تکبر خشك وخالی بخورد آیران نمیداد .البته مردم ایران دست ازمبارزه بر نداشتند تامحمدعلی سرنگون گردید واحمد میرزا درسال ۱۹۱۰ درجایش نشست ومجددا دم از مشروطیت زد .

امامداخلات روس وانگلیس ایران راتضعیف کرده بودتاجائیکه در جنگ جهانی اول (۱۹۱٤—۱۹۱۸) ایران لگدمال سپاه انگلیس وروس گردیدودیگر تـما میـت و استقلال کشور مفهوم نداشت تااینکه در ۱۹۱۷ دولت اتحادشوروی بعوض دو لـت زاری در روسیه بمیان آمد ومعاهدات وامتیازات سابق را ابطال کرد وایران نجات یافت.روش انگلیس وروسیه زاری درایران داستان مفصل ورقت انگیزیست که هر انسانی ذی حسی راملول وغضب ناك میسازد .در هرحال بعداز جنگ جهانی او ل ایران از گرداب نیستی برامد ومتعاقبا خاندان قاجار برافتاد ودرراس دولت یکمرد نظامی (رضا شاه) قرار گرفت. اودرسا یه‌یك استبداد نظامی وخفه کننده ئی کشور ایران راوحدت ومرکزیت سیاسی بخشید وبه اصلاحات بسیاسی ونظامی ، اقتصادی وفرهنگی دست زد. واین مقارن باتغیرات سایر ممالك مشرق زمین بود. درافغانستان شاه امان الله خان، در ترکیه مصطفی کمال ، درمصر سعد زغلول، در عراق امیـر فیصل ودر عربستان ابن سعود رهبران این اصلاحات بودند. افغانستان در ایـن‌دوره باکشور ایران برخـلاف دوره تسلط استعماری ، باب دوستی تاریخی وهمجوا ر ی راباز کرد.

درجنگ دوم جهانی دولت انگلیس ازترس حمله احتمالی المان در شر ق وبمقصد تامین خط ارتباط بامتحد خود دولت شوروی، دراگست ۱۹٤۱ با دو فرقه عسکر ویك کندك تانك ودودسته طیاره انگلیسی وقشونی ازشوروی ، درایران حمله کردند وبه اسانی معادن نفت وراه های ارتباط کشور راتا خلیج فارس اشغال‌کردند. همچنین اهواز وخرمشهر ,وآبادان راگرفتند وبلافاصله برای گرفتن پایتخت ایرا ن حرکت کردند . درطی همین حمله کوچك معلوم‌شد که دولت استبدادی ایران فقط در داخل کشور ، خودش رامجلل ومطنطن نشان میداد وملت خودرا درزیر تهدید و تخویف نگهمیداشت، درحالیکه درمقابل‌مهاجم خارجی‌از طبل‌میان تهی ارزش‌بیشتری نداشت ، زیرا ازحمایت توده های مردم خود محروم بود. لهـذاقوا ی انگلیس و شوروی به آرامی داخل تهران گردید ورضا شاه که‌قبلا خواهش متارکه‌از افسرا ن، مهاجم نموده بود، بدست مهاجمین ازسلطنت ایران خلع ودر یوهانسبرگ تبعید گردید تادر ۱۹٤٤ درهمانجا بمرد. سلطنت ایران به محمدرضا شاه پهلوی (شا ه کنونی)داده شد .درهجوم انگلیس وشوروی درایران ، ازتمام اردوی دشمن فقط ۲۲ نفرکشته شدو۲٤ نفر زخمی گردید ند وبس، قوای ایران یاتسلیم شدند ویافرار نمودند، واین خود درتاریخ جنگ‌کشور ها بیسابقه بود .

چهارم

جنگهای فیودالی و تشکیل دولت محمد زائی

جنگهای فیودالی (از ۱۸۱۸ تا ۱۸۳٤):

از قرون اولیه میلادی تا قرن نزدهم درطی تقریباً یکنیم هزارسال اساس زنده‌گی اجتماعی افغانستان برپایه یك اقتصاد طبیعی و فیودالی قرار داشت که صنایع دستی دهقانی متمم آن بود. قسمت عمده زمین در دست طبقه حاکمه (فیودالان) بود، و دهقان با آلات و افزار کهنه زراعتی فقط میتوانست تا هشت جریب زمین را کشت وکار و رسیده‌گی نماید. در صورتیکه آلات زرع و حیوانات از خود دهقان میبود، درشکل مساعد ترین نصف محصول زمین را بمزد خود میگرفت. چون حاصل هر جریب زمین در حدودچهل سیر کابل میشد، سهم دهقان حاصل چهار جریب مساوی ۱٦۰ سیر کابل (دوخروار) بود. اگر خانواده دهقان چهار نفر بود، حاصل کار یکساله او تنها خوراکه ایشانرا به سختی کفایت میکرد، درحالیکه دهقان مجبور بود نصف حاصل خود را بمصرف پوشاکه باب و غیره مایحتاج خانواده برساندو از غذای فامیل بکاهد. زنده‌گی چوپان ازحیات دهقان پایانتر وساده تربود. روحانی درپهلوی فیودال قرار داشت و دولت درراس هردو. هرقدرازقدرت دولت مرکزی کاسته میشد درمطلق العنانی ملوك الطوایف افزوده میشد. اعاشهٔ فیودالان، روحانیون ودولت با خدمت بیگار و جنگ برذمه دهقان بود. این رژیم اجتماعی و اقتصادی فیودالی هر قدر در استثمار از دهقان شدت میبخشید، همان قدر افغانستان از سیر تکاملی عقب میماند، و از طرف دیگر جنگهای داخلی و خارجی اوضاع اجتماعی را پیچیده تر میساخت. این جنگها در سه ساحه بعمل می‌آمد: جنگ طبقاتی دهقانان بافیودالان، جنگ فیودالها بافیودالها، و جنگ تمام مردم کشور علیه تجاوز خارجی. این جنگها که بعضاً منجربه تضعیف و یا سقوط و تبدیل دولت میگردید، گاهی زمینه بدست فیودالها میداد که از آن برای کسب اقتدار خود استفاده بیشتر کنند.

در قرن نزدهم این جنگهای فیودالی در کشور به ذروهٔ اعتلای خود رسید و در سر این جنگها پسران سردار پاینده خان قرار گرفتند. سردار پاینده خان ۲۱ پسر داشت که ۱٦ نفر آن درتاریخ قرن نزده افغانستان نقش سنگینی داشتند، بدینقرار: اسلامخان، وزیر فتح خان، نواب اسد خان، نایب تیمور قلی خا، نواب عبدالجبارخان سردار محمد عظیم خان، سردار پردل خان، نواب عبدالصمد خا ن، سردار عطا محمد خان، سردار شیردلخان، سردار یار محمد خان، سردار دوست محمد خان، سردار کهندلخان، سردار امیر محمد خان، سردار طره باز خان، سردار سلطان محمد خان، سردار رحمدلخان، سردار سعید محمد خان، سردار مهر دلخان سردار جمعه خان و سردار پیر محمد خان. این ها بعد از گرفتن اقتدار در ولایات افغانستان لقب «سرداری» برای خود قبول کردند، و درطول یکنیم قرن تعداد اولادو احفادشان تقریباً در حدود هفت هزار نفر رسید.

سردار پاینده خان د رزمان زمانشاه ابدالی داخل یك توطئه سیاسی بر ضد شاه گردید ودر جمله توطئه کننده گان کشته شد. وزیر فتح خان پسر او به انتقام پدر در انهدام دولت زمانشاه سهم فعالی گرفت، ولی او هم از طرف شاه محمود کشته گردید. برادران او دولت شاه محمودراسقوط دادندو خود در قسمتی از افغانستان مسلط شدند. ولی اینها در طی ۲۰ سال نتوانستند دولت مرکزی تشکیل ووحدت سیاسی افغانستان را حفظ نمایند. جنگهائیکه اینها مکرراً د رسرتا سر مملکت در طی سالهای طولانی

مشتعل ساختند و دولت‌مرکزی‌را از پا در انداختند ، منجر به تنزل اقتصاد و تجارت و زراعت و صنعت وانحطاط‌سیاسی گردید.زنده‌گی دهقان وپیشه‌ور که مهمترین طبقات اجتماع واصلا منبع ثروت وفرهنگ بودند، بدتر وپریشانتر گردید ،واین عمده ترین علت عقب مانده‌گی کشوردرطول بیشتر از یك قرن دیگر گردید .

در هر حال بعد ازکشته شدن‌وزیر فتح‌خان برادران او به انتقام و کسب اقتدار برخاستند . سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر درسال۱۸۱۸سرداردوست محمد خان برادر خود را با قشونی از کشمیر به‌پشاور و کابل فرستاده ،و خودشاه شجاع‌ابدالی را که‌در شکارپور ساکن بودکتبآ‌به‌پادشاهی افغانستان دعوت نمود . سردار دوست محمد خان در پشاوردرعوض شاه شجاع برادر او شهزاده ایوب را به پادشاهی‌برداشت و خود در کابل کشید و باسازش‌مخفی‌باعطا محمد خان ، معاون شهزاده جهانگیر (نواسه شاه محمود) حاکم کابل، جهانگیر را فراری و کابل راتسخیر وعطا محمد خان همپیمان خود را کور کرد و هم شهزاده سلطانعلی برادر شاه شجاع را علی‌الرغم ایوب شاه به پادشاهی‌وخودش رابوزارت اعلان نمود . از دیگر طرف سردار محمدعظیم خان حکومت کشمیر را به برادر خودنواب‌عبدالجبار خان داده‌و خود از کشمیر وشاه شجاع از شکارپور در پشاور رسیدند . محمد عظیم خان بر عکس وعده و میثاق خود ، شاه شجاع رادرهم شکست وبفرار درشکارپور مجبور نمود وخود باایوب شاه بکابل کشید. حالادوبرادر (محمدعظیم ودوست محمدخان) دوبرادر (ایوب‌شاه وسلطان علی‌شاه)را دردست داشتند. محمدعظیم‌خان درسال ۱۸۱۹ سلطانعلی را ازتخت‌کابل و دوست محمد خان را ازوزارت کابل برانداخت و هم بعد ها سلطانعلی را بدست‌اسمعیل پسر ایوب‌شاه‌در کابل‌بکشت .از این بعد ولایات شمالی‌و مرکزی افغانستان(بدخشان، تخارستان ، بلخ، میمنه و هزاره جات) زیر اداره حکام محلی شکل مجزا و ملوك‌الطوایفی گرفت .هرات تحت اداره شاه محمود باقیماند ، کابل به سردار محمد عظیم خان،غزنی به سردار دوست محمد خان ،پشاوربه‌سردار‌یارمحمد خان (بعد ازمرگ سردار عطا محمد خان) ، کشمیر به نواب عبدالجبار خا ن، قندهار به سردارپردلخان(بعد ازمرگ شیر دلخان) ،دیره‌جات (دیره غازی ودیره اسمعیل)بنواب محمدزمان خان داده‌شد. به این صورت افغانستان بشکل ملکیت موروثی بین برادران محمد زائی ترکه وتقسیم گردید .

دشمن‌خارجی(دولت سکهه پنجاب)که چنین دید بتدریج اتك ، پشاور وکشمیر را مثل ملتان ازافغانستان جدا وبه پنجاب الحاق نمود. رنجیت سنگ که برای‌تجزیه ولایات شرقی افغانستان هم قوی بود و هم از طرف انگلیس تشویق و تحریك میشد ، از اختلال افغانستان‌واختلاف‌داخلی برادران محمدزائی استفاده بسیار کرد . زیرا او طبق معاهده‌ئی که با انگلیس داشت نمیتوانست بعبور دریای ستلج ، در هند بسط‌نفوذ نماید ، لهذا متوجه افغانستان گردید . رنجیت در سال۱۸۱۸، که برادران محمد زائی بگردن‌دولت ابدالی افتاده بودند ، ولایت ملتان را در طی جنگ‌شدیدی اشغال و قتل عام کرد . در حالیکه مظفر خان‌حاکم افغانی و شهنواز خان پسرش با تمام قشون ساخلوی افغانی در میدان جنگ کشته شده بودند . از آن بعد رنجیت در پشاور تاخت و بالاحصار را آتش زدوشهر را به جهانداد خان افغان پسر عطا محمد خان حاکم‌سابق کشمیر داد . در ۱۸۱۹ رنجیت قشونی به قیادت مظفر جنگ در کشمیر اعزام و اشغال نمود و نواب جبارخان فرار کرد . رنجیت چنانیکه حکومت و مالیات سالانه‌ملتان را در بدل دو ملیون‌پنجصد هزار روپیه در سال به رکن الدوله صادق خان داده بود ، اینك حکومت کشمیر ومالیات‌سالانه آنرا در بدل‌پنج ملیون سه‌صد هزار روپیه درسال به‌ظفر جنگ بهادر داد . در ۱۸۲۴ رنجیت توانست که افغانهای آزادی خواه رادر کناره‌اتك شکست دهد .زیرا سرداریار محمدخان مالیات‌قلمرو خودرا باتحفه ها برنجیت سنگ تقدیم کرده بود. رنجیت که دیره جات را تسخیر کرده بود ، در سال ۱۸۳۲

مالیات سالانهٔ دیره‌غازیخان‌رابه دوصد وبیست و پنج هزار روپیه به صادق محمد خان اجاره داد.

حکام محلی سند و بلوچستان نیز باکجداروم‌ریزی که‌داشتند ، استقلال محلی خود را تحکیم نمودند. نتیجه این ترکه و تقسیم افغانستان بین قوتهای متعدد ومتخالف این شد که هریك از ملوك الطوایف درداخل‌حدود قلمرو کوچك خود،مالیات و عوارضی از مردم بگیرد، ودرعین حال از تاخت و تاز امرای دیگر هراسان زنده‌گی کند. عایدات محلی این روسا فقط کفایت مصارف شخصی ونظامی ایشان را مینمود و بس. لهذا دولت مرکزی‌افغانستان باتمام‌تشکیلات ملکی‌ونظامی‌دوره ابدالی‌ووزارت خانها‌وارد و وخزائن آن ازبین رفت‌واداره ولایات کشور بشکل ابتدائی ومحقری درآمد. سردار هرولایت بدون قاضی و منشی‌ومحاسب ،دیگر نیازی بتشکیلات اداری وتوان مالی برای نظم وانکشاف امور اجتماعی محل نداشت. خصوصاً‌که این سرداران محلی در سردفاع و تجاوز در برابرهم دیگر بدشمنان خونی تبدیل شده بودند. این زد و خوردهانه اینکه فرهنگ وصنعت و تجارت داخلی و خارجی‌را معدوم مینمود ، بلکه مردم را در زیر فشار و تحمیلات کمرشکن‌دائمی‌نگهمیداشت وفشار فیودال روز بروز بیشترمیشد. زیرا سرداران محلی‌برای حفظ و تقویه خود دربرابر رقبا، به‌جلب فیودالهای کوچکتر میپرداختند و این احتیاج سرداران بزرگ، سبب آزادی بیشتر فیودالهای کوچك در تحمیل دلخواه بالای مردم میگردید. دربین این ملوك الطوایف تنها اداره ولایت‌هرات منظم تر و متشکل تربود، زیرا هنوز بقایای تشکیلات اداری قدیم موجودو مرد با کفایتی چون وزیریار محمد خان درراس‌ادارات‌حکومتی قرار داشت.

سرداران محمد زائی نه اینکه از انهدام ملوك الطوایف و حکومت ابدالی هرات در افغانستان و از دفاع دولت سکه در خوشی افغانستان عاجز و ناتوان بودند ، بلکه خود مروج ملوك الطوایفی وتجزیه وتقسیم کشور میشدند. برادران محمد زائی چون درداخله دشمن همدیگر بودند ، گاهی بر ضد همدیگر بخارجی میپیوستند. چنانیکه سرداران پشاور بارنجیت سنگ متحد شدند و سرداران قندهار دم از دولت خواهی ایران زدند ،در حالیکه برخ‌همدیگر شمشیر ازنیام میکشیدند. این بیماری نفاق داخلی سالهای بسیاری در بین خاندان سرداران ،حتی در وقتیکه دولت مرکزی هم تاسیس کرده بودند (زمان امیردوست محمدخان وامیر شیرعلیخان)، بشکل یك‌مرض مزمن میراثی دوام نمود و در سر آن‌استقلال افغانستان وولایات شرقی کشور فدا شد.

سردار محمد عظیم خان درسال۱۸۱۹بنابدعوت میران محلی سند لشکری بدان سمت کشید تا قشون انگلیسی را که بنام تعقیب وقلع داره دزدان داخل سند شده بود ، اخراج کند. ولی انگلیس ها قبل ازورود او سند را تخلیه کرده بودند وسردار باقسمتی‌ازبرادران‌خود براه بولان داخل سند شد. شاه شجاع‌که تاهنوز خود راپادشاه سند میدانست ازبرابر قشون سردار از شکارپور عقب کشید و درلودیانه رفت. سردار محمد عظیم خان مالیات باقیمانده سند را از میران آنجا طلب نمود. ولی برادرانش که در اردوی او بودند ،درخفابامیران‌سند ساختند و سرداردوست محمد خان و سردار شیر دلخان و سردارپیرمحمد خان‌هر یك فی‌نفریکصد هزار روپیه از میران سندخواسته وبا قطعات عسکری خود از اردوی سردار محمد عظیم خان جدا شدند. سردار که‌تنها مانده بود از یکنیم ملیون‌روپیه مالیات سند منصرف شد و بکابل برگشت و حکومت شکارپور بنایب ملامومن غلجائی داده شد. بعد ها سردار رحمدلخان از قندهار عوض او مقرر شد. سردار بعداز ورود درکابل توسط نواب عبدالصمد خان،سرداردوست‌محمد خان را که درغیاب او در کوهستان جا گرفته بود ، از آنجا اخراج کرد. دوست محمد خان‌نزد برادران‌پشاوری خود رفته وحکومت کوهات را حاصل نمود. سردار محمد عظیم خان بغرض اخذ مالیات از کابل‌به پشاور رفت و دوست محمد خان را از کوهات برطرف

و جایش رابه کاکای خود رحیم داد خان‌داد . او در بازگشت به کابل غزنی را مجدداً بدوست محمد خان سپرد. دوست محمد خان علیه برادر قیام کرد ، محمد عظیم خان سوقیات نمود و دوست‌محمد خان‌بعداز جنگ تسلیم شد . این وقت دولت سکهه‌پنجاب در دیره‌اسمعیل سوقیات نمود و آنجا را در ۱۸۲۱ تسخیر نمود . سردار محمد عظیم خان‌خواست بمقابل‌سکهه‌رود ولی‌برادران‌او نپذیرفتند دولت‌سکهه دلیرتر شده ودر ۱۸۲۲ در پشاور عسکر کشید . عظیم خان باخزانه اندوخته خود بمقابله رفت .این خزانه که ازمردم‌کشمیر و غیره جا ها در حدود دو ملیون و هفتصد هزار روپیه جمع شده بود ،آنرا زسردار جدا نمیماند . تا رسیدن سردار در ساحل سند ، قوای‌رنجیت قلعهٔ اتك رادر کناره سند گرفته بود ودرنو شهر ه کناره چپ سند معسکرداشت . قبایل افغانی یوسف زی و ختك وافریدی برای طرد دشمن برخاستند و در نوشهره ریختند. اما توپخانه منظم سکهه وجنرال‌های اروپائی او (ایلردووینجورا) مبارزین افغانی را درهم کوفتند ،درحالیکه سردار محمد عظیم خان باخزانه خود در ساحل راست سندایستاده واز دور تماشامیکرد وهمینکه فشاردشمن رادید ،بدون جنگ برگشته‌باخزانه‌در پشاور آمد (۱). عظیم خان بدون درنگ راه جلال آباد و کابل را برداشت و در کوتل لته بند در ۱۸۲۲ بمرد .خزانه و بدست پسرش‌سردار حبیب اله خان افتاد . در این گریزبدون‌جنگ سردار محمد عظیم خان ، برادرش سرداریارمحمد خان نیز دست‌داشت،زیرا اودر خفیه بارنجیت سنگ ساخته بود که اگر رنجیت غلبه کندپشاور را در دشت اوبگذارد، پس به‌سردار محمدعظیم خان اطلاع غلط دادکه‌قشون رنجیت بالای خزانه سردار درقلعهٔ مچنی ریخته است . سردار حفظ خزانه را برحفظ پشاور ترجیح داد و فرارکرد .

رنجیت به عجله پشاور و اشنغر را در مارچ ۱۸۲۳ مسخرنمود و حکومت آنجا را به سرداران پشاوری (یار محمد خان وسلطان محمد خان و غیره) داد ، از این وقت سرداران مذکور داخل خدمت دولت‌سکهه پنجاب گردیدند (۲). برادران محمد زائی قندهار نیز برای قبضه به خزانه سردار محمد عظیم‌خان فوراً سردار پردلخان را بکابل اعزام کردند . او درکابل ایوب‌شاه را محبوس و شهزاده اسمعیل‌پسرش را کشته و سردارحبیب‌الله خان را در بدل پول به حکومت کابل ابقا نمود . خودش به قندهار عودت کرد و محمدمراد پسر دیگر ایوب شاه را بکشت . ششماه از حکومت حبیب‌الله نگذشته بود که سردار دوست محمد خان از پشاور درکابل‌آمد ودر برانداختن برادر زاده مشغول فعالیت گردید . سردار دوست خان به اتفاق برادران دیگر خود چون سردار امیر محمد خان‌ونواب‌عبدالجبارخان در کوهستان ولوگر لشکری فراهم کرده بکابل حمله نمود . سردار حبیب اله خان‌محصور شد و از کاکاهای قندهاری خویش کمك خواست . پردلخان باردیگر کابل آمد ، اما با حبیب‌الله خان نساخت و برگشت. دوست محمدخان هم‌دربدل‌حکومت غزنی ووردك با حبیب اله خان صلح کرد، ولی بعد از کمی مصالحه را بشکست‌وبه‌کابل حمله نمود .حبیب‌الله‌خان دربدل مقداری پول نقد بااو داخل متارکه ومذاکره شد. دوست محمدخان به‌غزنی برگشت و شیر دلخان از قندهار بکابل رسید و امور حکومت را در دست خود گرفت . شیر دلخان مقدم برهمه سردار حبیب‌الله‌خان وسرداردوست محمد خان را محبوس و خزانه موعود را تصرف‌نمود. آنگاه‌حبیب‌الله را در لوگر فرستاد و صد هزار روپیه بدوست محمد خان داد و رها کرد .حبیب‌الله جوان جاهل و بی بند وباری‌بود که بدون ازعیاشی وبلهوسی کاری نداشت، تاآنکه خزانه پدرش ازدست رفت و خود در خدمت سردار دوست محمد خان ماند وبازنزد کاکاهای پشاوری خودرفت وازآنجا به‌لال‌پورموجلال آباد آمد . مردم برضد اوقیام کردند واونزد کاکاهای قندهاری خودرفت امادر آنجاهم‌گذران او

---

(۱) دیشتنو تاریخ جلد اول صفحه ۲۴۰ ـ(۲) دیشتنو تاریخ جلد اول

نشد و به رنجیت سنگ پناه برد ودر دیره‌غازی خان مقیم گردید . بالاخره زن و فرزندان خودرا بکشت ودر دریای سند انداخت ونام ونشانش برافتاد . (۱)

دوست محمد خان‌مادرحبیب‌الله‌خان‌را نکاح کرد تاجانشین برادر خود محمدعظیم خان کردد. او با سردازان پشاوری سرأ داخل مفاهمه شد و به اتفاق آنها شیر دلخان را در کابل محاصره کرد . سردار پردلخان از قندهار به کمک‌شیر دلخان رسید و جنگهای خونینی در سالهای ۲۴-۱۸۲۵ بین برادران واقع شد . بالاخره مردم که از اوضاع برادران محمد زائی‌بستوه آمده بودند ،مداخله‌کرده‌وصلح را بر قرار ساختند . برادران محمد زائی هم عهدی بر روی قرآن ببستند و حصص متصرفه افغانستان را مجدداً بین خود تقسیم کردند . اصل نسخهٔ خطی این عهد نامه برادران محمد زائی طوریکه مورخ احمد علی کهزاد ذکر میکند ، در موزه کابل محفوظ وعیناً بدینقرار است:

«چون دراین وقت بتاریخ‌عشر اول شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۲(هجری قمری مساوی ۱۸۲۶ میلادی) بودکه بعداز منازعه ومناقشه که مابین مابرادران‌بظهوررسیده وشهر دار السلطنه کابل راسردار دوست محمدخان تسخیر نموده، همه برادر ها و برادرزاده هابه جهت اصلاح‌واتفاق وخیر خاندان (!) مجتمع شده بجهت انتظام امور دولت واستحکا م بنیادسلسلهٔ خودها(!)صلاح برهمین‌کردیم که: ملك کو ها ت وانکووتوابعات آنرا نواب‌عبدالصمد خان متصرف باشند ، و ملك پشاور و هشنغر و خالصه جات و غیره متعلقات آنجا را سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان وسردار سید محمد خان وسردار پیرمحمد خان متصرف باشند ، وملك دار السلطنه کابل و کوهدامن و خالصجات و توابعات آنراسردار دوست محمد خان و سردار امیر محمد خان متصرف باشند ،و مالیات و معاملات طائفه غلجائی و دارالسلطنه کابل را نواب‌عبدالجبارخان متصرف باشند، و ملك لوگر و چرخ و تاجکیه و میدان و غوربند و خالصه لهوگرد را سر دار حبیب الله خان و سردار محمد اکرم خان و برادران او متصرف باشند که بدین موجب از قرار تفصیل ذیل هرکدام‌ملك خودهارا... واز ابتدای سنه تنگو زئیل سال‌نو ،سردار دوست محمد خان مبلغ یك‌لك(صدهزار)روپیه از بابت مالیات کابل سال به سال بضامنی نواب عبدالصمد خان در وجه سردار یار محمد خان از قرار اقساطماه‌به ماه میرساند . و چون نواب عبدالصمد خان ریش سفید و بزرگ همه برادران میباشد و اصلاح همه برادران به جهت وخیر خاندان»(!) به اتفاق سردار دوست محمد خان در کابل سکونت میکند . اگر چنانچه سردارپار محمد خان یاسردار سلطان محمدخان یاسردار سعید محمدخان یاسردار پیر محمد خان یا متعلقات آنها، ظاهراً یا باطناً خللی درملك کوهات وانکو که متعلق نواب عبدالصمدخان است نموده،در ملك و مال او دخل و تصرف کنند ، یا آنکه سردار دوست محمد خان منسوبان و متعلقات سردارپار محمد خان را ظاهراو باطناً از اورو گردان نماید ، و یا به ملك آنها دخل‌و تصرف‌کند،عهد شکن و دشمن خدا و رسول خدا و همه برادران و برادرزاده ها خواهندبود ،و برادران و برادر زاده ها همه بالا تفاق به آنها دشمنی و مخالفت کنند، هرگاه نکنند دشمن خدا ورسول باشند. ودر خصو ص یك لك‌روپیه‌که از ابتدای سال تنکوزئیل سردار دوست محمد خان بضامنی نواب عبدالصمد خان‌متعهد شده و قبول کرده سال به سال از قرار اقساط ماه به ماه به سردار یار محمد خان برسانند ، هرگاه تفاوت کند ونرساند ، عهد شکن ودشمن خداورسول وهمه برادران خواهدبود ،وبرادران بااودشمنی کنند، هرگاه نکنند دشمن خداورسول‌خواهند بود . چنانچه برادران سکنهٔ قندهار همین تقسیم و قرار داد را قبول نکرده انحراف نمایند واراده و عزم این ملك هارابکنند،همه برادران باجمعیت خودها بالاتفاق‌کمر بسته ، با برادران قندهاری (سردار شیر دلخان ، سردار پردلخان، سردار کهندلخان و سر دار

---

(۱) کتاب افغانستان در قرن ۱۹-ص۵۰

مهر دلخان)دشمني و مخالفت بكنند و نگذارند که از حد قندهار تجاوز و تفاوت نمایند. و هر گاه سردار یار محمد خان به عمله جات و نوکر خود که سکنای کابل باشند از بابت زمینداری آنها چیزی بدهد، در همین تنخواه یك لك روپیه از قرار حوالهٔ او محسوب شود. وهرکدام از برادران و برادر زاده که از این سخن و عهد و پیمان تفاوت کنند و از همین قرارداد و تقسیم اختلاف نمایند ،به لعنت خداو نفرین رسول گرفتار و از دین جناب مصطفوی بیگانه و کافرمطلق و به چهار مذهب نا مسلمان باشیم. بهمین عهد ومیثاق برادران وبرادر زاده هاهمه با یکدیگر دوست وازنفاق وکدورت که قبل از این باهم داشتیم در گذشتیم و با همه دوست و مهربان شدیم. این چند کلمه به طریق عهدنامه قلمی شد .تحریرشهر ربیع الثانی سنه ١٢٤٢» (١).

اما بعد از تقسیم مجدد کشور بین سرداران محمد زائی ، سردار رحمدلخان حاکم سند از قیام سندی‌ها ترسیده و به قندهار فرار کرد ومیران سند از افغانستان جدا شدند . سردار شیر دلخان هم درقندهار بمرد و پردلخان برادرش جای او را گرفت .در پشاور بعد از مرگ سردار عطامحمدخان ،حکومت در دست سردار یار محمد خان و حکومت کابل در دست سردار سلطان محمد خان باقیماند . اما سرداردوست محمد خان در ده سبز باقشون سلطان محمد خان در آویخت و مردم کابل خود سلطان محمدخان رادر بالاحصار محاصره کردند .سلطان محمدخان در ١٨٢٧ بالا حصار را رها کرده‌وبه پشاور رفت .سردارا ن‌قندها و پشاوربر ضد دوست محد خان ائتلاف کردند . پردلخان عوض تامین سند بقصد کابل حرکت کرد . دوست محمد خان جلو او را در مقرگرفت. اما کالرا سپاه بیگناه هر دو برادر را درو میکرد ، پس هر دو از هم جدا شدند وبه اینصورت زابلستان وکابلستان وکاپیسا وپروان زیر اداره مستقل سردار دو ست محمدخان باقیماند .

مراکز ثلاثهٔ‌عمدهٔ‌برادران محمدزائي کابل‌وقندهار وپشاوربودکه اولی‌دارای‌دوازده هزار عسکر سواره و پیاده و منجمله یك‌فوج منظم پیاده و چهارده توپ وسالانه يك مليون و هشتصد هزار روپیه (از آنجمله دو صد و پنجاه هزار روپیه مالیات کابل)بود. دوست محمد خان در مالیات کابل پنجاه هزار روپیه افزود و تجار ارمنی و یهود را از کابل بواسطه فشار براند . قندهار نه هزار سواره وشش توپ‌و تقریباً يك مليون‌روپیه مالیات سالانه داشت که بین برادران تقسیم میشد .اما مردم از پردلخان ناراض بودند تادر سال ١٨٢٩او بمرد و جایش را سردار کهندل خان گرفت . پشاوردارای سه هزار نفر عسکر پیاده و سواره وشش توپ بود ، مالیات بسیار کم داشت و از آنجمله‌سالانه مقداری برنج‌و صدرأس اسپ بدولت سکهه پنجاب مالیه پرداخته میشد . حکومت‌پشاور بعداز مرگ سردار عطامحمد خان به سردار یار محمد خان وبعد از کشته شدن او اینك به سردارسلطان‌محمدخان رسیده بود . این سردار اطاعت رنجیت سنگ‌را اختیار کرده بود وهم يك‌پسرش بحیث گروگان دردر بار لاهور میزیست ودو برادرش یکی‌در کوهات و یکی در اشنغر حاکم بودند . البته رنجیت مجبور بود که حکومت پشاور را بیکی از سرداران افغانی و باج گذار خود بگذارد ، زیرا مردم تن به انقیاد مستقیم سکهه نمیدادند .الکساندربرنس‌درسال ١٨٣٢ درراه سفر بکابل ، سردار سلطان محمد خان حاکم پشاور را نیز ملاقات کرد و راجع به او چنین‌نوشت :(سردار ٣٥ساله خواهان قدرت بیشتر وهم شخص تعلیم یافته وباسواد وقابل وخوش اخلاق وصاحب دستر خوان وسیعی‌است،عدهٔ از خانهای قدیم شب و روز در دوراوحلقه زده و در دسترخوانش نان میخورند ، سردار شخصاً به امور حکومت رسیده‌گی میکند و دربارش پراز شور وغوغای عارضین است. درحالیکه این دعاوی هیچ‌کدام به‌فیصله‌نی

---

(١) در زوایای تاریخ معاصر افغانستان تالیف احمد علی کهزادطبع‌کابل‌سال ١٣٣١ شمسی ص ٢٥_٢٧

نمیرسد .) (۱)

در هرحال دردوره برادران محمدزائی حادثه مهمی د رولایات شرقی افغانستان بعمل آمد و آن عبارت‌از قیام مردم برهبری سید احمد بریلوی برضددولت سکهه پنجاب بود. سید یك عالم مذهبی و مرد متقی دلیری بود. او در اوایل جز مامورین نواب امیر خان پنداره‌قرارداشت‌که‌درشمال هند گهای متعددی با انگلیس ها کرده بود . ولی بعد ازآنکه امیر خان با انگلیسها سازش نمود و نوابی تونك را گرفت ، سید خدمت نواب‌را ترك کردومرتاض شد و بعد ها بدهلی رفت و یکنوع‌اصلاحات مذهبی را آغاز نمود .او «اهل‌قران »بود وجز قران وحدیث موافق قران، دیگر چیزهارا بدعت‌میشمرد. ملاهای منور مخصوصاًمولوی‌شاه اسمعیل‌و ملاعبدالحی‌که‌از مشاهیرعلمای مذهبی‌بودند باعدهٔ ازمردم به‌سید پیوستند .سید جمعیت مجاهدین فداکاری تشکیل کرد . اما پیش از آنکه دست به شمشیر جهاد برددر۱۸۲۲اول به‌حج رفت و چهار سال بعد بدهلی برگشت و تبلیغ جهاد نمود . اما عجالتاًجهاد سید متوجه پنجاب و دولت سکهه بود ، نه هند وانگلیس . البته‌انگلیس باچنین جهادی مخالف نبود ، زیرا دیگر ترسی از حمله افغانستان به هند نداشت‌تامثل سابق دولت‌سکهه پنجاب رابرضد افغانستان حمایت کند ، بلکه حالا خود پنجاب که به حد کافی قوی شده بود از نظر استعمار انگلیسی«مستحق» سرکوبی‌شمرده‌میشد. پس سیددر کمال آزادی توانست براه سند وقندهار بکابل بیاید تاحکومات افغانی کابل وقندهار را باخود درحمله برضد سکهه متحد سازد. در حالیکه سرداران قندهار وکابل این‌عزم را نداشتند که‌از چنین فرصت مغتنمی برای استرداد خاکهای از دست رفته افغانستان استفاده نمایند . پس سیدرد شد و برگشت‌وبه‌پشاوررفت تا از مردم‌استمداد کند . در ۱۸۲۷او وارد علاقه پنجتار یوسف‌زائی‌شد. افغانها که‌ازنیت‌او آگاه‌شدند،ازبنگش‌وسوات‌وتیراوغیره‌به‌حمایت اوبر خاستندوقوتی‌آراستند. رنجیت‌قشون‌قوی‌به‌قیادت«بدهه‌سنگه» علیه‌اوسوق‌کردوسیددر «اکوری» جلودشمن را گرفت. سردار یارمحمدخان حاکم پشاور نیز بنام امداد سید وارد رزمگاه شد، ولی درجریان جنگ طرف سکهه را التزام کرد وقوای افغانی سید متلاشا گردید. سید به پنجتار برگشت ودشمن به پشاور رفت ودربالاحصاروباغهای پشاور خرابی واردکرد واندازه مالیات سالانه سردار پشاور راکه به‌لاهور میداد نیز برذمه سردار یارمحمدخان تزئیدکرد. درهمین سال بود که درکشمیر زلزله مشهور واقع ونه هزارخانه ویران وهزارها نفر کشته شدند. متعاقباً در۱۸۳۳ قحط هولناکی درکشمیر افتادکه بقول امرنات تادوصدسال دیگر تلافی خسارات آن ممکن نبود. اما رنجیت مالیات سالانه را باظلم وزور بسیاری ازمردم گرفت .

سید در۱۸۲۹ به اتفاق مردم یوسف زایی وخلیل ومهمند دراشنغر بالای سردار سعید محمدخان حمله کرد واورا منهزم ساخت. سردار یارمحمد خان درحمله متقابلی‌که دراشنغر نمود درمیدان جنگ کشته شد. سید متعاقباً در پشاور حمله وسردار سلطان محمدخان‌را منهزم کرد، معهذا حکومت پشاور را مجدداً در برابر مالیات سالانه یکصد هزار روپیه به سردار داده ودست دولت سکهه را از پشاورقطع کرد. مگر سوقیات مجدد رنجیت بقیادت پسرش شیرسنگ وجنرال وینجورا اشنغر رافتح‌کرد ودرسال ۱۸۳۰ سیداحمد را درجنگ «هزاره» باتحمیل ششهزار کشته منهزم ساخت. ازاین بعدجنگ های سید بادولت سکهه وسردار سلطان محمد خان تکرار شد تابازدیگر پشاور دردست سیدافتاد واوپشاوررا باز به سرداررداد، زیرا او ازنظر مذهبی انقراض سکهه را میخواست نه ازافغانهای مسلمان را. بالاخره سید درطی جنگهایی‌که بادولت سکهه نمود درسال ۱۸۳۱ در جنگ بالاکوت مثل مولوی اسمعیل کشته شد. قوای رنجیت تمام سواحل دوطرفه سندرا بدولت پنجاب الحاق

---

(۱) قاضی عطاالله جلد اول صفحه ۲۵۰

نمود وسردار بحیث مامور ازطرف دربار سکهه بحکومت پشاور باقیماند .

به اینصورت افغانستان دردورهٔ مجادلات برادران محمدزایی درچهار مرکز عمده کابل، هرات، قندهار وپشاور وچندین حکومات کوچکتر منقسم گردید. از چهار مرکزیکی آن دردست بقایای خانواده حکمران ابدالی ونسبتاً منظم‌تربود ولهذابه‌تنهایی توانست که حمله بزرگ دولت ایران راعقب بزند. درحالیکه سه مرکز دیگر همه دردست برادران محمدزایی بود واینها ولایات کشمیر ودیره‌جات را مثل ملتان بدشمن باختند وولایات سند وبلوچستان وبهاولپوررا به‌حکام محلی گذاشتند . میران سند ومحمدبهاول‌خان عباسی حاکم بهاولپور، گرچه هنوز خودرا تابع پادشاه افغانستان میدانستند و بعضاً به شجاع الملك فراری مالیات وهدیه‌ها تقدیم میکردند، عملا از افغانستان مجزا شدند. درولایات شمالی افغانستان حکام محلی بکلی مستقل گردیدند چنانیکه درقلب افغانستان میران محلی هزاره جات (میریزدان بخش خان) دربدخشان میران آنجا، درقطغن میرمراد بیگ خان، درتاشقرغان میرمحمدامین بیگ، درسرپل میرمحمودخان، دراندخوی میرغضنفر خان، درایبك میربابا بیگ‌خان، در شبرغان میرحکیم‌خان، درآقچه میرایشان صدورخان ودربلخ ایشان اوراق‌خان، همه بشکل ملوك‌الطوایف حکومت میکردند ومالیات میگرفتند .

سرداران پشاور برای آنکه درمقابل سردار دوست محمدخان (که درسال ۱۸۳۲ لغمان‌را ازنواب عبدالجبار خان برادر علاتی خودگرفته وبه‌سردار امیرمحمدخان برادرعینی خودداده بود) پشتیبان داشته‌باشند، بدولت سکهه پنجاب توسل‌جستند وسکهه آنقدردلیر شدکه برای تسخیر کابل سپاه آماده کرد. برادران قندهاری که سند و بلوچستان را باخته بودند ، همینکه شنیدند نماینده حکومت انگلیس (الکساندر برنس) درکابل باامیر دوست محمدخان داخل مذاکره است، ازخوف قوی شدن برادر واحتمال حمله اوبه قندهار به عجله خودرا دردامن دولت ایران انداختند وبه کنت سیمونیچ سفیر روس که خواهان هرات بود تماس گرفتند . شخص امیر دوست محمدخان هم‌برای ازبین بردن رقیب خود در هرات، از حمله اجنبی درافغانستان دفاع نکرد. اما همینکه هجوم دشمن (انگلیس) از جبهه شرق متوجه افغانستان شد، تمام این برادران ازقندهار وکابل جنگ ناکرده فرار کردند و مردم افغانستان را دربرابر دشمن تنها گذاشتند .

دربین برادران محمدزایی ازهمه بیشتر سردار دوست محمدخان بتشکیل یك دولت مرکزی درافغانستان باقیمانده توجه داشت ، ولی دشمنی های فیودالی برادران محمدزایی مجال ازقوه بفعل آمدن این خیال‌را نمیداد، تا آنکه شاه شجاع درصدد تسخیر افغانستان ودولت سکهه درخیال تسخیر جلال آباد وکابل شدند وازآنجمله شاه‌شجاع‌که درلودیانه میزیست وباسرکلا دوید پولتیکل اجنت انگلیسی داخل مراوده بود، اتصالا به‌حمله درافغانستان تحریك وتشویق میشد. زیرا حکومت انگلیس گرچه از افغانستان هنوز دوربود، میخواست درافغانستان پادشاهی باشد که طبق تمایلات سیاسی انگلیس رفتار کند ومحلی برای نفوذ قوای خارجی دیگری دراین کشورکه همسایه بلافصل هندوستان است، نگذارد. لهذا گورنر جنرال هند سعی‌کردکه رنجیت سنگ را به‌کمك دراین‌راه وا دارد. رنجیت وشاه شجاع موافقه کردند که درصورت کامیابی حمله شاه شجاع درافغانستان، باامداد نظامی پنجاب مالیات پشاور ودیره‌جات رسماً ازآن رنجیت باشد. اینست‌که شاه شجاع در ۱۸۳۳ باتجهیزات مختصری ازلودیانه به قندهار حرکت‌کرد وازدریای‌سند عبورودرشکارپور منزل گزید .اودرجنوری ۱۸۳۴ باقشون مقاوم میران سند که ازتادیه مالیات‌سرپیچیده بودند، رزم داد وغالب گردید. حکام سندادای مالیات‌را پذیرفتند. شاه شجاع‌قشونی از۲۲ هزار نفرافغان وهندی تشکیل وبه استقامت قندهار مارش نمود. یکعده افسران اروپایی وابسته کمپنی هند نیز بحیث اجیر داخل این لشکر بودند. ازآنجمله بود

مستر کیمبل انگلیس که‌جنرالی سپاه رادر دست داشت.
سردار کهندل خان درصدد دفاع ازقندهار برآمد وچون ازکثرت سپاه‌دشمن دانست، ازبرادر رقیب خود سردار دوست محمدخان کتباً استمداد نظامی نمود. ولی دوست محمدخان نمایندهٔ نزد مستر وید اعزام واستعلام نمود که دراین عسکر کشی شاه شجاع آیا دست انگلیس هم شامل است یاخیر؟ وید البته نمیتوانست علناً اعلام کندکه آری، پس جواب نفی‌داد. دوست محمدخان که ازجنگ با برادر دیگر خود نواب محمدزمان خان حاکم جلال آباد خلاص شده وشهر جلال آبادرا فتح کرده بود حکومت آنجارا به برادر عینی خود سردار امیر محمد خان داده و خود به قندهار عسکر کشید. تاآنوقت کهندلخان در شهر قندهار محصور مانده بود. همینکه دوست محمدخان ازکابل رسید، شاه شجاع بین دوقوه قندهار وکابل گیرآمده ودر جنگ شدیدی که باسپاه کابل نمود، نصف قوای خودرا ازدست داد. کیمپبل نیز زخمدار واسیر ومسلمان گردیده ورهاشد. شاه شجاع منهزماً بفراه رفت و از شهزاده کامران استمداد کرد ولی جواب ردشنید. اوپس ازتعقیب سپاه سرداران به‌بلوچستان گریخت‌ودر قلات‌نصیر خان پناهنده شد. بلوچیها اورابادیانه‌فرستادند. سرداران قندهار بعداز شکست شاه شجاع، سردار دوست محمد خان برادر خود را بشهر اجازه دخول ندادند ، زیرا تمام این برادران نسبت به همدیگر بدگمان بودند. سردار دوست محمدخان باانزجار بکابل برگشت .
هنگامیکه دوست محمدخان ازکابل به قندهار کشید ، جنرال هری سنگه باده هزار عسکر دولت سکهه داخل پشاور شد، وسلطان‌محمدخان‌که میدان‌رابه مفتی باخته بود به جلال‌آباد آمد. وقتیکه دوست محمدخان فاتحانه از قندهار بکابل رسید سلطان محمدخان هم بکابل آمد. شهرت فتح قندهار توسط سردار دوست محمد خان درمملکت طنین افگنده وافکار عمومی را متوجه اونمود. سردار دوست محمد خان اززمینه استفاده کرده ودریك اجتماع بزرگی ازعزم خود برای تخلیص‌پشاور سخن‌زد وبای جهاد مسلمین رابرضد کفار غاصب بمیان کشید. مردم تحسین‌کردندومیرحاجی پسر میرواعظ مشهور وعلمای مذهبی مقدم برجهاد، نصب امیری را پیشنهاد کردند. اینست‌که سردار دوست محمد خان به پادشاهی افغانستان انتخاب شد، ولی سردار ازترس برادران خود عنوان «پادشاهی» را نپذیرفت وعنوان «امارت» اختیار نمود این عنوانی بودکه درآن روزگار به افسران بزرگ نظامی اطلاق میشد وسپهسالار را امیرالامرا میگفتند. لقب «امیرکبیر» هم به صدراعظم اطلاق میشد. با این ضعفی که امیر نشان داده وافغانستان را بشکل یك امارت نشین محلی درانظار خارج قرار داد بعداز شانزده سال کشمکش های فیودالی، مجدداً هسته کوچکی از دولت مرکزی دربطن افغانستان ملوك‌الطوایفی کاشته شد. مردم بغرض دفع دشمن ازولایات‌شرقی افغانستان پنجصد هزار روپیه اعانه وده هزار سواره وپنجاه هزار پیاده عسکرداوطلب به امیردوست محمد خان دادند .

تشکیل دولت محمدزایی وامارت امیر دوست‌محمدخان (۱۸۳۴ ۱۸۳۹):

تشکیل دولت محمدزایی به قیادت امیردوست محمدخان در نهایت بساطت وابتدایی درداخل یك چهار چوبه کوچکی بودکه بادوره ماقبل آن فقط دراسم وعنوان وخطبه وسکه، متمایز میشد، نه دررژیم سیاسی، بدین معنی که کشور هنوز مثل سابق باتجزیه وتقسیم ملوك‌الطوایفی بسر میبرد. ولایات شمالی وشرقی و غربی وجنوبی کماکان مستقل بودند وامیردوست محمد خان قلمروکوچك خودرا بین‌پسران خود تقسیم‌کرد. اومثل‌پدر خود پاینده خان آدم کثیرالاولادی بوده و۲۷ پسر داشت ازقبیل: سردار محمدافضل خان، سردار محمداکبر خان، سردار محمداکرم خان سردار محمداعظم خان، سردار غلام‌محمد خان، سردار شیرعلیخان، سردار ولی‌محمد

خان، سردار محمدامین خان، سردار محمدشریف خان، سردار احمدخان ، سردار محمدزمان خان، سردار محمداسلم خان، سردار محمدحسن خان، سردار محمد کریم خان، سردار محمدحسین خان، سردار فیض محمدخان، سردار محمدعمرخان، سردار سیف‌الله خان، سردار محمدیوسف خان، سردار محمدقاسم خان، سردار محمدهاشم خان، سردار حبیب‌الله خان، سردار محمدرحیم خان، سردار نیک محمد خان، سردار محمدصادق خان، سردار محمدشعیب خان وسردار محمدعظیم خان. امیردوست‌محمد خان درابتدا خودش را بحیث امیرلشکری میدانست که فقط از طرف مردم برای شکستن دولت سکهه پنجاب و استرداد ولایات شرقی افغانستان انتخاب شده است چنانکه درمسکوکات این بیت را منقور نمود :

امیردوست محمد بعزم جنگ و جهاد
کمر بست وبزد سکه ناصرش حق باد

دیگر به ادارات ووزارت هایی وجود داشت که مستلزم یکدولت حسابیست ونه سلطه واقتداری که مایلزم دولت است. بقول فیض‌محمد «امیر دوست خان برای بارعام ،روز معین‌جهت دادرسی‌انام نداشت وهرروزه بعد ازادای‌نماز وتلاوت‌به‌محفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان را پرسیده، داد میداد. بلکه اکثر ازداد خواهان اناث وذکور بدر حرمسرا وعرض راه، عرض حال کرده داد میخواستند واو تکیه برعصا کرده داد میداد. ومالیات محلات را اکثر به جایگیر شهزادگان وبزرگان طوایف‌معیین کرده مجرا میفرمود. تابعمر ۷۲ سالگی بدرود جهان کرد.» (۱) .این‌تنها نبود امیر دوست محمد خان تەا ینکه قلمرو کوچك خودرا بین پسران خویش تقسیم نمود، بلکه قشون کابل را هم دسته دسته بین پسران بزرگ خود بخش نمود. امیرفقط یکنفر دبیر بنام مرزا عبدالسمع خان داشت‌که تمام امورحکومت را اداره مینمود وبس، دیگر هرچه بود شهزاده وفیودال بود.

امیر دوست‌محمد خان بعد ازانتخاب شدن به امارت درتحت فشار عقایدعامه مردم مجبور بودکه به استقامت پشاور حرکت کند. پس باسپاه بزرگی مرکب‌ازپنجاه هزار پیاده وده هزار سواره داوطلب ومجاهد بحرکت افتاد. این اردوی قوی درسال ۱۸۳۵ داخل‌حوزه‌پشاور گردیدودرموضع‌شیخان (آنطرف‌دره‌خیبر)خیمه برافراشت . سردار سلطان محمدخان برادر امیر باده هزار مبارز باجوری جزء اردوی افغانی بود. این سوقیات هراس بزرگی درپنجاب تولید نمود و باآنکه سپاه سکهه بنام مدافعه ازلاهور به حوزهٔ پشاور رسیده بود، رنجیت مصمم شدکه باافغانهای تازه دم از در مصالحه داخل شود. پس هیئتی مرکب ازجنرال «هارلان»، وفقیر عزیزالدین بحضور امیردوست محمدخان گسیل نمود. هارلان مؤظف بودکه بهرقیمتی است در اردوی بزرگ افغانی تونیدنفاق وهرج‌ومرج نماید، پس‌ازهمه اولترمتوجه سردارسلطان‌محمد خان برادر امیر شدکه قبلا ازحکومت پشاور توسط قوای سکهه محروم گردیده وهم بارها دربرابر امیردوست محمدخان وسید احمدبریلوی، طرف سکهه پنجاب‌را التزام کرده‌بود.طوریکه‌هارلان‌خود مینویسداو‌بسهولت توانست‌سلطان‌محمدخان‌را (باوعده‌دادن پشاور وپو) قانع‌کرده وباده‌هزارعسکرش‌ازمیدان‌خارج نماید.سلطان‌محمدخان‌شبانه از اردوی‌افغانی‌جداشده به‌اردوی‌دشمن‌رفت‌وده‌هزارعسکرخودرا به‌جبال‌عقب‌کشید (۲) . اودربدل این خدمت، حکومت قلعه رهتاس‌را ازدربار سکهه گرفت. امیردوست محمد خان‌که چنین دید، بدون اندك ثباتی میدان جنگ راترك کرده وبدون درنگ درنهایت خاموشی عازم‌کابل شد. این حرکت امیر وبرادرش هم پنجاب و هم افغانستان را مبهوت ساخت .

اما این تنها نبود امیردوست محمدخان دربهار سال۱۸۳۶ به‌لارداکلندگورنر جنرال انگلیس هندمکتوب فرستاد ووظیفه‌اورا تبریك‌گفت‌وضمناً از اومشوره خواست که باسکهه پنجاب درنزاع برسر مسئله پشاور افغانی، چگونه راهی انتخاب نماید. این مکتوب بشکل غیر مترقب حکومت انگلیس را بمداخله درامور داخلی افغانستان رسماً تشویق نمود. اکلند ظاهراً جواب‌دادکه مقصد انگلیس درهندترقی تجارتی‌است پس درامور داخلی یك حکومت دیگر مداخله نمیکند، امابغرض مذاکرات تجارتی‌هیئتی به افغانستان خواهد فرستاد. سردار کهندلخان برادر امیر ازقندهار عین این عمل را بشکل معکوس انجام دادووقتیکه شنید هیئت انگلیسی باامیر داخل مذاکره است،اوبه ایران مراجعت کرده‌ومداخله اورادرامور داخلی‌افغانستان خواهش نمودونمایندۀایران وروس برای تکمیل این خواهش به قندهار رسید.

درهرحال امیردوست محمدخان که درکابل منتظر هیئت‌انگلیسی نشسته‌بود بزودی عدم رضایت عمومی رانسبت به بازگشت مغلوبانه خود ازپشاور احساس کرد لهذا برای اعادۀ وجاهت خودبنام جهاد مجدد بادشمن سکهه، درپی آماده گی‌نظامی برآمد، اما تاآنوقت حکومت پنجاب آنقدر جسور شده بودکه خطر حمله اودرجلال‌آباد پیش شد. پس‌امیر در تحت فشار عقاید عمومی مجبور شد که سپاهی به قیادت نواب عبدالجبار خان برادر خود به‌استقامت پشاور بحر کت اندازد. پسران ا میر سردار محمدافضل خان وسردار محمداکبر خان جزء این اردوبودند. قوای افغانی درماه می۱۸۳۷ وارد قلعه جمرود خیبر شده وقشون سکهه‌را دره حاصره کشید. سپهسالار اردوی منظم پنجاب هری سنگه‌که والی پشاور نیزبود، بعجله ازپشاور به جمرود رسید وجنگ افغان وسکهه مشتعل گردید. این جنگ دوازده روز طول کشید وبالاخره حمله هری سنگه، نواب عبدالجبار خان قوماندان عمومی افغانی را باسایر سرداران واز جمله سردار شمس الدین خان منهزم ساخت . یکنفر از افسران افغانی وزیر دست بنام ملااسمعیل فریاد کردکه: «ای سردار ! اسلام راغرق کردی جلو نگهدار.» (۱)

درچنین وقتی بود که برای باراول رشادت سردار محمداکبرخان جوان‌تبارز نمود. اوازعقب به پیش‌کشید وبامجاهدین‌حمله شدیدی‌درقلب دشمن نمود. سپهسالار دشمن هری سنگه به جلوگیری شتافت، ولی سردار محمداکبر خان باضرب شمشیر اورا ازروی زین بزیر فرستاد. غریو ازدشمن برخاست وهجوم قشون افغانی سپاه سکهه را ازپیش برداشت. دشمن باقوای منظم وتوپخانه قوی‌که داشت چنان‌هراسان شده بودکه فقط درحصار پشاور توانست دم‌راست کند. درچنین دقایق حساسی که قشون افغانی درصدد حمله به قلعه لوارگی وشهر پشاور، وقشون سکهه درصدد تخلیه پشاور بود، نواب عبدالجبارخان آب سردی بر آتش احساسات‌جنگاوران‌افغانی ریخته وامرتوقف قوای افغانی را صادر کرد وهم کتباً راجع به پیشرفت درپشاور ازامیر دوست محمدخان هدایت خواست. امیر عجولانه و بدون مشوره بامردم خود امربازگشت سپاه فاتح‌را بکابل داد. بدینصورت خونهای ریخته شدۀ مجاهدین‌فاتح افغانی بی نتیجه ماند.

در خزان همین سال (سپتمبر ۱۸۳۷) هیئت نمایندگی انگلیس بریاست سرالکساندر برنس وعضویت میجرلیچ ولفتننت وودو داکترلارد ومنشي موهن لال دراواخر سپتمبر بکابل رسید وباامیردوست محمدخان داخل مذاکره شد. یك ماه بعد قشون قاجاری ایران باحمایت دولت زاری روس درهرات هجوم نمود. دوماه بعد

نما ینده دولت‌روس ویتکو یچ داخل کابل گردید. به این صورت حوادث سیا سی ونظامی سال ۱۸۳۷ وظایف امیردوست محمدخان رابسیار سنگین‌ساخت. برنس‌نامه گورنر جنرال هندرا به امیرتقدیم کردکه اینطور آغاز شده بود:

«ازجانب ارل آف اکلند به امیردوست‌محمد خان

فورت ویلیم
۱۵می ۱۸۳۷

(بعد از مراسم سلام)

«درنامه ۲۲ اگست ۱۸۳٦ خود راجع به‌اعزام‌نمایندهٔ بغرض مذاکرات‌تجارتی وتوسعه وتسهیل این روابط بین افغانستان وهندوستان بشما نوشته‌بودم .

«برشما پوشیده نیست کـه تجارت پایه دول واساس زنده‌گـی باثمر اقوام است. حکومت برتانیه خواهان امن و آرامی و توسعه مبادلات تجارتـی کشور های همسایه وآسیایی است ولهذا حکومات دوطرفه دریای سند را برای کشتی رانی آزاد آماده میخواهد .

«بهمین غرض من اینك سرالـکساندر برنس‌را فرستادم کـه نامه مرا بشما رسانیده وبرای تسهیل روابط تجارتی بین افغانستان وهندوستان باشما مذاکره‌کند قویاً امیدوارم‌کـه دوستانه در دربـار شما پذیرفته شده ومذاکـرات طرفین مفـید ثابت شود .

در خاتمه غیره وغیره
امضاء اکلند.»

هیئت انگلیسی بر عکس نامه اکلند راجـع به‌تجارت لب به‌سخن‌نکشود وهرچه گفت مطالب سیاسی بود. او میخواست افغانستان هرگز بوحدت سیاسی‌نـرسد ، هرات وقندهار وکابل ازهم‌مجزا ومستقل باشند وهریك‌جداگانه تحت حمایت‌وهدایت انگلیس قرارگیرند، پشاورهم دردست سکهه باقی بماند. بعلاوه چون انگلیس مطلع بودکه ایران درصدد حمله به هرات است، میخواست قندهار وکابل دردفاع ازهرات شرکت ورزند وانگلیس به امیردوست محمدخان وسرداران قندهار بدین غرض کمك مالی واسلحه نظامی نماید. اماتمام این نقشه‌ها عارضی ومؤقتی بود تاایران ومتحدش دولت روسیه ازهرات عقب زده شوند، وآنگاه نوبت به تطبیق نقشه اساسی انگلیس درافغانستان برسد. انگلیسها جداً مصمم بودندکه سرحد هندوستان‌را بدریای آمـو وگر عجالتاً این ممکن نشود ، تاجبال هندوکش تمدید نمایند. پس برای این مطلب‌قبلا درنظر گرفته بودندکه بایستی برادران محمدزایـی‌را درکـابل وقندهار معدوم نموده وپادشاه دست نشانده‌یی در افغانستان مستقر سازند کـه توسط او قشون وعمـال انگلیس امور کشوررا، مثل هند، دردست گیـرند. ازهمین جهت بود کـه کـلادوید درلودیانه ازمدتها قبل باشاه شجاع ابدالی درتماس وسازش بود واورا بـرای قبول اینکار آماده میساخت. هنوز این طرح تکمیل نشده بودکه حمله ایران به هرات عملی شد وانگلیس مجبور گردید برای دفع‌الوقت برادران محمدزایی‌را مورد استعمال قرار بدهد. اینست‌که برنس درکـابل ولیچ درقندهار وپاتنجر درهـرات مشغول فعالیت گردیدند. درمقابل انگلیس دیپلوماسی روس هم بـکار افتاد، ایـران به حمله هرات واداشته شد وویتکویچ هم به قندهار وکابل رسید .

سرداران قندهار زودتر ازکابل دردام‌کنت سیمونچ وویتکـویچ در افتادنـد وباقرار دادی‌که ازطرف سیمونچ بنام دولت روس تضمین شده بود، اتحاد باایران را

پذیرفته ودر حمله ایران به‌هرات بواسطه اعزام چهار هزار عسکر شرکت ورزیدند. انگلیس که از قندهار مأیوس شد مرکز ثقل سیاسی خود کابل را قرار داد. مگر امیردوست محمدخان عوض شرکت دردفاع هرات ازبرنس تقاضا کرد که انگلیس حکومت سکهه پنجاب متحدخودرا وادارد تاپشاوررابه افغانستان مسترد نماید. برنس مالکیت امیررا درپشاور ردکرد وازقوت واتحاد دولت‌سکهه حرف زد وگفت اگررنجیت به انتقام شکست جمرود تاحال درافغانستان حمله نکرده ویااگر در پشاور جاگیر واقطاعی به سردارسلطان محمدخان وبرادرانش‌داده است، همه دراثر توصیه‌دوستانه انگلیس بوده است. امیردوست محمدخان میگفت رنجیت نوکر زمانشاه بوده‌وپشاور را وقتی اشغال کرده‌که من مشغول دفاع شاه شجاع درقندهار بودم، واما سردار سلطان محمدخان که درپشاور جا گیر گرفته است، موجودیت او درآنجا برای من ازحکومت سکهه پنجاب مضرتر است، زیرا اودر لباس مسلمانی نفوذ سکهه را تاپایتخت من میکشاند. (۱)

هنوز گفتگوی امیر دوست محمدخان وبرنس جریان داشت که حمله ایران به‌هرات واقع شدوهم ویتکویچ بکابل رسید. امیر دوست محمدخان باویتکویچ بطور عادی رفتار نمود وخود منتظر فیصله اکلند ماند. برنس‌که چنین دید طرف خواهشات امیردوست محمد خان‌را التزام کرد وبه اکلند نظر خودرا نوشت. امیرهم وعده دادکه باقبول پیشنهادش، باقشون خود دردفاع ازهرات سهم جدی وفعال خواهد گرفت. اما لارداکلند که مؤظف، به تطبیق نقشه های لندن بود به پیشنهاد های امیردوست‌محمد خان وبرنس گوش نداد واطاعت بی‌قید وشرط امیردوست محمدخان‌را طلب کرد. البته امیررد کرد ومتوجه نماینده روس شد. این شخص‌که ازجیب دیگری خرچ‌میکرد باکمال سخاوت کمك دولت روس را برای استرداد پشاور وعده داد و باغهای سرخ وسبز بسیاری نشان داد. همچنین اونامه دو ستانه زار روس راکه به عنوان امیردوست محمدخان نوشته شده بود تقدیم کرد. امیردوست محمدخان مثل برادران قندهاری خود به این وعده های نماینده روس فریب خورد واعتماد کرد. امااوبرعکس برادران قندهاری خود هیچگونه قراردادی باروس وایران نکرد وبابرنس کجدارومریز داشت وانتظار واقعات رامیکشید. اکلند دراپریل ۱۸۳۸ بعد از هشت ماه مذاکره ومراقبت برنس درکابل، اورا به‌هنداحضارکرد. ویتکویچ‌هم‌ظاهراً ناکامیابانه‌درهمین‌سال کابل راترك گفت .

اماانگلیس‌که حرص عظیم جهانگیری اودرحالت غلیان بود، تصمیم داشت‌که این کشوررا خواهی نخواهی اشغال نماید، لهذا برنس بهمین سبب ازکابل دراپریل ۱۸۳۸ به هنداحضار گردید و دو ماه بعد تر معاهده اتحاد مثلث لاهور به اتفاق رنجیت سنگ وشاه شجاع ابدالی درجون ۱۸۳۸ منعقد شد. درحالیکه یکماه بعدتر (جولای ۱۸۳۸) کنت سیمو نچ‌سفیر روس ،طبق یادداشت انگلیس‌به‌روس،ازایران بروسیه احضار گردید ویکماه بستر محمدشاه قاجار و اردوی دولت ایران درنتیجه مبارزه‌گرم مردم هرات وتهدید بحریه انگلیس درایران، در۹ سپتمبر ۱۸۳۸ محاصره هرات‌را ترك وبه ایران عقب نشست. به اینصورت خطر ایران وروس درافغانستان ازبین رفت. امیردوست محمدخان‌هم اظهارکردکه دیگر حرفی ازاسترداد پشاوربمیان نخواهد آورد. معهذاانگلیس یکماه بعدتر ازاین واقعات اعلامیه عجیبی درکلکته‌منتشر ساخت (اول اکتوبر) ودراین اعلامیه دروغین گفت :—

(.. امیر کابل قبل ازسفر برنس درکابل بدون سبب بررنجیت حمله کرد میانجی‌گری برنس هم بین‌کابل وپنجاب بی‌نتیجه ماند. ایران باسرداران قندهاروامیر

(۱) قاضی عطاالله جلد اول صفحه ۲۷۱ .

کابل داخل توطئه بود. امیر مطالبات غیر معقول وفکرتوسعه طلبی نشان دادونماینده انگلیس‌را مرخص نمود. پس حکومت هند مجبور به عملیات گردید، زیرا ایران فکر ماورای سند دارد، مساعی انگلیس درایران ناکام وروابط باایران قطع گردید. هرات محاصره است. سرداران بارکزایی حکومت‌را ازسدوزایی‌ها غصب کرده اند وطرف میل ملت نمیباشند، نفاق بین‌شان حاکم است. اینها متحدین مفید برای انگلیس‌شده نمیتوانند وفکربرهم زدن آرامی مارا دارند. بنابران مامجبور به اقدام هستیم و برای اینکار شاه شجاع راکه محبوبیت او ثابت است، زیرنظر گرفتیم. مکناتن نزد رنجیت رفت وقرار داد مثلث امضاء ومسایل بدرستی حل‌شد . استقلال سند وهرات را باشاه شجاع فیصله وتضمین کردیم. ویقین است به اینصورت‌تجارت درست،سرحد هندآرام ونفوذ مشروع (؟) انگلیس در آسیای وسطی تأمین خواهد شد. شاه شجاع به‌کمك قشون انگلیس برتخت آبایی خود خواهد نشست ودرعین تأمین مستملکات انگلیس، اتحاد ملت افغان‌هم تأمین خواهد شد .

اینست که حکومت انگلیس باچنین بهانه‌یی برای باراول در افغانستان هجوم نمود وگفت‌که امیردوست محمدخان قبلا درسال ۱۸۳٦ مکتوبی به‌زار روس نوشته وبغرض استرداد پشاور استمداد نموده است. درحالیکه امیردوست محمدخان قطعاً بزار روس نامه‌یی نفرستاده بودوگر میفرستادهم حق‌مسلم اوبود. وزارت‌خارجه روس نیز دراکتوبر ۱۸۳۸ در جواب استفسار حکومت انگلیس ارسال چنین نامه سیاسی‌را ازجانب امیردوست محمدخان، ردکرده بود. بهمین جهت بود که فریر نوشت: درآسیا بسیار اسناد دروغی مورد استعمال قرار گرفته است و انگلیسها درهندوستان درمطبع ساختن راجه ها و نواب ها به چنین د ستاو یز ها تمسك جسته اند. (۱)

---

(۱) قاضی عطاء الله جلد دوم صفحه ٦.

پنجم

تجاوز دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان

(۱۸۳۹ . ۱۸٤۲)

هجوم انگلیس : ـ

انگلیسها درآسیای وسطی میخواستند قبل ازآنکه دولت روس در آسیای مرکزی تادریای آمو برسد، خود تاسواحل آمو رسیده باشد. اینست‌که بعد از عقب کشیدن ایران ازهرات، اعلامیه کلکته دراکتوبر ۱۸۳۸ منتشر گردید، در حالیکه عهدنامه مثلث لاهور قبلا درجون سال مذکور بسته شده بود. پس‌اکلند گورنرجنرال هندوستان امرسفربری صادر نمود وقشون بزرگی بقرار ذیل آماده حرکت جانب افغانستان گردید : ـ

دویژن بنگال (دارای چهار غند بقوماندانی میجر جنرال سرد بلیوکاتن : ۹۵۰۰ نفر

دویژن بمبی (دارای سه غند بقوماندانی لفتننت جنرال سرجان کین) : ٥٦۰۰ »

لشکر ریزرو میجر جنرال دنکن : ٤۲٥۰ »

لشکر ریزرو بمبی : ۳۰۰۰ »

لشکر شاه شجاع : ٦۰۰۰ »

لشکر شهزاده تیمورشاه پسر شاه شجاع : ٤۸۰۰ »

(با ٥٤ توپ و ۸۰۰ توپچی و ۳٤۰ مهندس مامور حرکت ازراه سند)

لشکر مسلمان امدادی دولت سکهه پنجاب : ٦۰۰۰ »

قوت الظهر سکهه : ۱٥۰۰۰ »

(با۱٦ توپ و۱٤۰ توپچی و۲٥۰ مهندس مأمور حرکت ازراه خیبر)

مجموع این سپاه بالغ میشد بر ٥٤۱٥۰نفر که دارای ۱۲۰۰۰ کارکنان‌لوازم و۳۰۰۰۰ اشتر باربربود. جیمز هنت متخصص تاریخ نظامی در مجله « تاریخ‌مبتنی برتحقیقات امروز» (شماره اکتوبر ۱۹٥۹) راجع به تجهیزات این اردوی امپراتوری مینویسدکه :ـ هرمردجنگی انگلیس یك نوکر داشت، هرفیل دومهتر، وهر سپاه دوسقا داشت وده اشترباربر، هراسپ مهتری، وهرشانزده سپاهی طباخی، وهرسه اشتر ساربانی داشت. آسیابانان، نانوایان، قصابان،خیمه‌زنان ،کاسب‌وفروشنده‌گان براین اردوی «مجلل» افزوده میشد. واما افسران انگلیسی:هرافسرده اشتر،یك‌ارابه گاومیشی، پنج اسپ سواری، دویابو وتقریباً چهل نفرعمله وفعله داشت (۱). بعدها خانم های انگلیسی نیز باتعدادی‌ازکنیزان وغلامان ومحفه وتخت‌روان، باتجمل‌فراوان داخل مهمانخانه افغانستان شدند. عبوراین اردوی مجلل ازراه های افغانستان‌بمثابه سیل ملخی بودکه درشهر ها ودهات کشور میریختند وآذوقه و علوفه وروئیدنی درمسیر خود باقی نمیگذاشتند .

انگلیسها باچنین اردویی میخواستند تنگه خیبر راعبور وازجلال‌آباد بکابل مارش کنند. ولی حلیف آنها رنجیت سنگ‌که چنین دید ازقلمرو خود در زیر جولان قشون انگلیس بترسید وعبور ایشانرا مجاز نشمرد. انگلیسها به ناچار راه دورتر

---

(۱) ترجمه ع،م، عامری طبع مجله «سخن» ایران .

وبرزحمت تری اختیار وازاراضی سند به عبور اندس به استقامت شکارپور به قصد قندهار حرکت کردند. رنجیت سنگ فقط شهزاده تیموررا باقشون سواره وپیاده اوگذاشت که ازپشاور به خط خیبر حرکت نماید. درهمین جابودکه رنجیت ده هزار عسکر ازمسلمانان پنجاب توسط پسر خود کنورنونهال سنگ تشکیل ودرپشاورنزد تیمور اعزام نمود. کلادوید مامور سیاسی ومؤکل تیموربه استخدام عسکری ازافغانها بنام شهزاده تیمور پرداخت. تیمور دوماه درپشاور مشغول تجهیزات نظامی وکلادوید مصروف فعالیت های سیاسی ماندند. همچنین سپاه کلی انگلیس بتاریخ ۲۰ جنوری ۱۸۳۹ به ساحل سندرسید وپل بست ودر فروری ازسند بگذشت ودر شکارپور باشاه شجاع یکجاشد ، ومکناتن نماینده انگلیس مشغول فعالیت سیاسی گردید . ویلیام هی مکناتن (۱) چندین زبان میدانست، دراوایل جزء سواره نظام کمپنی هند بود وبعدها بخدمات ملکی منتقل گردید. این شخص درلارد اکلند تأثیر زیادی داشت واکنون سفیر ونماینده سیاسی انگلیس درنزد شاه شجاع بود .

انگلیسها قبلا زمینه این فعالیت های تخریبی وتبلیغی را درافغانستان آماده کرده بودند. شعبه جاسوسی آنها بشدت کار کرده وازشرایط سیاسی واجتماعی مملکت حداکثر استفاده نموده بودند، وآن اینکه: ازعهد سقوط و تنزل دولت مرکزی ابدالی، ونفوذ ورسوخ برادران محمدزایی، واشتعال جنگهای فیودالی، ملت افغانستان زیرظلم وخودسری ملوك الطوایف کوفته شده، ازچنین رژیمی بستوه آمده بودند زارع ومالدار کشور عموماً خواهان یکدولت مرکزی بوده و چشم به گذشته و دولت ازبین رفته ابدالی دوخته بودند. همچنین فیودالهای مقتدر دیگر کشور که مملکت را بین برادران محمدزایی ویك خاندان واحد منقسم دیده و خود شانرا تحت الشعاع برادران احساس میکردند، باتشکیل یك دولت مرکزی فیودالی دیگری که همه فیودالها رابیك نظر ببیند ، تمایل داشتند .روحانیون بزرگ نیز که ازبرادران متعددمحمدزایی چندان حاصلی نداشتند، طرفدار یکدولت متمول مرکزی محسوب میشدند.انگلیسها شاه شجاع ابدالی را نیز دردست داشته وبشکل «مله» یی (مله مرغابی چوبی است که شکاریان برای فرود آوردن مرغابیان آزاد، درآب اندازند) در آورده بودند تابنام او و وعده های دروغین مردم کشور را جذب نمایند. برای همین مقصد بود که انگلیسها صدها اعلامیه به امضای شاه شجاع درافغانستان منتشر ساختند. دراین اعلامیه ها بشدت تصریح شده بودکه وارث حقیقی وشرعی سلطنت افغانستان «اعلیحضرت شاه شجاع نواسه احمدشاه بابای غازی است» وبرادران محمدزایی غاصب تاج وتخت اند. همچنین گفته شده بودکه شاه اصلی افغانستان اینك باسپاه خود بعزم تصاحب سلطنت حرکت کرده است، وقشون حکومت انگلیسی هندوستان که میزبان شاه بودند درخدمت اوحاضر شده اند تاجلوس اورا برتخت موروثی ببینند وتبریك گویند، آنوقت این قشون «دوست» بکلی ازافغانستان خارج شده وبه هندوستان مراجعت مینمایند. این اعلامیه ها به تمام فیودالها وخانها وافسرها و رؤسای قبایل وعده داده بود که همینکه شاه بر تخت نشیند، مراتب و معاشات و اقطاعات جدید به آنها داده خواهد شد .

این تنها نبود انگلیسها تازمان استقرار کامل نظامی خود درافغانستان مساعی زیادی بخرج دادندکه مردم افغانستان شاه شجاع را پادشاه مستقل ومختار وقشون انگلیسی را فرمان بردار اووضمناً مهمان چندروزه ومؤقتی شناسند. به همین سبب بودکه نماینده انگلیس درمذاکرات خود بامهراب والی بلوچستان هرچه میگفت بنام شه شجاع پادشاه افغانستان میگفت. همچنین درورود بشهر قندهار وروزمجلس

---

(۱) W.H. MACNAGHTEN

تاج‌پوشی شه شجاع، قشون انگلیسی درحین عبورشاه، بیرقهای انگلیسی را برسم تعظیم‌خم نموده وتوپهای سلامی آتش نمودند. همینکه شاه برتخت نشست باز ۱۰۱ آتش توپ بعمل آمد. آنگاه دربرابر چشم هزاران نفرافغان وتمام افسران ورؤسای افغانی، جنرال کین بسپهسالار اردوی انگلیس ومکناتن بحیث سفیر حکومت انگلیس بنزد شاه پیش شد مراتب تبریک جلوس او را بنام دولت انگلیس عرضه کردند وتحفه هایی ازطرف لت مشارالیها پیش کشیدند. عین این بازی درپشاورنیز بعمل آمد. کلادوید برای اغفال مردم سرسخت افغانستان مشرقی ، مجلس عظیمی آراست که درآن جم غفیری ازمردم ورؤسای مقتدر قبایل افغانی وتمام مامورین ملکی‌ونظامی افغانی وپنجابی واروپایی‌شرکت‌داشتند .شهزاده تیمور وپیشکارش ملاعبدالشکورخان درمسند ابریشمی باالبسه زربفتی قرار داشتند. دوطرفه افسر ومامور وعسکر صف کشیده بودند. آنگاه افسران انگلیسی و فرانسوی پنجاب بنزد شهزاده پیش شده ومراتب احترام تقدیم کردند. شهزاده برای خانها ورؤسای بزرگ قبایل ومامورین وافسران بزرگ درهمان دربار بدست خود انعامهای ازقبیل شالهای کشمیری وچین های قیمتدار وتفنگ های امریکایی تقسیم نمود. به این صورت مردم پسر پادشاه خودرا باتمام دبدبه وکوکبه دیدند. خصوصاًکه در تعقیب این مجلس بزرگ اعلانات کذایی تقسیم ومنتشر گردید. دراین اعلانات تصریح شده بودکه شه شجاع‌بعدازفتح افغانستان پادشاه یگانه ومختار کشور خواهد بود وغرض ازاین عسکرکشی نیز همان استحکام سلطنت موروثی شه شجاع است‌که از طرف باغیان و شورشیان غصب گردیده است .

تااینجا نمونه ظواهر فعالیت های سیاسی ونظامی انگلیس بغرض استیلا درافغانستان دیده میشود، ولی یکنوع فعالیت سری دیگری داشتند که کشور را درداخله اش بنفع انگلیس منفلق میساخت وآن عبارت بود از فعالیت های جاسوسی انگلیسی که راه پیشروی استعمار را درافغانستان باز مینمود وفیودالهای مقتدر را باپول به خدمت انگلیس استخدام‌میکرد. مثلا: مسترلاردکه قبل ازسوقیات‌به‌جلال‌آباد بحیث پلتیکل ایجنت انگلیس درپشاور برای جلب خانها ومردم بطرفداری‌شه شجاع موظف بود،درتخارستان‌وبلخ فرستاده‌شدکه مردم‌راازپشت سربرضدامیردوست‌محمد خان وحمایت ازشه شجاع بشوراند. لفتننت میکسن برای عین وظیفه درکوهات معین گردید وآقای کیرن درباجور فرستاده‌شد. همچنین یکنفر خائن ملی بنام غلام‌خان پوپلزایی قبلا درکابل وکاپیسا وپروان فرستاده شده بود که متنفذین و مردم را بطرفداری شه شجاع وعلیه امیردوست محمدخان بقیام وادارد. این شخص مدت ها پیشتر درخدمت جاسوسی انگلیس شامل شده ویکبار به عنوان بیماری و مداوا به هندوستان هم‌رفته بود. اودرآنجا باکلادوید پولتیکل ایجنت لودیانه ودر دهلی باویلیام فریزر مذاکرات مخفی انجام داد وهنگام اقامت هیئت برنس درکابل با اونیز تماس گرفته ومتعهدشده بودکه مردم‌را برضدامیردوست محمدخان بشوراند. وقتیکه مکناتن درقندهار ووید درپشاور رسیدند ، بازاین شخص باآنها داخل مکاتبه شد . انگلیسها ازقندهار یك سند حوالهٔ چهل هزار روپیه بنام پهوکر صراف هندی‌درکابل برای ملاغلام صادر کردند. اوبااین مبلغ درکابل وکوهستان مشغول گمراه کردن متنفذین گردید. درحالیکه این متنفذین خود طرفدار دولت سدوزایی و مخالف نفوذ برادران محمدزایی بودند. ازآنجمله حافظ جی پسر میرواعظ روحانی بزرگ و مرشد کابل وکوهستان، میرمسجدی خان مبارز مشهور ملی، میرخواجه خان، خلیفه‌ابراهیم میرسکندرشاه، سیف‌الدین‌خان، ملك عیسی‌خان وغیره. گرچه امیردوست محمد خان قضیه راکشف وملاغلام وپهوکررا مصادره ومحبوس کرد، اماهمینکه امیر ازکابل‌فرار نمود، ملاغلام‌که قبلا بالباس زنانه به سواری خر ازکابل فرار کرده بود ودر تگاو

شهدادخان مردمتنفذی‌را برضد امیر برانگیخته بود، بادسته های طرفدار شه شجاع ازکوهستان وارد کابل شده پادشاهی شه شجاع‌را شعار داد. بعدازآنکه شه شجاع وقشون انگلیس درافغانستان معدوم شدند، ملاغلام به هندگریخته ودرلودیانه مقیم گردید. اماأو درآنجا بافقر ومرض وعدم اعتنای انگلیس به سختی جان سپرده خانواده خودرا دریك حالت فجیعی درهندوستان باقی گذاشت. زیرا دیگر انگلیسها بوجود او احتیاجی احساس نمیکردند وبودجه انگلیس وهند حاضر نبودکه پول مفت به چنین شخصی بپردازد. انگلیسها مفیدتر میدانستندکه جاسوس‌های‌محلی‌شان فقط بحساب مملکت خودشان، البته درسایهٔ مساعدت انگلیس، تغذیه نمایند وازپول مملکتی که خیانت به‌آن میکنند، صاحب نام ونشان وشهرت واعتبار وهم زنده‌گی مجلل و مرفه اشرافی گردند. واما کسانیکه درافغانستان غافلانه به‌حمایت شه شجاع برخاستند همینکه دیدند انگلیس درزیر نقاب این پادشاه بر کشور شان حکم میراند، ازکرده پشیمان شدند ومال وجان وخاندان خودرا درراه ضدیت وامحای شه شجاع وانگلیس فدا کردند، چنانیکه همین حافظ جی روحانی ومیرمسجدی خان کوهستانی وصد ها امثال شان چنین نمودند.

در هر حال اداره جاسوسی داخلی افغانستان ازطرف انگلیسها به جاسوس مشهور هندی موهن‌لال‌منشی برنس سپرده شده‌بودکه اینك درمحاذ جنوبی‌افغانستان قرار داشت. درمحاذ شرق کشور این خدمت درعهدهٔ کلادوید بود. موهن لال قبل ازداخل شدن انگلیس درقندهار، یکنفر عامل خودرا بنام محمد طاهر درشهر قندهار مؤظف کرده بودکه بزرگترین ومؤثرترین مامورین حکومت قندهار ملانصوح‌همه کارهٔ سردار کهندل خان‌را برضد سردار وبه‌حمایت شه شجاع وادارد. همین شخص بودکه توانست دراثر نفوذ کلام خود، کهندل رابیدل وفراری وبدون مقابله بادشمن متواری سازد. سردار کهندل خان‌قبل از فرارهمینکه شنیدشه‌شجاع وانگلیس درصددحمله به قندهار هستند، مکاتیبی‌به عنوان میرمهراب خان والی بلوچستان نوشته وتاکید کردکه درعبور سپاه انگلیس ازبولان ممانعت بعمل آورده وداخل هیچگونه پیما نی بادشمن نشود. این اسناد ازطرف سردار بیکنفر مرد معتمد قزلباش قندهاری داده شدکه به همراهی عبدالوهاب‌خان پوپلزایی درقلات بلوچستان‌به مهراب خان‌رسانیده شود. درحین اجرای این وظیفه عبدالوهاب پوپلزایی باهیئت‌انگلیسی‌که درقلات‌داخل مذاکره بود، تماس گرفته وبعدها درراه قلات، قندهار رفیق قزلباش خود را محبوس وتمام مکاتبات وجوابات آنرا ازنزدش بزور گرفته به انگلیسها داد. از همین وقت مهراب خان وحکومت بلوچستان ازطرف انگلیسها محکوم به انهدام گردید.

در غزنی نیز چنین شد. سردار غلام حیدر خان پسر امیر دوست محمد خان در ورود دشمن قلعه بندي اختيار کرد، زيرا فتح این‌شهر مستحکم بزودی میسر نبود ولی سردار عبدالرشید خان خواهر زاده امیردوست محمدخان وپسر عبدالامین خان که هنگام اقامت هیئت برنس درکابل باموهن لال آشنا وجزء مستخدمین انگلیس‌قرار گرفته بود، اینك درشهر غزنی موجود وباموهن لال داخل مخابرات سری بود. این سردار تمام‌طرح جنگی ودفاعی‌غزنی‌را به‌انگلیسها سپرد وبالاخره خود بدشمن پیوست ونشان دادکه کدام دروازه غزنی (دروازه کابلی) قابل انهدام واحتراق‌است درحالیکه سایر دروازه‌ها همه بادیوارهای ضخیم مسدود شده بود. اینست که همان دروازه ازطرف دشمن منفلق وشهر غزنه مسخر گردید. عبدالرشید دربدل این‌خیانت تنهاماه پنجصد روپیه مستمری گرفت، ولی آنرا هم بسیار دیر خورده نتوانست وبزودی بمرد.

درمحاذ شرق نیزچنین شد.نمایش مستقلانه ظاهری‌که شهزاده تیمورنشان داد، رؤسا ویکعده مردم‌رامفتون ومغبون‌کرد، لهذاسرکرده‌گان متعددی بنام‌شه‌شجاع

پادشاه افغانستان» به شهزاده تیمور پیوستند. ازقبیل: طره‌بازخان وصادق‌محمدخان ازلعل‌پوره، غزن‌خان وفریداحمدخان ازدیر، عنایت الله خان ازسوات، میرعلم خان ازباجور، نواب خان ازبندیالی، بدرالدین خان ازموسی زئی، غلام خان ومحمد امین‌خان وگوجرخان وحمیدخان ازتهکال، سیداحمدشاه خان وسرفراز خان ونجابت خان‌ازتیرا سیدنظام‌الدین پسر سیدبابا جان مشهور ازکنر، وهمچنین سیدرضی، محمد رضی وحسن رضی وغیره. انگلیسها سعی‌میکردندکه متنفذین مردم‌را بنام شه‌شجاع‌وتیمور جلب کرده وبمقصد خود استعمال کنند. اگر شخصی‌ازماهیت این‌اقدام باخبرگردیده ومخالفت مینمود فورا باتمام وسایل زور وزر وتبلیغ واتهام سرکوب‌شده، رقیب‌قوی درمقابل اوتراشیده میشد. چنانکه سعادت خان رئیس لعل‌پوره فریب ظواهر نخورد وبه مقاومت آغاز کرد، ولی انگلیسها اورا باقوت بکوفتند وجایش‌را برقیب اوطره باز (توره باز) دادند. باچنین توطئه‌ها ودسایسی بودکه قشون انگلیس درزیر ماسکه شهزاده تیمور بدون منازعی دره خیبر را عبور واز جلال آبادبه کابل رسیدند،چنانیکه انگلیسها ازبولان گذشته واز قندهار به‌کابل کشیده بودند.

در بلوچستان : انگلیسها قبل از آنکه بدره بولان مارش کنند، الکساندر برنس وموهن‌لال‌را ازشکارپور به قلات اعزام کردند تابنام شه شجاع اورا وادار سازندکه دره خوفناك بولان‌را برای عبور سپاه شاه وانگلیس بازومامون دارد. زیرااین دره‌بود که میتوانست باعده اندکی راه عبور سپاه بزرگی‌را مسدود وبردشمن تلفات سنگینی وارد نماید. برعلاوه انگلیسها میخواستند تاعبور ازبولان آذوقه و علوفه توسط والی بلوچستان برای شان برسد. انگلیسها در برابر این خدمت فقط وعده میدادند که مهراب خان والی برسر اقتدار بلوچستان را بحیث حاکم بلوچستان وتابع‌شه شجاع خواهند شناخت. درحالیکه جاسوسی انگلیس ازمدتها قبل دربلوچستان تخم نفاق کاشته ورقبای قوی ازقبیل شهنوازخان وغیره‌را در مقابل مهراب آماده کرده بود ومهراب مشغول دفع اینها بود. مهراب اصلا مردوطن پرست ودلیر بود وخودش را جانشین والیهای سابقه وقدیم بلوچستان میدانست. این والیهای سابقه از قرن سیزده‌هم به بعد وازز‌مان حکومت میرحسن نواسه پنجمین میرقنبر منسوب به قبیله بروهی بلوچ، بحکومت بلوچستان دوام داده بودند. درقرن هفده‌هم میراحمد از همین سلسله بودکه جای خاندان حکمران سابق را در حلقه کوچکتری گرفت که مرکزش قلات بود. میراحمد در۱۷۱۶ بمرد وجایش‌را میرمهراب پسرش گرفت. امامیرمهراب بزودی دریك جنگ داخلی کشته شد وبرادرزاده اش میرسمندر حکمران گردید. پس ازسمندر میراحمد پسر مهراب والی بلوچستان شد. همچنان این سلسله حکمدار تااین اواخر باقیماندند، ویکی ازآنها میرنصیر خان استکه درقرن هژدهم جزء حکام افغانی احمدشاه ابدالی قرار گرفت.

درهرحال، هنگام سوقیات نخستین انگلیس درافغانستان، حکمداربلوچستان مهراب خان مثل گذشته تابع افغانستان بود. این شخص هیئت برنس را توسط حاکم گنداوه سیدمحمد شریف خان ونایب محمدحسن خان عمه‌کارهٔ حکومت بلوچستان استقبال کرد ومذاکره آغاز شد. برنس مسوده قرار دادی را پیش کردکه طبق آن انگلیس سالانه دوصد هزار روپیه وعجالتا دوازده هزار روپیه میپرداخت ومهراب را یگانه حاکم بلوچستان میشمرد. درمقابل، مهراب باید بولان را برای عبور قشون شاه شجاع باز ومحفوظ نگهمیداشت وهم درآذوقه رسانی به اردوی شاه وانگلیس میکوشید. مامورین بزرگ مهراب چون نایب محمدحسن خان (شخص تحصیل کرده وادیب بود) وسید محمد شریف باپیشنهادبرنس مخالفت‌کردند.داروغه گل‌محمدخان مرد مقتدر حکومت قلات نیز عین این قرار داد را نمیپذیرفت. مهراب باشرط آنکه

انگلیسها بادیگر رؤسای براهوی بلوچستان داخل معامله نشوند فقط قبول میکردکه درسوقیات انگلیس درافغانستان «بیطرفی» خودرا حفظ خواهد نمود. درحالیکه چنین بیطرفی خطر اردوی انگلیس‌را درعبور بولان وهم خطر حمله اچکزایی هارا در کوژك رفع نمیکرد. اماموهن لال توانستکه مهراب را باوعده ووعید به امضای قرار داد انگلیسی وادارد. نایب محمدحسن خان هیچ نگفت ولی مردانی گماشت که این قرار داد امضا شده را ازبین راه ربودند ومشت دشمن را خالی گذاشتند. ازدیگر طرف مردم به مسکن برنس حمله مسلحانه نمودند. اینستکه انگلیسها قضیه بلوچستان را حواله به فتح قندهار نمودند.

انگلیسها همینکه ازتسخیر قندهار فارغ شدند قشونی به بلوچستان سوق کردند. مهراب دربرابر دشمن قوی از طرف فیودالهای مغرض و جاه طلب تنها گذاشته شد، معهذا دل ازدست نداد وبقیادت مردم برای دفاع ازآزادی ووطن خود شمشیر برداشت. جنگ بین دوقوت غیرمساوی ازصبح تاچاشت باآتش توپ‌وتفنگ دوام داشت. بالاخره توپخانه دشمن دروازه مستونگ رابه هوا پراند وعسکرانگلیس داخل قلعه گردید. مهراب دلیر باشمشیر آخته درصفوف دشمن بتاخت و بارفقای شجاع خود تارمق آخرین شمشیرزد.اودر همانجا باشاغاسی(ایشك اقاسی)نورمحمد خان، میرولی محمدخان مینگل، عبدالکریم خان رئیسانی،داد کریم‌خان‌شوانی،شهباز خان انجارئی، فضل‌خان لهری، نبی‌بخش خان جتوئی وبکتعداد مبارزین دیگر کشته شد. انگلیسها نایب محمدحسن خان ورحیم دادخان را محبوس نمودند وهم بدروغ شهرت دادندکه نایب محمدحسن خان درخفا باانگلیس ساخته بود. نصیر خان دوم مجبور بودکه قرار داد هشت فقره‌یی‌را درهمان سال ۱۸۳۹ باانگلیس امضا کند ودرخانی قلات باقی بماند. این معاهده البته بیشتر به نفع انگلیسها بود تابلوچستان، مگر آزادی داخلی رحکومت نصیرخان را تصدیق میمود. نصیر خان وزارت قلات را برحیم دادخان سابق‌الذکر دادوبعدهاتوسط ملااحمدخان نماینده خودکه درجیکبت‌آباد نزد انگلیسها مقیم بود، ازطرف انگلیسها خبر گرفتکه گویا نایب محمدحسن خان درخفابه انگلیسها مراجعه کرده وحکومت قلات را برای خود خواسته است وتعهد کرده‌که طبق رضای انگلیس قلات را اداره خواهد نمود. نصیر خان بشرافت قول انگلیسها اعتماد کرد ومحمدحسن را بابرادرش محبوس نمود تانایب در سال ۱۸۵٤ چشم ازجهان پوشید. امابرادرش درسال۱۸۵٦ به‌شفاعت بلوچها ازطرف خدادادخان حاکم قلات رهاگردید. انگلیسها درسال ۱۸۵٤ در تعقیب تخریبات بسیار سیاسی دربلوچستان یك معاهده ۲۵فقره‌یی دیگر باخان قلات عقد ودست وپای بلوچستان را بسته کردند. امامردم بلوچ قیام نموده وانگلیسهارا ازکویته ومستونگ اخراج‌کردند تااینکه طرح شوم «سندیمن» بمیان آمد ومیر نصر خان بالیتن گورنر جنرال ملاقات کرد وطبق معاهده جدیدی (دسمبر ۱۸۷٦) معاهده ۱۸۵٤ تجدید شد. گرچه طبق‌این معاهده بلوچستان مثل کوژك وبولان زیر اثر انگلیس رفت، اماهنوز هویت مشخصهٔ بلوچستان باقیماند. البته عسکر انگلیسی درکویته ونماینده اودرقلات‌مقیم شدوتمدید خط آهن وتلگراف انگلیس مجاز گردید. بعدها در۱۸۸۳ بلوچستان‌را بنام بلوچستان برتانوی یاد کردند. بعد از«جانشین شدن پاکستان» درعوض انگلیس، درسال۱۹۵۵ میراحمد یارخان آخرین حکمدار بلوچستان محبوس وبلوچستان «جزء یك یونت‌غربی پاکستان» اعلان شد.

واما درقندهار: - قشون انگلیس درمارچ ۱۸۳۹ باشه‌شجاع ازشکارپوربه‌خط دره بولان بحرکت افتاد. البته مهراب خان رسماً بیطرفی خودرا نسبت‌به شاه شجاع حفظ کرد ولی آذوقه وعلوفه نفرستاد. قشون دشمن بازحمت وتحمل حملات و تاراج

بلوچها ازبولان گذشته ووارد حدود قندهار شد، درحالیکه ستون دوم قوای انگلیس وشهزاده تیمور که در۲۳ مارچ ازلودیانه در پشاور رسیده بودند ، هنوز درپشاورمقیم بودند. درمقابل سردار کهندل‌خان درموضع دندی‌کوبی قندهار باپنج‌هزار عسکر قرار داشت. امیردوست محمدخان باقشون پیاده وسواره‌وتوپخانه درارغنده کابل‌مصروف آماده‌گی برای دفاع بود. درشهرغزنی سردار غلام‌حیدرخان باسه هزار عسکر ساخلو بود. درمحاذ شرق سردار محمداکبر خان وسعادت خان لعل پوری ومحمد علم خان اورکزایی وبعضی ازرؤسای تهکال دردهنه خیبربایك تولی سواره مقیم‌بوده وترتیبات دفاعی‌را نظارت میکردند. دوهزار عسکر افغانی با۱٤ توپ و۲۵ زنبورك زیر قیادت نوازخان‌وعزیز خان غلجایی‌ومحمدشاه توپچی هندی‌درداخل‌دره‌خیبر ویك‌تولی‌تفنگدار بقوماندانی محمدشاه خان غلجایی ومحمدشریف خان درقلعه نظامی علی‌مسجد انتظار ورود دشمن‌را میکشیدند. علی مسجد درحقیقت کلید دروازه خیبر وازنظر نظامی مهمترین نقطه استراتیژی بود، البته باشرط آنکه ارتفاعات ماحول آن قبلا مستحکم شده میبود .

دراپریل ۱۸۳۹ برای‌باراول دوقشون افغان وانگلیس‌درقندهار بهم رسیدند در۲۰ اپریل حاجی خان کاکری (خان بزرک) بادسته جات نظامی متعلقه خود شبانه ازاردوی سردار کهندل خان جدا وبه اردوی شه شجاع پیوست. متعاقبا رجال متنفذ دیگری چون عبدالمجید خان حاکم لاش، غلام آخندزاده، حبیب‌الله خان سر کانلی فیض طلب خان نورزایی، رمضان خان غلجایی، اخترخان علیزایی وحاجی‌دوست‌محمد خان اسحق زایی یکی پی‌دیگری به اردوی شه شجاع (بزعم خود شان پادشاه‌حقیقی افغانستان) پیوستند. کهندل خان و برادران محمدزایی قندهار (سردار رحمدل خان وسردار مهردلخان) شهر را گذاشته وفرار کردند. چون ایشان از طرف عساکر شاه شجاع (جنرال سیل) تعقیب میشدند، درگرشك ونادعلی‌که جاگیر پدریشان‌بود نیز توقف نکرده بلکه سرراست به ایران، معاهد سابق خود، رفتند. پس قندهار باآغوش باز ازشاه شجاع پذیرایی نمود و قشون دشمن در۲۵ اپریل داخل قندهار گردید. درحالیکه وید وتیمور درهمین ماه اپریل درمحاذشرق برسعادت‌خان لعل‌پوری غلبه کرده بودند. در۸می مراسم تاج پوشی شاه شجاع درقندهار بعمل آمد. امامردم که عسکر وافسر اجنبی‌را در دورشاه دیدند باتنفر و سردی این مراسم «باشکوه» را تلقی کردند .

انگلیسها درقندهار کاررا جدی تر گرفتند وتااواخر ماه جون توسط اعلانات متعدد ومفاهمه ووعده دادن مراتب و جاگیر وغیره به جلب متنفذین عشایر پرداختند وهم چون کلنل ستدارت نماینده قبلی انگلیس درهرات ازعقدعهدنامه‌یی طبق‌سیستم ولسلی باشهزاده کامران ووزیر یارمحمدخان ناکام شده بود، درعوض اومجرتاد را ازقندهار فرستادند تااین کاررا انجام دهد، ولی او هم ناکام ماند. ازدیگر طرف انگلیسهاکه تاقندهار بدون مزاحم‌رسیده وولایت‌رابدون جنگ‌گرفته بودند،ازاستیلای قاطع خود درافغانستان مطمئن شدند، لهذا حلقه دوستی راکه درگردن شاه شجاع انداخته وحلقوم اورا میفشردند، تنگ ترساختند تاصدای او خارج نشود. این است که معاهدهٔ «دوستانه»، هفت فقره‌یی مورخ هفتم می ۱۸۳۹را بالای محبوس محترم‌خود امضا کردند. طبق این معاهده هرگونه ارتباط افغانستان باجنس اروپایی تحریم شده واقامت دایمی قشون وافسران انگلیسی درداخل افغانستان وبمصرف افغانستان واجب گردیده بود ومسایل تجارتی هم بسته به صوابدید «ایلچی سرکار دولت مدار انگلیسیه» شده بود .

درغزنین:- انگلیسها دوماه درقندهار (می‌وجون) باشاه شجاع توقف‌نموذند

چنانیکه ویدوتیمورهم دراین دوماه درپشاور متوقف ماندند. دراواخر جون شاه‌شجاع وانگلیسها امور ملکی ونظامی قندهاررا به مستر لیچ (۱) نماینده سیاسی وافسر وعسکر انگلیسی گذاشته، اسماً شهزاده فتح جنگ راوالی قندهار نامیدند، وخود با۲۸ هزار عسکر وخانهای بزرگ قندهار به استقامت غزنه و کابل حرکت کردند درعرض راه قلات، غلجایی هاکه راه‌هارا گذاشته بودند، به حملات متواتری درقشون انگلیس پرداخته واغتنام مینمودند. انگلیسها سعی کردند که باسرکرده‌گان آنها درمذاکره بادادن وعده پول ورتبه به موافقه برسند، ولی ممکن نشد. اردوی انگلیس درچهارم جولایی وارد قلات غلجایی‌شد، امامردم غلجایی‌که شنیده بودند باشاه‌شجاع قشون انگلیس همراه است ازپذیرایی پادشاه‌سرباز زده راه‌هارا گذاشتندوبارؤسای خود گل‌محمدخان، عبدالرحمن خان وسلطان محمدخان کناره کشیدند. شاه شجاع‌که چنین دید یکنفر ازطرفداران خود میرعلم خان توخی را بنام ریاست قلات غلجایی گذاشت وبگذشت مصادف همین زمان بودکه قشون تیمور وويد قلعه علی مسجد را درهفت جولایی تسخیر کرده، وباقامت یکدسته عسکر بشکل یك استحکام قوی درآوردند، وخود متعاقبا به «دکه» کشیدند، زیرا امیر دوست محمد خان سردار محمداکبرخان مدافع این محاذ را مضطربانه بکابل احضار کرده بود. سعادت خان لعل‌پوری همکار جدی سردارکه چنین دید اونیز به لعل پوره مراجعت کرد. پس‌قشون وید و تیمور جسارت یافته به دکه پیش شدند ولعل پوره را هم در همین ماه جولایی گرفتند.

شاه شجاع وجنرال کین و مکناتن از قلات به خط غزنی مارش نمودند ودر بیست ویکم جولایی در برابر شهر غزنه فروکش کردند. مدافع غزنه سردار غلام حیدرخان شهرزا باسه هزار عسکر استحکام بخشیده ودروازه های غزنی را بادیوار های سطبری مسدود کرده بود، تنها دروازه کابلی شهر بغرض خروج بحال عادی مانده بود. درحالیکه سردار محمدافضل خان پسر دیگر امیر باسه هزار سواره ازکابل به‌کمك غزنه رسیده ودرارتفاعات دور ازشهر منزل گزیده بود. اینها مطلع بودندکه اردوی دشمن توپهای سنگین خودرا بواسطه خرابی راه‌ها درقندهار گذاشته اند وباتوپهای عادی نمیتوان دیوارهای ضخیم شهر راویران کرد. پس غزنی آنقدر به دفاع طولانی قادر خواهد بودکه تادشمن به ستوه آمده و بدون تسخیر غزنه راه کابل بردارد، آنگاه امیردوست محمدخان باقشون خود از ارغنده وقشون غزنه‌ازعقب سپاه دشمن‌را محصور ومعدوم خواهد نمود، خصوصاًکه شنیده بودند غلجایی ها درصدد تجمع وحمله به قشون دشمن برآمده اند . چنانیکه بزودي این مسموعات به حقیقت پیوست وبرای باراوّل بکعده غلجایی های دلیر بر هبری مهتر موسی خان زرمتی وارد غزنی شده ودرارتفاعات شرقی وشمالی‌شهر مستقر گردیدند. اماشخص شاه شجاع به عجله قشونی‌را به هجوم امرنمود و قوای کپتان نکلسن اعزام شد غلجایی هاکه هنوز مشغول ترتیبات داخلی بودند، مورد حمله شدید ناگهانی قرار گرفتند وبعد ازیك جنگ شدید عقب کشیدند. قشون انگلیس تعقیب کرد وبه‌شیوه انگلیسی دربرابر هرسر، یك اشرفی طلا جایزه مقرر نمود. اینست که یك‌عده سر ازکشته شده‌گان باهشتاد نفر اسیر جنگ آورده شد وامرگردیدکه تمام اسرا را درمقابل کمپ انگلیسها حلقوم بریدند. زیرا انگلیسهاکه ازروحیات مردم افغانستان بی خبر بودند ، خواستند در مرحله اول ضرب دستی به مردم افغانستان نشان بدهند .

---

(۱) مجرلیچ کتابی بنام تاریخ قلات‌هم نوشته است وبعد ازاوذر قندهار هانری راولنسن نماینده سیاسی گردید .

درچنین مرحلهٔ سردار عبدالرشید خان خواهرزاده امیر دوست محمد خان بواسطه موهن‌لال باانگلیسها داخل مکاتبه شد وآخراً به اردوی دشمن رفت و تمام اوضاع جنگی ونقشه دفاعی افغانهارا به انگلیسها خاطر نشان نمود. جنرال کین امرکرد تامستر تامسن درتاریکی شب ۲۲جولایی دروازه کابلی غزنه‌را بواسطه نفت و باروت منفلق ساخت. سپاه دشمن درساعت . همان شب داخل شهر گردید وسردار غلام حیدرخان دربالاحصار غزنه متحصن شد . مردم شهر از غریو انفلاق سراز خواب دوشبینه برداشته ودست بهرسلاحیکه یافتند بردند. ازاین‌بعد بازاربه‌بازار کوچه به کوچه وخانه به خانه جنگ دست وگریبان آغاز گردید. مردم شهری‌وقشون غزنی چنان جنگ قهرمانانه‌یی نمودندکه برای باراول چشم‌سپاه امپراتوری‌رابسوخت درخاتمه جنگ ۱۲۰۰ نفر کشته و۳۰۰ نفر زخمی ازمدافعین غزنه بروی زمین افتاده بود - ۱۷نفر افسر انگلیسی بشمول جنرال سیل و ۲۰۰ نفر عسکر انگلیسی زخم بر داشته بودند ، د ر حا لیکه انگلیسها تعداد کشته شده گان خو د را پنهان نمودند .

انگلیسها در بالاحصار به حرمسرای سردار غلام حیدر خان داخل شده ۳۰نفر عائله وحرم اورا کشیده، باخود سردار دریکی از خانه های غزنی محبوس نمودند واسرای جنگ راکه اغلب بدون اسلحه بودند، قسماً دردهن توپ بستند وقسماً مثل گوسفند ذبح کردند. سردار عبدلرشید خان که خود جزء اعضای خاندان شاهی بوده وسالها ازپول وزحمت مردم افغانستان تغذیه و تفریح کرده بود، اینك ایستاده وحالت هموطنان خودرا از دور تماشا میکرد. وقتیکه ۵۰نفر اسیر غزنه را بحضور شاه شجاع پیش کردند، یکی ازاینها فریاد کرد وشاه‌را «نوکر فرنگی»خواند بهمین سبب بودکه ۵۰نفر را حلقوم بریدند .

سردار محمدافضل خان وقتیکه از سرنوشت غزنه اطلاع گرفت علی‌الفور باسه هزار سواره خود روبه جانب پدر فرار کرد. امیردوست محمدخان برادر خود نواب عبدالجبار خان راکه سابقه آشنایی باانگلیسها داشت ودرسال‌گذشته‌مهماندار هیئت الکساندر برنس درکابل بود، وهم سردار عبدالغفار خان پسر اوچند سال درلودیانه مشغول تحصیل زبان انگلیسی بود، بغرض مصالحه درغزنه اعزام کرد وخود درانتظار نتیجه این مذاکره ومصالحه نشست. نواب عبدالجبار خان در غزنه بامکناتن ملاقات کرد وازطرف امیردوست محمدخان گفت‌که: امیردوست محمد خان پادشاهی شاه شجاع را میپذیرد بشرطیکه وزارت شاه شجاع بخود او داده شود . مکناتن‌که دشمن را ضعیف دید متکبرانه جواب داد که: انگلستان اراده دارد که امیردوست محمدخان را تحت‌الحفظ به‌هندوستان بفرستند. نواب‌که چنین دیدخواهش دوم خودرا پیش کرد وگفت‌که سردار غلام‌حیدرخان وعایله اورها شود. مکناتن که چنین کروکانیرا مفت ازدست نمیداد این پیشنهاد نواب راهم ردکرد. نواب باردیگر خواهش نمودکه اقلا خانم سردار را ازحبس رها کنند. ولی این انگلیس دست‌نارس این خواهش راهم رد نمود، تنها اجازه ملاقات با سردار غلام حیدر خان داد. نواب عبدالجبار خان که دید به هیچ نوعی باانگلیس‌کنار آمده نمیتواند، در۲۹جولایی برگشت. مکناتن درآخر بغرض تولید شبهه ونفاق بین نواب وامیردوست محمد خان گفت‌که: وزارت شاه شجاع بخود نواب داده میشود. البته نواب نپذیرفت وبه اردوی امیر دوست محمد خان برگشت .

فرار امیر دوست محمد خان (۱۸۳۹):

بمجردیکه نواب عبدالجبار خان برگشت و از اوضاع‌انگلیسی امیررا مطلع ساخت، امیر دوست محمد خان بدون درنگ معسکر ارغنده را با تمام اردوی خود بجا گذاشته

و به عجله براه کوتل «اونی» به استقامت بامیان و خلم فرارنمود، زیرا قبلا تلقین شده بودکه قوای انگلیس ازغزنی وخیبر رسیده اورا محاصره مینمایند وخانهای کوهستان ازپشت سر اورا خواهند کوفت، وهم افسر توپخانه اوکیمپبل (شیرمحمدتازه‌مسلمان) از کشیدن شمشیر بروی شاه شجاع انکار نمود. امیر دوست محمد خان که اراده‌جازم وتوان اقدام به‌امور خطیره مخصوصا دربرابر اجانب نداشت، چنانیکه در جنگهای جمرود و پشاور در مقابل حکومت سکهه پنجاب و درجنگ گجراد و انقلاب ملی هنددر مقابل انگلیس ضعف باور نشدنی نشان داد ،حتی پشاوروانك را که سکهه ها به او گذاشته بودند هم بعد ازاشغال‌ترك کرده‌وبرای‌انگلیس گذاشت ،پس دراین حادثه نمی توانست اقدام قهرمانانه‌ئی نموده و مسئولیت تاریخی خود را انجام داده باشد. جنرال کین و مکناتن در سوم اگست مطلع شدند که امیر دوست محمد خان از ارغنده به خط بامیان فرار کرده‌است، لهذا هشتصد سوار بقیادت کلنل «اترم‌ولارنس» برهنمائی حاجی خان کاکری بغرض دستگیر کردن امیر سوق کردند . مگر حاجی خان کاکر که د رابتدای ورود شاه شجاع به قندهار بنام پادشاه حقیقی افغانستان به او پیوسته‌بود واینك تسلط اجنبی را در افغانستان به‌چشم میدید، مثل سایر روسای قندهار از کرده پشیمان گردیده بود . پس‌اوقشون انگلیس را درتعقیب امیر طوری رهبری کرد که فرصت فرار در دست امیر ماند . انگلیسها تا بامیان پیشرفتندو از امیر اثری ندیده برگشتند ، اما ضمیر حاجی خان رادرك کردند و او را که در قندهار لقب ناصرالدوله گرفته بود معزول و محبوس و به هندوستان تبعید نمودند .

در هر حال بعد ازانکه امیر دوست محمد خان در اول اگست ۱۸۳۹ ازارغنده فرار کرد ، نواب عبدالجبار خان و خانواده امیر از کابل‌در عقب او روان شدند . امیر در سیغان از طرف حاکم محلی محمد علی بیگ استقبال گردید ، اما به عجله عبور کرد و تا رسیدن به خلم از طرف امرای محلی چون صوفی بیگ، قلیچ بیگ و میربابا بیگ باسواران ازبکی پذیره گردید . در خلم میرولی بیگ منزل ومصارف داد تا خاندان امیر برسید . در این جا مردم خواهان اقامت امیر و تجمع عسکر برای مبارزه با دشمن شدند ، ولی امیر نپذیرفت و توسط مرزا عبدالسمع‌از امیر بخارا نصرالله‌خان استجازه ورود در بخارا نمود. امیر نصرالله خان پذیرفت وامیر دوست محمد خان بایکعده پسران و برادر زادگان و سوار و پیاده به بخارا کشید و باقی خانواده خود را با نواب عبدالجبار خان در خلم گذاشت .

امیر نصرالله خان که عده متعلقین‌امیر را زیاد و مصارف مفت را گزاف دید ،امر کرد که‌امیر دوست محمد خان با پسرانش در بخارا بمانند ، و بقیه د رسایرولایات پراگنده زندگی نمایند . امیردوست محمد خان نپذیرفت و پسران خوردسال خود را در معیت سردار محمداعظم خان و سردار شیر علی خان پسران بزرگتر خود واپس‌به خلم بفرستاد ، و بنواب عبدالجبار خان خبر داد که با تمام خاندان امیر بکابل رفته به انگلیس تسلیم شوند .نواب چنین کرد ، تنها سردار محمد افضل خان پسر وسردار محمد عمر خان برادر زاده امیر نپذیرفته و در تاشقرغان مقیم ماندند . وقتیکه خانواده امیر بکابل رسید انگلیسها با رضایت خاطر چنین گروگانان قیمت دار را قبول‌نموده ودرغزنی باخانواده سردار غلام حیدرخان یکجا تحت نظارت قرار داد .

در همین ایام چند نفر پسران و برادر زادگان امیر بشمول سردار محمد اکبر خان مشهور پسر و سردار سلطان احمد خان معروف برادر زادهٔ امیر بغرض داخل شدن‌در افغانستان از بخارافرار کردند . ولی از طرف‌قشون امیر بخارا تعقیب ودستگیر ودر بخارا محبوس شدند .درطی همین زد وخوردبودکه دونفرازهمراهان‌دلیرسرداران «سمندرخان‌وجهان‌گل‌خان»هم کشته‌شدند. مصارف امیردوست‌محمدخان نیز موقوف شد. وامیردوست محمدخان باعسرت معیشت تابهار سال ۱۸۴۰ دربخارا ماند .

کابل : شاه شجاع وانگلیس بعد از تسخیر غزنه به‌استقامت کابل حرکت کردندو درشیخ ابادوردك، تمام‌مامورین، افسران واردوی امیر دوست‌محمد خان را به‌استقبال شاه حاضر یافتند .شاه شجاع‌و انگلیسها در هفتم اگست ۱۸۳۹ وارد شهر کابل شدند، در حالیکه هزاران نفر از شهر کابل و قصبات اطراف برای دیدن پادشاه‌حقیقی افغانستان جمع شده ، در راه ها و بالای دیوار هادر حالت انتظار نشسته بودند ، همینکه شاه پدیدار ... و درپهلوی‌اومکناتن و جنرال کین و در عقبش‌قشون انگلیس دیده شد ، آب سردی بود که بر سر آتش احساسات مردم فرو ریخت ، تا جائیکه صدائی و ندایی وسلامی از هیچ طرف برنخاست وشاه باتاثر داخل بالا حصار کابل گردید و چون عمارت سلطنتی را بعد از ۳۰ سال در بدری بدید به سختی‌بگریست، زیرا موقف او بسیار دردناك بودو بعد از تاج پوشی در قندهار بوضاحت درك کرده بود که انگلیس او را مغبون ساخته و اینك در دست دشمن فریبنده خارجی به جزآلهٔ بیجانی نیست .

استقرار انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹):

قشون انگلیس از جبهه قندهار در هفتم اگست ۱۸۳۹ وارد کابل شد ، و قشون دوم انگلیس در ۱۷ اگست وارد جلال آباد و در سوم سپتمبر وارد کابل گردید ، در حالیکه‌پرچم شهزاده تیمور پیشا پیش آنها حرکت میکرد . به این ترتیب هر دو ستون انگلیس در زیر نام و نقاب شاه شجاع در طی ششماه ، از مارچ تا اگست ، در پایتخت افغانستان رسیده و مستقر گردیدند . قوای دشمن به سرعت در مناطق‌عمده کشور که در دسترس شاه شجاع بود موضع گرفت : درشهر قندهار قشون انگلیس تحت قیادت جنرال «نات» (۱) مقیم ماند . بعدها بین قندهار وغزنی در موضع «اولنك رباط » قلعه جنگی تعمیر و یکقطعه عسکر انگلیسی بقیادت کلنل «ویمر»(۲) متمکن گردید . در شهر غزنی یکقطعه نظامی بقیادت میجر «مکلارن» موظف به‌اقامت شد . همچنین در چاریکار وبامیان وجلال آباد وعلی مسجد وکویته ، قطعات نظامی انگلیس جابجا گردیدند. قسمت کلی اردوی انگلیس در کابل ماند، وچون کابل پایتخت کشور بود و از اینجا بایست تمام مملکت نظارت شود، انگلیسها در این‌جا ترتیبات قوی نظامی گرفتند .

شهر و آبادی های مردم کابل در دو طرفه دریای کابل افتاده بود . در طرف جنوبی دریا شهر بالا حصار بر زبر تپه مرتفعی قرار داشت که از زاویه غرب بادیوار تاریخی‌کوه خواجه صفا چسپیده و تمام حوزه شمالی و جنوبی و شرقی شهر کابل را تحت تاثیر آتش قرار میداد . بعلاوه خارج شهربالاحصار در هر دو جانب مسیردریای کابل ،قلعه های مستحکم و جنگی قدیمی بابروج و دیوار و تیر کشی ها افتاده بود که هر یك در عهد خود سنگری بحساب میرفت . از قبیل قلعه وزیر و قلعه نشان خان و محله مستحکم چنداول درکناره راست دریای کابل ، و قلعه محمود خان و قلعه باغشاه و قلعه جعفر خان و قلعه ریکاو قلعه شریف خان وقلعه ذوالفقار در کناره چپ دریای کابل تا موضع شیر پور و دهکده بی‌بی ماهرو . انگلیسها در شهر بالاحصار پنجهزار عسکر و در دیگر قلعه ها قطعات کوچك عسکری گماشتند و برای روز مبادا قشله بزرگ نظامی در جوار تپهٔ بی‌بی ماهرو باعمارات یك طبقه‌ئی ومیدان اسپ‌دوانی و محل ساز و آواز و رقص و تفریح اعمار کردند . همچنین قشله هائی در شیرپور وسیاه سنگ بساختند ، زیرا اقامت دائمی در نظر داشتند و اینك تا دامنه های جنوب هندوکش هم رسیده بودند . در تمام این مناطق شه شجاع و عمال او دست

---

(۱) - WILLIAM NOTT

(۲) - WYMER

نگر امروزی نمایندگان سیاسی و منصبداران انگلیسی شمرده میشدند . پس جنرال کین با قطعه کوچك عسکری در ماه اکتوبر براه جلال آباد و خیبر به هندوستان برگشت و در کابل اعلام شد که قشون انگلیسی به استثنای قسمتی از سپاه بنگال و جنرال کاتن از افغانستان خارج خواهند شد . دو ماه بعد تر (۱۸دسمبر ۱۸۳۹) قسمتی کوچك از سپاه بمبی نیز از قندهار براه کوژك و بولان به هندوستان عزیمت نمودند. دولت انگلستان نیز از چنین فتح غیر منتظری شادمانی نمود و پادشاه انگلیس القاب «ارل ـ بارون ـ وسر» به اکلند حریص و سر جان کین و مکناتن ارزانی نمود ، گرچه سپهدار کین در عبور از جلال آباد ا زخیبر از طرف مبارزین افغانی کوفته شده بود . به اینصورت در طی ده ماه فعالیت های انگلیسی (از مارچ تادسمبر) سال ۱۸۳۹ نیز به پایان آمد .

انگلیسهای کابل چون مکناتن و الفنستن و بریگید یر شلتن و غیره باکمال بی اعتنائی بازی کرکت و مسابقه اسپ دوانی را در کابل براه انداختند . بر عکس آنها بازار قصه خوانی وداستان سرائی حماسی شهر کابل را ممنوع وقصه سرایان کسبی را موقوف نمودند . در حالیکه از قرن ها معمول کابل بود که داستان سرایان شهری با البسه جنگی خودوزره وسپر وشمشیر هر روز در میدان های عام و چوکهای بازار آمده، داستان های منظوم ومنثور شهنامه ها وپهلوانان چون رستم وابومسلم وامیر حمزه وغیره را باآواز رسا وموزون بیان وبادست واسلحه ورفتار تمثیل میکردند . مکناتن روزیکه از دروازه تخته پل بالاحصار رو به غرب سواره فرود آمد ، در میدان تخته پل چنین اژدهام ومنظره‌ئی بدید و پرسید و دانست وقدغن کرد، زیرا از روح جنگ جوئی و سلحشوری مردم افغانستان بترسید .

روش انگلیس در افغانستان (۱۸۳۹) :

بعد از آنکه قوای انگلیس در نقاط سوق الجیشی قندهار وغزنه وکابل وجلال آبادو بامیان و غیره باسواره و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید ،وضع و رفتار انگلیس هم تبدیل شد . دیگر انگلیسهای «دوست»نی ، بلکه زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند .مکناتن نماینده وسفیر انگلیس از این بعد عملا بشکل صدر اعظم و هم نایب السلطنه افغانستان در آمد . تمام امور دولت ، عزل و نصب وزرا و افسران افغانی ، بودجه و مالیات ، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیاراو بود . شه شجاع که در اوایل علی‌الرسم افغانی در روز های‌معین در بار عامی تشکیل و به‌عرایض مردم و پیشنهادات مامورین رسیده‌گی کرده و اوامر ونواهی صادر میکرد، بتدریج بموقفی رسانیده شد که از حرم و یا اطاق نشیمن خود خارج نمیشد . اگر عندالسیاست در باری برایش تشکیل میکردند و مردم و مامورین عرایض وپیشنهاداتی تقدیم میکردند ، شاه در جواب هر یك تنهاهمین یك‌کلمه را تکرارمیکرد :«امرمیشود.» عمارت شاه واطاق دربار او توسط افسر و عسکر انگلیس محافظه میشد . هیچ افغانی بدون اجازهٔ صاحبمنصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت . واسطه سوال و جواب بین شاه و انگلیس یکنفر مستخدم انگلیسی بنام میرزا حیدر علی لشکر نویس معین شده بود . شاه با (۸۵۰نفر) زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ‌بالاحصار از طرف پنجهزار عسکر انگلیسی حفاظت میشد ، و گارد شاهی خود اواسماً یکقطعه نهصد نفری متشکل از مردمان هندی بود که هیچگونه سلاحی نداشتند و فقط با چوبهای دراز پیکاندار مجهز بودند . کلنل دینی (۱)در بالاحصار که بحیث یك افسر شاه شجاع اقامت داشت ، آنقدر بیباك بود که حتی در مجلس شاه بدون اجازه داخل‌میشد ووقتیکه بنام شاه به او از این حرکت‌بی ادبانه اخطار داده شد در جواب گفت : من

---

(۱)دینی DENNIE بدرجه یاوری پادشاه انگلستان رسید وکتابی هم بنام «روزنامچه لشکر کشی درسند ،بلوچستان و افغانستان» نوشت ، ولی خودش در افغانستان زخمی شد .

فقط امرگورنر -جنرال هند را اطاعت میکنم و بس .

شاه شجاع باری به مکناتن یاد آوری کرد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون انگلیس در کشور دیده نمیشود . مکناتن جواب‌داد که تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است . انگلیسها نه تنها بواسطه قوه شاه‌را در دست داشتند ، که از لحاظ سیاست هم او را محتاج بخود و در عین حال زیر تهدیدنگهمیداشتند، زیرا تمام اوامر که برضد منافع مملکت ومردم وروسای متنفذ صادر میشد ،همه‌بنام شاه بود ، لهذا همه دشمن اوگردیده بودند . از دیگر طرف انگلیسها رقبای شاه را علی‌الرغم تمایل او نافذ و مقتدر تر نگهداشتند چون نواب محمد زمان خان‌و سردار محمد عثمان خان برادرزاده گان‌امیر دوست محمد خان . انگلیسها سردار محمدزمان خان را «نواب خوب» میخواندند . نواب و سردار هم در حین انقلاب عمومی افغانستان باآنکه خودشان جز انقلابیون بودند، اکثر سران انگلیس وحتی موهن لال را حمایت و از کشته شدن حفاظت نمودند .شه شجاع باچنین‌جریان سیاسی ونظامی‌نمیتوانست جز بازیچه‌ئی در دست انگلیس باشد و البته او که مستشعر از تمام اوضاع بود ،رنج میکشید. یکی از نویسنده گان همعصر شه شجاع که عمرش در افغانستان و درمعیت مامورین بزرگ افغانستان گذشته‌و خود شاهدقسمتی ا زاین واقعات بود ، در کتاب خود که فقط دوازده سال بعد از ختم جنگ اول انگلیس و افغان تالیف شده است ، در موردشه‌شجاع چنین مینویسد:(بعد از انکه‌مکناتن از طرف دولت خود بحکومت‌هند (مطلب از بمبی است) مقرر شد شاه شجاع اندیشه مند گردید . مکناتن توسطبرنس به شاه شجاع پیام داد که بغرض حفظ سلطنت از اختلال باید اشخاص‌چون‌امین‌اله‌خان لوگری ، عبدالله خان اچکزئی و سردار شمس الدین خان برادرزاده امیر دوست محمد خان به‌هندوستان برده شوند، پس امر شاه صادر گردد . شاه شجاع رجال مذکور را احضار و از پیشنهاد مکناتن آگاه و امرتهیه سفر نمود . ایشان گفتند که ما هرگز انگلیسان را نمیشناسیم که کیستند و چیستند. ما با نوشته شما سراز امیر دوست محمد خان تافتیم‌وشمارا‌آورده برتخت سلطنت نشاندیم، اما دیدیم که در عهد شما هرروز فریب کاری انگلیس بنوعی.ظاهر واسباب بد نامی و رسوائی شما و مردم میگردد، پس مسئول شما هستید .شاه‌که‌بشنیدآه کشید وگفت که شما از دل‌من‌آگاه نیستید، من محکوم حکم پهره‌داران وپاسبانان انگلیس هستم وچاره‌ئی‌جز ازسوختن وساختن ندارم، افسوس که‌آنچه بود از دست‌رفت و مردان کاری خراسان (نام‌آنروزه افغانستان) ورجال باغیرت و همیت مردند و رفتند ، ورنه این شمشیر من شمشیر اسلام است ، هر مرد باهمتی که باشدبیاید و بردارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد ، بشرطیکه این‌راز آشکارانگردد . وقتیکه برادران خراسانی (رجال مذکور) از زبان شاه چنین چیزی شنیدند برگشتند و با دیگران موضوع را در میان گذاشتند چون نایب ملامومن، گل محمد خان، عبدالعزیز خان ، محمدشاه خان، سکندر خان، عبدالسلام خان وغیره .) (۱)

خانم سیل انگلیسی نیز در کتاب خود «تذکره مصائب در افغانستان» (۲)درحین

---

(۱) کتاب نوای معارك اثر میرزا عطا محمد تالیف در ۱۸۵٤ طبع کابل در۱۳۳۱ شمسی ص ۱٤۹ـ۱۵۰

(۲) F. SALE فلورنتیاسیل. درجنگ اول‌انگلیس وافغان درافغانستان بود وهم جز اسرا وگروگانان انگلیسی مدتی تحت نظر افغانها ماند. در ۱۸٤۲ به هند رفت وبعد ازمرگ‌شوهرش انگلیسها بحساب مردم هند ، مستمری پنجصدپوند به او میدادند تا در ۱۸۵۳ بمرد .

اشتعال انقلاب کابل که قشله قشون وموجودیت انگلیسها تحت تهدید قیام کنندگان قرارگرفت راجع به شاه شجاع پراکنده چنین نوشت «... دراکتوبر ۱۸۴۱ـ اعلانات زیادی بدست آمد که به امضای شاه شجاع مردم بقیام و جهاد بر ضد انگلیس دعوت شده بودند ... شاه شجاع به مکناتن پیشنهاد کرد که باانقلابیون مصالحه کند و رهبران شان معاف شمرده شود ... انگلیسها که از قیام مردم مشوش شدند، خواستند دربالاحصار پناه ببرند ، مگر شاه شجاع نپذیرفت و گفت که مکناتن راهم دربالاحصار قبول کرده نمیتوانم و هم تعمیر بزرگی را بنام ترمیم مجدد ویران کرد ... در نوامبر شاه پیشنهاد صلح به مجاهدین نمود ...بالاخره مکناتن بلارداکلند نوشت که شاه شجاع بماخیانت میکند باید دوست محمد خان بکابل رجعت داده شود ... در دسمبر انگلیسها به شاه شجاع پیغام دادند که ازبالا حصار به قشله نظامی بیاید تا با هم یکجا به جلال آباد روند ,اما شاه قبول نکرد ... در دسمبر شاه اعلان جهاد ملی را بمقابل انگلیس امضا کرد . شاه شجاع نه اینکه رفتن با انگلیس نمیخواهد بلکه طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریك میکند ... در مارچ ۱۸۴۲ شاه شجاع امر نامه تخلیه جلال آباد را به جنرال سیل فرستاد ...»

در هر حال تشکیلات انگلیسی در افغانستان بسیط بود : مکناتن امور صدارت را در دست داشت . الکساندر برنس بحیث وزیر داخله و منشی او موهن لال بود . موهن لال بعلاوه اینکار ، وظیفه ریاست استخبارات را نیز ایفا مینمود . نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات افغانستان بحیث والی ونماینده مکناتن، امور ملکی را بعهده داشتند . منتهی مکناتن و برنس و نمایندگان کشوری آنها ، اسماً این عناوین را اختیار نکرده بودند ،اماعملاعین وظایف را اجرا میکردند .تشکیلات نظامی انگلیس در افغانستان تابع امر ونهی سپهسالار کابل (اول جنرال کین و بعد ا زاو جنرال الفنستن) بود و در پاره امور بین سپهسالار و مکناتن تناقض واختلافی هم پیدا میشد . بهمین سبب بود که حکومت انگلیس ۳۵ سال بعد تر درتجاوز دومین خوددرافغانستان امور ملکی و نظامی را در یك دست(حکومت نظامی) تمرکز داد . عمده ترین کاریکه سپهدار کابل در افغانستان انجام داد این بود که قشون ملی افغانستان را ، که عادتاً بقیادت روسای متنفذ مناطق مختلفه، در قطعات جداگانه منقسم بوده و مستقیماً زیر قوماندہ پادشاه مملکت قرار داشتند ، تماماً لغو کرد وافراد اردورا جزاردوی انگلیسی وتحت قیادت افسران انگلیسی گذاشت وبه اینصورت قوماندانهای ملی دست خالی ماندند وقوت تنها در دست دشمن متمرکز گردید. در ولایات متصرفه نیز امور نظامی و حفظ امنیت عمومی و سرکوبی هر مقاومت ملی ، بر عهده قوماندانان نظامی انگلیس بود .

اما انگلیسها در مرکز وولایات هنوز ناچار بودند که حکام و مامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود ، خواهی نخواهی بپذیرند ، زیرا توده های مردم متوجه اوضاع شده بودند ، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام ومامورین افغانی بنام شاه دوام میدادند . اما نمیخواستند این حکام و مامورین سرموئی از دساتیر انگلیسی انحراف نمایند ولو مقام شهزادگی داشته باشد. چنانیکه در قندهار شهزاده فتح جنگ پسر شاه شجاع والی و نماینده انگلیسی مسترلیچ بود ، ولی شهزاده تمام تحمیلات لیچ را نمیپذیرفت ، و لیچ اصرار میکرد که حتی در تادیهٔ معاش و مستمری مامورین و منظوری و موقوفی این معاشات هم شهزاده طبق هدایت اورفتار کند. چون چنین نشد مکناتن شاه را مجبور بعزل فتح جنگ و نصب برادرش صفدر جنگ نمود . جنرال نات هم حتی از ادای رسم احترام عادی نسبت به شهزاده خودداری

مینود.

در کابل نیز چنین شد ، شاه‌شجاع حکومت کابل را بیکنفر مرد مجرب وپخته سال و صدیق خود«ملاعبدالشکورخان» داد . این شخص در هند هم همراه شاه‌شجاع بود . ملاعبدالشکور که بافن اداره آشنائی داشت ، در کم مدت توانست عملا مردم را متیقن سازد که آمرو ناهی کشور شاه است و انگلیسها مهمانان موقتی بوده بزودی از مملکت خارج میشوند. اودراجراآت خود توصیه نامهای برنس را در برابر چشم مردم میدرید و برضدآن‌عمل‌میکرد و باز در خفا به ترضیه انگلیسها میپرداخت . او غلام خان پوپلزائی خائن مشهور را در ولایت پروان محکوم به تشهیر به عنوان«نوکر کفار» نمود،و هم محتکرین‌غله را حبس نمود ، در حالیکه مکناتن ازانها حمایت میکردو توسط موهن لال ملا عبدالشکور را از این عمل تهدید نمود . در هر حال این شخص که مثل «استولیپین» میخواست بایکنوع اصلاحات سطحی و دروغین در پیش چشم توده های مردم پرده کشیده و در عمریك دستگاه خائن چند روزی بیفزاید ،انگلیس های متکبر را برنجاند،لهذا طبق پیشنهاد مکناتن از طرف شاه شجاع معزول شدو ملت از حکومت مردی که تنها به‌شاه صادق بود وبمردم خیانت‌میکرد خلاص‌گردید .در عوض مکناتن بحکومت کابل محمد عثمان خان نظام الدوله را پیشنهاد و شاه مجبوراً تصدیق نمود . محمد عثمان طرفدار صادق انگلیس و مخالف‌منافع مردم وشاه‌تشخیص شده بود، ولی اعمال دلیرانه وبی باکانه او که علنا انگلیس را بحیث فرمان فرمای حقیقی افغانستان تمثیل میکرد خدمتی بودکه بطور غیر شعوری ویا شعوری نسبت به ملت افغانستان انجام داد ،زیرا پرده های شك واشتباه را از برابر چشم ملت‌برداشت و از این بعد مردم دانستند که‌شاه عملا وجود ندارد و صاحب اختیار کشور دستگاه انگلیسی است .

انگلیسها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دورکرده، اشخاص فرومایه و خائن بیوطن را میدان داد .زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشور های مورددسترس رجال کاری ملی را موقع تبارز ندهد و بافشار وتبلیغ واتهام آنانرا در اجتماع خنثا سازد، وبرعکس افراد هیچکاره و آله دست را بازور پروپاگند وجاه وجلال وارد صحنه سیاست ومشهور سازد. بسا از این گونه «قهرمانان» میان تهی و مصنوعی نقشه های منفی بازی کردند ، در حالیکه به‌جز بازیچه اماسیده ومتورم چیزی نبودند. به‌همین سبب بودکه انگلیسها بزودی رجال متنفذی از قبیل حاجی خان کاکری (تاج محمد خان) ، دوست محمد خان اسحق زئی ، نایب امیر خان ،ملا رشید خان ، آقا حسین و غیر هم از روسای ملی رامحبوس کردند ،و درصددشدندکه‌رجال دیگری را از این نوع هم از میان بردارند ، از قبیل نایب امین‌الله خان لوگری ،حافظجي کابلی ، عبدالله اچکزائی و دهانفر دیگر، زیرا این اشخاص که در اول ورود شاه شجاع در افغانستان بنام پادشاه قانونی کشورطرف اورا التزام،و با اقتدار امیر دوست محمد خان و برادران محمد زائی مخالفت کرده بودند ، بعد از استقرارشاه شجاع وسیطره اجنبی ملتفت شدند که از شاه‌جزاسمی باقی‌نیست ، و دشمن خارجي در زیر نام او تسلط خویش رادرافغانستان قایم مینماید پس همه قلباً بر ضد شاه وانگلیس گردیده در جستجوی راه نجات برآمدند .انگلیسها تمام این چیزی ها را میدانستند اما کمتر از «واقعیت»به آن اهمیت میدادند ، چرا که ایشان امید به‌شمشیروخدعه خود داشتند .

در هرحال انگلیسها در رفتار با عامه مردم نیز سیاست «تخویف»را پیروی‌کرده در مجازات ،حبس و مصادره وتبعید و ضرب روا میداشتند. این روش تخویفی‌انگلیس دریك میزان متوقف نمیماند بلکه‌مرحله بمرحله‌تشدیدمیگردید ودرتبدیل هرمرحله یا حکومتی ، اوضاع اداری قسیتر وخاینانه تر میشد، تامردم بکلی از بهبود زندگی

ناامید وبالاخره بمغلوبیت خود قانع کردند وبه بندگی وحقارت عادی شوند . از دیگر طرف چون مصرف قشون تجملی و گزاف‌بود ، خصوصاً که خانم‌های‌انگلیس هم باخدم وحشم وارد شده بودند، در تزئید مالیات به استثنای مالیات گمرکی سعی میورزیدند .تنها مصرف آرد یك قشله نظامی در کابل فی روز«دوصدمن‌هندی مساوی هفده هزارپاو کابل» میشد . آنوقت نرخ‌آرد در شهر کابل سه‌سیرکابل بیك روپیه‌پخته کابل بود ، و هر روپیه پخته نقره برابر«شصت‌پیسه مسی»بود یعنی یك سیر آرد بیست پیسه قیمت داشت .ولی هنگام اقامت اردوی انگلیس در کابل نرخ آرد سه برابر بلند شد وفي سیربیك‌روپیه‌کابلی رسید، درحالیکه انگلیسها یکسیر آردرا به یکنیم روپیه کلدار میخریدند ، و بعد ها یك روپیه کلدار تقریباًبدوروپیه کابل تسعیر میگردید . همچنین نرخ سایر غله و حبوب و میوه بلند رفت ویك قشر محتکر و سودخوار بمیان آمد. این باخواسته‌های سیاسی انگلیس مطابقت میکرد. زیرا انگلیسها وپیروان او عقیده راسخ داشتند که‌برای اداره کردن بی‌سر وصدای یك‌کشور، از همه بیشتر فقر عمومی وشدت احتیاج مردم ، عامل موثر است و ملتیکه در مرداب فقر و احتیاج دست وپا میزند، آنقدرگنگس وبخود مشغول است که دیگر فرصت دیدن بجانب دستگاه حاکمه ندارد ، وگرفی المثل خواسته باشد سر ازلجن بردارد ، تنها ضربت مشتی کافیست که او را در عمق گرداب فرو برد . در همین‌دوره کوتاه‌انگلیس ها بود که مثلی در کابل ایجاد شد و آن اینکه : تا وقتیکه یك ران گوسفند در دکان قصاب درطول روز بی‌خریدار نماند، دولت بالای ملت حکومت دلخواه کرده نمیتواند.و این وجیزه در وقتی صادق آمد که هنوز سرمایه داری در افغانستان پدیدار نشده بود تا فقر عمومی مولود سیستم‌قهری اقتصادی باشد ، بلکه افغانستان هنوز در مرحله فیودالی و اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی که «متکی برخود»بود ، سیر میکرد .

اما انگلیسها علی الرغم تزئید برمالیات، از عوارض گمرکی بسیارکاستندتاامتعه انگلیسی بکثرت وارد شده صنایع دستی و محلی کشور را از بین ببرد . وقتیکه شاه مداخله کرده مالیات برواردات گمرکی را مجدداً افزود ، مکناتن نگذاشت‌و به حمایت تجاردلال وسود خوار برخاست . درتهٔ این‌اوضاع ظاهری‌یك‌فعالیت سیاسی‌خائنانه‌ئی هم درکشور جریان داشت و آن اینکه انگلیسی ها با تمام‌دقت میکوشیدند که برای تضعیف ملت افغانستان وهموار شدن راه استعمار در بین توده های مردم و هم حلقه های اشرافی و فیودالی و روحانی ، خصومت و رقابت واختلافات جدی از نظرسیاست وسمت و عشیره و مذهب وزبان وغیره ایجاد نماید . حتی رجال دانشمند انگلیسی چون راولنسن (نماینده سیاسی انگلیس در قندهار) که خود کاشف خطوط میخی بی ستون ایران و نویسنده اثری راجع‌به افغانستان است ، بحیث یکی‌از حامیان‌سرسخت «فاروردپالسی» در افغانستان در کاشتن تخم نفاق بین مردم کشور فعالیت‌بیشتر مینمودند.

سال ۱۸۳۹ باورود و استقرار شاه شجاع و دوستان انگلیس او در افغانستان، در زیر پرده های تاریك ابهام درگذشت ، و هنوز ملت افغانستان در سر تا سر مملکت از درك‌ماهیت‌اصلی این دستگاه عاجز بود . زیرا معابر دشوار گذار و حمل و نقل بطی و قلیل بود ، مخابرات منظم وسریع و تبلیغات وودرس وجود نداشت . لهذابرای آنکه خبریك حادثه مهم از مرکز کشور در ولایات دور دست برسد ماه هاوقت‌لازم داشت و آنهم توسط کاروانها فقط از شهری بشهری میرسید . سالی لازم بود تا این خبر در قریه ها و قصبات مملکت منتشر گردد. پس در سال ۱۸۳۹ فقط اینقدر مردم شنیدند که شاه شجاع «وارث حقیقی» سلطنت افغانستان از هندوستان برگشته و داخل افغانستان شده است ، منتهی با او قشونی از دوستان فرنگی او همراه است که بعد از مختصر استراحتی‌به‌هندوستان برمیگردد . تنها مناطقی‌که در عرض راه

این ورود قرار داشتند بیشتر از دیگران باقضایا آشنا میشدند ، زیرا قوای اجنبی را با چشم خویش در کشورخودتماشا میکردند . بهمین سبب بود که در راه قلات ، غلجائی ها از دیدن‌شاه‌تنفر نشان دادند و در غزنه بجنگ برخاستند . وقتیکه‌شاه در کابل رسید مردم زرمت و غلجائی قیام نمودند . مگر از سوقیات قشون و توپخانه اجنبی سرکوب شدند و قلاع مستحکم شان ویران گردید ، میجراترم (۱) هم از زرمت به تخریب حکومت بلوچستان اعزام شد .

هنگامیکه درهمین‌سال‌اول(۱۸۳۹) شاه شجاع بغرض یك نمایش مصنوعی پادشاهی خود در جلال آباد لغمان رفت ، مردم کنربرهبری سید هاشم‌خان بر ضدشاه وقشون فرنگی معیت او قیام کردند . قشون اعزامی شاه بقوماندانی «مکریگر»واسلحه برتر البته توانست این قیام را در جنگ چند روزه مغلوب نماید ، ولی متعاقباً مردم برهبری عبدالعزیز خان جبارخیل‌قیام‌کردند. انگلیسها متوجه بودند که هر قیام را بسرعت در خود موضع معدوم نموده و نگذارند که دایره سرایه آن توسعه یابد ،لهذا قشون او عبدالعزیز را هم بکوفت و قلعه‌اش را منهدم ساخت. مردم خوگیانی نیز از ادای مالیات به‌چنین دولتی انکار ورزیدند. «کانلی» افسر انگلیسی سوق شد و او بوساطت فیودالهای معیت شاه شجاع توانست که با مردم مصالحه نماید . متعاقبا غلجائی ها در صدد تجهیز بر آمدند و فعلا راه ارتباط جلال آباد و کابل را زیر تهدید قرار دادند.شاه‌شجاع به‌کابل برگشت وسال ۱۸۴۰ باحوادث تازه توام شد .

مقدمه انقلاب (۱۸۴۰):

هنگامیکه شاه در جلال آباد بود ، استکبار و استبداد انگلیسی او را بجان آورد و بحرکات مذبوحی واداشت . بعد از قیام کنری ها و جبار خیل و خوگیانی ها ، یك تعداد فرمانهای شاه‌بعنوان‌مردم افغانستان ، در ماه فروری بدست جاسوسی‌انگلیس افتاد . دراین فرمانها مردم بقیام ضد انگلیس دعوت شده بودند. این قضیه پرده تشریفات ظاهری انگلیس را در برابر شاه ازهم‌درید وشاه گفت که از سلطنت بیزار است و قصد رفتن به حج دارد،ولی البته او قادر به انجام چنین کاری نبود . همینکه شاه بکابل برگشت یکنفراز مامورین معتمد خود «منصور خان‌چاووش باشی» را به بهانه‌ئی در قندهار اعزام و هدایت داد که از مخالفین انگلیسی حلقه‌ئی بطرفداری و حمایت شاه تشکیل نماید . انگلیسها کشف کردند و منصور را بکابل احضارنمودند. مکناتن شاه اسیر را مقهور و مجبور نمود که منصور را در خری سوار و در بازار های کابل تشهیر نماید. منصور هم هنگام تشهیر بمردم خطاب وفریاد میکرد که اینست عاقبت‌خدمت بشاه .

در ماه مارچ مکناتن ، حاکم کابل ملا شکور خان را اجباراً معزول و محمد عثمان نظام الدوله را منصوب نمود . روش این مرد بزودی مردم را از اشتباه بر آورد وهر کسی دانست که‌شاه اسیری‌دردست انگلیس‌وفرمانفرمای کشور مکناتن‌خارجی است . لهذا عکس العمل مردم شروع شد . نخست دانشمندان مذهبی در منابر مساجد نام شاه‌شجاع را ازخطبه بیفگندند وآنگاه راجع به‌سکه شاه این بیت درکوی وبرزن بر سرزبانهای مرد وزن‌درافتاد:

سکه زد برسیم و طلا شه شجاع ارمنی   نور چشم لارد و برنس خاکپای‌کمپنی

در حالیکه در مسکوکات شه شجاع اصلا چنین بیتی منقور بود :

سکه زد برسیم وزرروشنتر ازخورشیدوماه   نور چشم دردران شه‌شجاع‌الملك شاه

اینست که بار دیگر میرفت یکی از مشخصات ملی افغانستان تبارز کند وآن اینکه در مقابل دشمن خارجی طبقات مختلف کشور در صف متحدی قرار گیرد ، اعم ازدهقان

---

(۱) James Autram

و پیشه ور واکثریت فیودال وروحانی وغیره. این جنبش جدید از کابل آغاز کرد و بتدریج شهر بشهر وولایت بولایت منتقل گردید . مکناتن که سراسیمه گردیده بود یکعده از مشاهیر رجال (از قبیل حافظ جی مشهور پسر میرواعظ، آغا حسین کابلی ، محمودخان بیات ، ملارشید خان ، نایب امیر خان ، حاجی دوست محمد خان قندهاری و حتی ملا نصوح قندهاری و غیره) را در ماه اپریل در کابل محبوس نمود . ولی قبلا مردمان غلجائی و کوهدامن و کوهستان (کاپیساوپروان) قدافراشته بودند . غلجائیها طرق مواصله کابل و جلال آباد را زیر تهدید قرار دادند . انگیسها مجبور شدند که در مارچ قشونی برای گشودن راه به استقامت شرق سوق نماید ولی در خورد کابل این سپاه زیر حمله غلجائیها قرار گرفت و به سختی کوفته شد . مردم کوهستان برهبری مجاهد مشهور میر مسجدی خان ومردم نجراو بقیادت سلطان محمد خان برخاستند و به این صورت تمام قلعه های این ولایت شکل استحکامات جنگی اختیار نمود . مکناتن مجبور بودکه بزرگترین جنرال خود رابرت سیل را در ماه جون بغرض جلوگیری از یك قیام عمومی مردم در کوهستان و کوهدامن سوق کند . در حالیکه غلجائیهای قلات در ماه می خزانه ارسالی انگلیسی را از قندهار بکابل درعرض راه با استعمال قوت ضبط کرده و کلنل هیرنگ افسر محافظ آنرا اعدام نموده بودند. درقندهار نیز مردم میجر کلب بوزن را بکشتند . همچنین غلجائیهای حصارك در تیزین قشون دشمن را در ماه جولائی زیر حملات پی در پی خوزد میکردند .در همین ماه جولائی بود که سه نفر کابلی بنام احمد برنج فروش، میرحسن مفتی و میرزا امام ویردی بغرض انتباه و تحریك رجال متنفذ پایتخت به تبلیغ و نشر اعلامیه ئی پرداختند که در آن گفته شده بود . «تمام رجال مشهور کشور بزودی از طرف انگلیسها در هندوستان تبعید میشوند، پس بایستی قبلا درصدد نجات خود برآیند.» مکناتن به مقابله توسط اعلامیه دیگری، محتویات این اعلامیه را تردید نمود .

در تابستان سال ١٨٤٠ در کابل آوازه شد که امیر دوست محمد خان فراری مجددا ازماورانهر درشمال افغانستان واردشده ودر صدد تجهیز سپاه وراندان انگلیس از افغانستان است. مردم گذشته را فراموش کرده و اینك منتظر ورود وقیادت او گردیدند . در واقع هم امیرکه ازسختگیری نصرالله خان بجان رسیده بود ، ازبخارا فرار کرده و وارد قندز شده بود . میر مراد بیگ خان والی محلی تخارستان با کمال اشتیاق پذیره کرد و پنجهزار سواره بعزم جهاد بادشمن آماده نمود . امیر دوست محمد خان دل گرفت وبااین قوت بولایت بلخ کشید . میر ولی بیگ خان والی محلی خلم پنجهزار سواره دیگر تجهیز کرد . اینك امیر دوست محمد خان در راس یك قشون سواره ازبکی قرارگرفت و پسر خویش سردار محمدافضل خان را پیشه‌ار این سپاه قرار داد . اما این قشون از توپخانه محروم بود . در هر حال همینکه انگلیسها اطلاع گرفتند باشتاب به جلوگیری پرداختند . قشون مجهز انگلیس در «باجگاه» با پیشدار امیر در ماه اگست مقابل شد و توانست که با توپخانه خود سردار محمدافضل خان را از پیش بردارد. امیر دوست محمد خان خود در ماه سپتمبر بجنگ دشمن تا بامیان پیش آمد و قشون انگلیس با داکتر لارد نماینده سیاسی بامیان به جلوگیری شتافت . در طی جنگ شدیدی کــه بعمل آمـد تـوپخانـه انـگلیسی سپاه امیـر را به عقب راند. امیر دوست محمدخان در ١٧ سپتمبر منهزماً به ایبك وباز تاشقرغان رفت وعجالتاً دست ازمحاربه بازداشت .اماهمینکه شنیدمردم پروان وکاپیسا ونجراو در حالت جنگ بادشمن قرار دارند امیر بایك رساله داوطلب درماه ٥ اکتوبر به استقامت کوهستان حرکت کرد. درحالیکه انگلیسها یك ماه پیشتر قشون تازه دمی بـقیـادت شهزاده تیمور وجنرال سیل برای خاموش ساختن کاپیسا وپروان سوق کرده بودند .

الکساندر برنس هم جزء این قشون بود تابا سرکرد گان مبارزین ازراه سیاست و مـذاکره پیش آید. درچهاریکار قشون دائمی انگلیس ساخلو بود ونمایندهٔسیاسی انگلیس پاتنجر در محل لغمانی (سه میلی چهاریکار)اقامت داشت . معهـذا انگلیس های کابل از دستبرد دلاوران کوهستان آنقدر ترسیده بودندکه درابتدا ی اکتو بـر قشون امدادی دیگری رکاپیسا سوق نمودند. همین قشون بود که‌در عرض راه قره باغ تمام قلعه های بی دفاع مواضع بابه قشقار وکاه دره را در۱۵ اکتوبر بسوختند ومنهدم کردند وخود در ۲۳ اکتوبر در محل آغه سرای فروکش‌کردند.

واماقشون سیل قبلا (۲۸ سپتمبر) درمحل تتمدر ه بالاتر از چاریکار به قلعه جنگی علی خان مجاهد تاخته بودند. قلعه‌گیان در برابر توپخانه واسلحه برتردشمـن چنان دلیری نشان دادند که ازتصور دشمن خارج بود. این‌قلعه آنقدر جنگید تاازگله های توپ درهم غلطید وباخاك برابرشد . علیخان بابقیه افراد خود ازروی نعش‌های دشمن بشمول کپتان ادوارد کنولی دلیرانه گـذشت وبه کوهستان نزد مجاهد یـن دیگر رفت. سلطان محمد خان نجراوی که از کـثرت سپاه دشمن مطلع گردیدبرای جمع آوری داوطلبان جنگ‌ازکوهستان به‌نجراو رفت. سید میر مسجدی‌خان مشهور در قلعه خویش در جلگاه بحیث مرکز مجاهدین باقی ماند .در این قلعه جنگی ۵۰نفرمرد مبارز اقامت داشت . انگلیسها که تشنه‌خون میر مسجدی خان بودند وچندین هزار کلدار قیمت سراورا گـذاشته بودند، بطور ناگهانی ومخفی در ۳ اکتوبر سپا هی قوی به این‌قلعه کشیدند ومحاصره کردند. میرمسجدی خان باافراد خود درعقب تیرکش ها وبرجها ی قلعه قرار گرفتند وجنگ آغاز شد . هیچ گله‌ئی از این‌مجاهدین خطانمیکرد . اماتوپخانه دشمن قابل دفاع نبود وتوانست که دیواری از قـلـعـه را بشگافد . پس سپاه انگلیس بالای این شگاف بزرگ ریختند . میرمسجدی خان و رفقایش باسیلاوه های ثقیل دهنه شگاف راسد کردند . دیگر آتش توپ وتفنگ از کار فروماند وجنگ تن بتن آغازشد . دسته‌های دشمن یکی پی دیگری در دهنه‌شگاف میرسیدند ومیجنگیدند . میرمسجدی خان زخم سختی از سر نیزه دشمن برداشته و در دهنه شگاف مثل شیر زخمی وخون چکان شمشیر میزد. سپاه انگلیس که چنیـن مقاومتی ازیك عده چندنفری‌دید جرئت‌پیشروی را ازدست‌داد، زیراضیق‌شگاف مجال هجوم دسته جمعی نمیداد . اینست که دسته های مهاجم به‌عقب کشیدند ومیرمسجدی بارفقای خود ازقلعه خارج شدند وبه استقامت نجراو حرکت کردند . همین دلیری میر مسجدی خان بود که موضوع ترانه های حماسی کوهستان گردید . این ترانه ها بعد از بیشتر ازصدسال هنوز درزبان مردمان این سر زمین ساری وجاری است . میر مسجدی خان بعداز چندروزی که زخمش بسته‌گردید بایکعده مبارزین از نجراو به گلبهار برگشت وبیرق جهاد بر افراشت. درچنین وقتی شنید که امیر دوست محمد خان ـطبق دعوت قبلی خودش وسلطان محمدخان ـ ازخلم بایك رساله از بکی نزدیك رسیده‌است .درواقع امیر دوست محمدخان در نجراو رسیده واز طرف مردم وسلطان محمدخان باآغوش باز پـذیره‌شد ه بود واینك باقوه مجاهدین روبه‌پروان حرکت میکرد . میر مسجدی خان ومردم کوهستان از امیر بحیث یك « رهبر ملی» استقبال کردند. اینست که امیر زیر پرچم نیله‌گون هزار ها نفر مبارز فـدا کا ر بیشا پیش سپاه ملی بحرکت افتاد.

این وقت یکدسته قشون دشمن باشهزاده تیمور تاباغ علم پیش کشید وجنرال سیل در آغه سرای استحکام زد. برنس وموهن هم بغرض ایجاد تفرقه بین مردم در دهات مشغول فعالیت بود. در۲ نوامبر سپاه ملي در پروان بهقشون دشمن حمله کرده سه کندك سوار اورا تباه وچندین نفر افسر انگلیسی (فریزر، برادفوت، کرپسی ومسترلارد) رازخمي و کشته درمیدان انداخت. جنرال سیل باشنیدن این شکستاز آغه سرای بهچاریکار عقب کشید ومکناتن درکابل درصدد گشایش مذاکره و ومصالحه باامیر دوست محمدخان برآمد. سپاه ملي هنوز شمشیر میراند وسردار محمد افضل پسر امیر جزء مبارزین قرار داشت.

واما امیردوستمحمد خان چهکرد؟

امیر بعدازآنکه قوت مردم، دشمن رادرپروان بکوفت ومبارزین ملي مشغول پیشرفت بود، ناگهاني از زیر بیرق آبي ناپدید گردید. هرقدر اورا جستند نیافتند. درحالیکه امیرباسه نفرازخواص خودبهعجله دربیراههاسپ میراند وروبهجنوب بهنقطه نامعیني حرکت میکرد. این فرار دیوانه وار امیر آنقدر مخفي بودکه حتي پسر خود سردارمحمد افضلخان رانیز در میدان جنگ بيخبرانه ترك کردهبود. امیر بدون تکلم اسپ میراند تادر دشت قلعه حاجي رسید، آنگاه دونفر ازهمراهان خودرا به بازار کابل فرستادو گفت مختصر سامان سفری خریده بیاورند، زیرا اوعزم دارد که برای ترتیب قوا در پاکتیا برود، آنگاه انگلیس را ازافغانستان میراند. بعد ازآنکه دونفر مذکور از نظر دوز شدند، امیر با سلطان محمد خان معتمد خود اسپان را قمچین کشیدند و بسرعت به استقامت شهر کابل روان گردیدند. هنگام عصر روزچهارم ماه نوامبر ۱۸۴۰ امیر دوست محمد خان وارد دروازهٔ بالاحصار کابل گردید، وقتیکه مکناتن باگارد محافظ خود ازهواخوری برگشته وپیشاپیش حرکت میکرد. مکناتن نزدیك عمارت خود رسیده بود که سلطان محمد به امر امیر ازعقب بهپیش کشید وبه مکناتن گفت که: «امیر دوست محمدخان رسید.» این خبر بهاندازه غیر مترقب بودکه مکناتن درتعجب افتادوگفت: «بالشکر؟» سلطان محمد جواب دادکه: نی. در همین لحظه امیر دوست محمد خان رسید ومکناتن اورا بدید. هر دواز اسپ فرود آمدند ودست دادند. هردو داخل عمارتي شدندکه آبادکرده خود امیر بود. امیر پیشاز آنکه مذاکره آغاز شود شمشیر خودش را ازکمر کشود وبدشمن تسلیم کرد. مکناتن شمشیر را گرفته وگفت: «امیر صاحب شما درهندوستان میروید.» امیر جواب داد که: «حالا که نزد شما آمدهام هرچه بگوئید پذیراست.» مکناتن گفت: «سردار محمدافضل خان (پسر امیر) باسپاه ماسرگرم قتال وجدال است، برایش بنویسید که دست از جنگ کشیده نزد شما بیاید.» امیر چاقو وعینك خودرابدست سواری بطریق نشاني نزد سردار محمد افضل خان فرستاد، واو نزد پدرش آمد (۱).

به این ترتیب باردیگر درامای عبرت انگیز امیر دوست محمدخان بپایانرسید. مکناتن هشتروز دیگر امیر رادربالاحصار نگهداشت تاسردار محمد افضل خانمیدان جنگ راگذاشت ونزد پدر رسید. همچنین امر اخراج تمام خاندان یکصدو چهل ونه نفره امیر درغزني فرستاده شد. آنگاهامیر در۱۲ نوامبر ۱۸۴۰ درتحت نظارت کپتان

(۱) کتاب سراج التواریخ جلداول صفحه ۱۵۸-۱۵۹

نکلسن ویکقطعه سواره نظام ازراه جلال آباد محبوساً به هندوستان فرستاده‌شد .
در حالیکه خانواده محبوسش نیز از غزنی در پشاور با امیر یکجا و در کلکته تبعید گردیدند. انگلیسها اورا درتابستان به‌لودیانه میفرستادند وهم در عوض تاج تخت افغانستان سالانه سه صد هزار روپیه جیره به‌او میپرداختند .ازخاندان امیر کابل، برادرش نواب جبارخان وبرادرزادگانش نواب زمان خان وسردار محمد عثمان خان با عائله های خود باقیماندند وبس.

واما مبارزین پروان وکاپیسا همینکه درعین فتح وغلبه بردشمن اول ازناپدید شدن امیر دوست‌محمدخان وبعد ازتسلیم شدن داوطلبانه اوبه انگلیس شنیدند ،مثل تمام مردم افغانستان در حیرت فرو رفتند، ولی دل ودست خویش نشکستند وبه جاروب کردن دشمن دوام دادند . دوروز بعداز فرارامیر قوای ملی در محل لغمانی چاریکار فرو ریخت وپا تنجر مثل مرغی به‌قشله چاریکار پرواز کرد .سپاه ملی بدون درنگ به‌چاریکار سرازیرشد ودر ٦ نوامبر قشله دشمن را درحلقه محاصره کشید . قشون انگلیس درهم شکست وپاتنجر زخم برداشت. یکروز بعد قلعه جنگی موسوم به «قلعه خواجه میر» ازنظامیان انگلیسی گرفته شد. در ١٣ نوامبر فوج پنجابی در قشله چاریکار برضد افسران انگلیسی قیام کرده، قوماندان هارتن را زخم زدند. پاتنجر با یك قسمت عسکر وافسر روبه جانب کابل فرار نمود. امابعد از محل‌سنجد دره پاتنجر وهارتن عسکر را گذاشته وخودها بتنهائی باالباس افغانی از بیراهه‌ها به‌جانب کابل فرار کردند وبازحمت فراوان به قشله عمومی انگلیس دربی بی‌مهرو رسیدند. درعوض ، قشون و صاحبمنصبان عقب مانده انگلیس‌که به‌کابل میکشیدند درحد «زمه» باهفت مردوده زن افغان بر خورده و مورد حملات آنان قرار گرفتند . بزودی باشندگان قلعه «فضل آباد، زاخیل »و«کته خیل » به‌مدد مبارزین رسیدند ومیر مراد پادشاه و عباس قره دشمنی قهرمانانه جنگیدند . درحالیکه زنان‌بی‌سلاح قریۀ « خواجه چاشت » میدان جنگ راازدور تماشا میکردند. دشمن یکصدو یك نفر کشته درمیدان جنگ گذاشت وچهارنفر انگلیس از ترس جان کلمه‌اسلام برزبان راندند وخلاص شدند ، بقیه عساکر انگلیسی بقصد فرار روبکابل میدویدند .

یك‌ماه بعد (دسمبر) محمد اخترخان علی زائی برهبری مردم درسواحل هلمند علم جهاد برافراشت وجنرال نات‌وراولنسن رامدتی مشغول نگهداشت . در همین ماه ـ هنگامیکه شاه شجاع باقشون انگلیس در جلال آباد تفریح میکرد ـ مردم سنگوخیل برضد شاه ودوستان انگلیسی اوقیام کردند. البته انگلیسها سعی زیاد کردند که آتش راخاموش نمایند. شه شجاع نیز بعد از کمی ازجلال آباد ولغمان بکابل برگشت . اینك سال ١٨٤٠ تمام شد وسال جدید ١٨٤١ باحوادثی بر سر انگلیسها ی افغانستان فرود آمدکه‌تاریخ استعمار وانگلستان بیادنداشت .

انقلاب مردم وشکست انگلیس (١٨٤١ ـ ١٨٤٢) :

درسال ١٨٤١ هنگامیکه آتش انقلاب در افغانستان مشتعل میگردید، هنوز بیست هزار عسکر انگلیس درکابل، پانزده هزار درقندهار ،پنجهزار در جلال آباد وده هزار درغزنه وقلات وبامیان وغیره، مجموعا پنجاه هزار نفر باتوپخانه قوی هفت ـ نه ـ ١٢ ـ ١٨ و٢٤ پونده هاوتزر ،مرکب از قطعات سواره وتوپچی‌صحرائی و

کوهی وموقع مستحکم ـحاضر وآماده پیکار بود. این اردو باهفتاد توپ خورد و بزرگ رخدار ودهن پر، تفنگ وتفنگچه، کرچ وسرنیزه، سیلو هاومیکزین ها، مرمیهای عادی وشر پنل وستاره روشنی دار مجهز بود. درمقابل اسلحه مردم افغانستان تنها تفنگهای دراز، سیلاوه های ثقیل وعریض وپیش قبضها ی کو تاه، ومعدودی از توپها ی کوچك وياتوپهای ٦پونده بود .تمام این اسلحه ساخت خود افغانستان بوده وقسما موادخا م آن ازراه هند وارد میشد . دستگا ه ها ی باروت سازی نیز براین اسلحه می‌افزود .

البته معنویات جنگ آوران افغانی از دشمن برتر بود. هر سواره افغانی‌یك‌پیاده را برداشته وارد میدان جنگ میکرد. تفنگچی افغان ازفاصله سه‌صد متر هد ف را خطا نمیکرد . توپچی افغان گله های توپ نه‌پونده دشمن‌را بعد ازاغتنام توسطچکش کوفته ودر توپهای ٦پونده خود استعمال میکرد . افرادهریك درزمستان پوستینچه‌ئی دربدن، سناچي ازتلخان یاگندم بریان درپشت، کدو صراحی پر از باروت در کمربند وسواره بمقداری از علوفه اسپ در خرجین خود داشت . این قشون درهوای آزاد وبعضا روی برف میخوابید وبا مشتی ازگندم وتلخان تغذیه میکرد . یکی ازجنرالهای انگلیس (میجر جنرال ایر ی) راجع بمدافعین افغانی چنین نوشت : «باید عساکر انگلیس در استعمال اسلحه ناریه از افغانها درس میگرفتند .افغانان باتامل نشانه میگیرند وبه ندرت‌آتش ن شان هوائی میرود، در حالیکه افراد مابدو ن استهداف ، انداخت هوائی میکنند.» لیدی سیل‌که جنگهای کابل رابه‌چشم سر میدید نیز دراین موضوع چنین نوشت: «چیزیکه راجع به‌بی عاطفه گی و جبن افغانان گفته میشود، تنها نظر انگلیسی است، درحالیکه افغانها یك نـژاد قوی‌وخوب بوده واز ال باکی ندارند. افغان بدون ترس‌درمقابل‌توپ‌می‌ایستد وسیلاوه خودرا بکار می‌اندازد. وقتیکه اویك مو ضع را اشغال کرد، دیگر استرداد آن مشکل‌است. »همین لید ی راجع به جنگ مشهور «بی‌ماهرو» که‌منجر به شکست اردوی انگلیس گردید ، چنین مینویسد : «مبارزین افغانی ازبالای تپه چنان درصفوف سپاه انگلیسی فرو ریختند که گرگ دررمه گوسفندی داخل میشود »

البته مبارزین افغانی بی قوت الظهر نبودند. زنان نان‌برای آنان می پختند ودر عبور سپاه دشمن ازبازارها، سنگ وکلوخ‌وآب‌جوش برفرق ایشان می‌ریختند .ملاها دردهات گردش کرده، ملاك وغله داران را ازفروش غله بدشمن باز میدا شتند . نوکران رسمی دولت وملازمان شخصی افسران، اخبار ومکاتبا ت سری دشمن را به اردوی ملی میرسانیدند. صنوف مختلفهٔ مردم متحدا جان‌ومال‌خودرا درراه‌دفاع آزادی کشور وقف کرده‌بودند. پس غلبه چنین جنگاورانی بریك اردوی اجنبی حتمی بود . خصو صا اسلوب جنگی تاریخی وعنعنوی اینان که دشمن رابه ستوه آورده ومیکشت: مردم افغانستان ازقرنها پیشتر جنگهای گوریلا ئی را میشناختند ودر شباخون و جنگهای شبانه مهارت عجیبی از خودنشان میدادند . یکی ازتاکتیك های حربی این مردم ،عقب کشی ازجلودشمن درمیدان های فراخ وباز گـذاشتن شاهراه های‌سرحدی برخ دشمن بوده‌است ، وهمینکه دشمن را درکام دره هامیکشید ند به‌عجله خطو ط ارتباط اورا قطع کرده وباحملات پیهم ازبین میبردند. تاجائیکه تاریخ کمك میکنداین خصایص وروش جنگی مردم افغانستان بودکه سکندر مقدونی را مدتها سرگردا ن

نگهداشت‌وقشون فاتح‌عرب‌رامکرزا درجنگهای کابلستان ازبین‌برد.چنگیزخان‌هم‌مجبور شدکه برای رهائی‌قوای خودازچنین جنگها،درخط پیشرفت خودزنده جائی‌درعقب‌خویش نگذارد. اینك‌اردوی انگلیس‌باچنین‌مردم وچنین‌جنگهائی دچار شده‌بودند وشکست‌شان قطعی بود . عده‌ئی از مورخین استعماری چنین استنتاج میکنند که تخلیه افغانستان از طرف انگلیس از جهتی بودکه اشغال افغانستان باقوت عسکر بمصارف این‌اشغال نمی‌ارزید . درحالیکه واقعیت برعکس این ادعا میباشد. زیرا هرباریکه قوت انگلیس داخل افغانستان شده است تنها وقتی پیشرفت کرده است که طرف آن دولت‌های افغانستان قرارداشته‌است،ولی‌زمانیکه مردم‌افغانستان‌قیام‌کرده وبمبارزه‌علیه‌آن‌پرداخته است ، قوای انگلیس شکست خورده ومجبور به تخلیه کشور شده است. و قتیکه مردم یك کشور بمبارزه مسلح قیام کنند قدرت هیچ کشور استعماری نمیتواند آنرا سرکوب کند.

در هرحال بعداز تسلیم شدن امیردوست محمدخان بدشمن درنوامبر ١٨٤٠ بتدریج این خبر در افغانستان منتشر گردید. درسه ماه اول سال ١٨٤١ مردم در هرشهر وقریهٔ آمادگی یك قیام عمومی میگرفتند وهمه منتظر گذشت زمستان شدید بودند . البته حملات پراگنده ومتفرق مردم در هرکنج وکناری دوام داشت . دراپریل این سال غلجائی های قلات برهبری گل محمدخان جلو تفتیش نظامی مستر لیچ نماینده سیاسی انگلیس قندهار راگرفتند. گرچه عسکر انگلیسی قلات باقوت توپ یك قلعهٔ مورد تفتیش را اشغال نمودند وجنرال نات یك‌کندك سواره وچهار توپ بغرض سرکوبی اعزام کرد. درماه می‌جنگ مردم وانگلیس آغاز شد . قوم‌گل محمدخان گرچه باشمشیر بالای توپخانه دشمن ریخت ولی تلفات بسیار داد. درعوض، مردم برهبری محمد اخترخان علیزائی در قند هار درماه جون قیام کرده وجنگهای متعددی باقشون انگلیس نمودند . راولنسن معاون خودرا بلبت راظاهرا برای مذاکره صلح وباطنا برای تولید نفاق در بین مجاهدین فرستاد . مکناتن از کابل براولنسن نوشت که اختر خان دستگیر و بدار زده شود . وزیر یار محمد خان از هرات برهبران ابدالی نوشت که از اختر خان پشتیبانی شود وهم وعده داد که خودش باقشونی بکمك خواهد رسید . انگلیسها در مصالحه بااختر خان تعجیل نمودند واخترخان برای تجدید قوا به‌گرشك رفت .

دو کندك عسکر ویك توپخانه انگلیسی برای‌ریشه کن کردن مقاومت مردم از قندهار به گرشك سوق گردید ملا ها و علمای مذهبی از قدیفه خود پرچمهای جهاد افراشتند. دراین پرچمها این عبارت نوشته شده بود : «خدابرای‌ماکافیست .» محمد اکرم خان‌یکی از رهبران مردم بایکهزار دوصد عسکر داوطلب وچهارتوپ کوچك به اردوی ملی پیوست . جنگ بادشمن درساحل هلمند بعمل آمد. انگلیسها قشون تازه دمی زیر پرچم شهزاده صفدر جنگ سوق نمودند وبالاخره با زور توپهای بزرگ قشون ملی راعقب راندند . محمد اکرم خان برای تهیه‌مجدد به‌دهراوودرفت. جنرال نات باسپاه قوی وتوپخانه ١٨پونده شخصا از قندهار به دهراوود کشید ومحل رهایش اکرم خان راکشف واورا دستگیر ودر شهر قندهار در دهن توپ

....

بست . بعدهازن این‌مرد برقـع برافگند وبراسپ شوهر سوار شد وپرچم مبارز ه برافراشت ودربرابر قشون انگلیس پیش آمد. نات یکعده خانهای تسلیم شد ه را محبوسا بواسطه عسکر بکابل فرستاد وخود به‌قندهار برگشت. امامردم غـزنـی برخاستند ودرماه جـولائی راه قند هار راببستند .همینکه لفتننت گرا فورد بـا محبوسین قندهار برسید، مردم هجوم نموده وخودش وقوایش را معدو م کرده و محبوسین رارها کردند. درماه اگست مردم غزنی بازبریك تولی عسکر ا نگلیسی قندهار که عازم کابل بودند، حمله کرده وآنانرا باکپتان ودبرن ازبین بردند .

راولنسن دا نشمند انگلیسي درقند هار یکصد هزار روپیه بین خـانـهـای پوپلزائی بخش نمود تابتواند عشیرهٔ پوپلزائي را برضد بارکزائي به‌جنگ اندازد. ولی این افساد بجائی نرسید ومبارزین هردوگروه برضد دشمن خارجي با هم متحدشدند. مرزا احمدخان رهبری قوای ملي را دردست داشت، عطامحمد خان رهبر ابدالي ها و صمدخان ومیرعلم خان رهبر مجاهدین غلجائی بودند. البته بعد ها انگلیس سعـی بسیار کرد تاقوای عطامحمد خان را درجنگ ارغنداب بشکست . معـهـذا انگلیسهای قندهار نتوانستند حسب امر مکناتن قوای امدادی بکابل بفر ستند زیرا مردم راه‌های بین قندهار وقلات ومقر وغزنه رامسدود کرده بودند. چنانیکه قوای اعزامی جنرال‌نات بکابل نتوانست از این راها عبور کند وبعد ازتحمل تلفات بسیار واپس به‌قندها ر گریخت. همچنین در زمیندا ورمجددا مردم قیام کرده وقشون اعزامی انگلیس را مغلوب کردند. مردم نواحي شهر قندهار باری در شهر حمله کرده انگلیسها را درهم کوفتند و قسما توپ واسلحه اغتنام نمودند. حتی تاج‌محمدخان الکوزائی وقلندرخان کاکری در دهن دروازه هرات قندهار یکنفر انگلیس را سر بریدند . انگلیسها قلندر خان را دستگیر ودر چوك شهر او را از حلق آویختند . درفوشنج نیز مردم برقشون انگلیسی حمله کرده وچند صد نفر را کشتـه و خـز ا نـه شا نـر ا بـه یغـما برد ند .

مردم غزنی از جولائی ۱۸٤۱ بقیام آغاز کرده بودند وخط موا صلهٔ کابل ــ قندهار را ازبین بردند. این ها چنانیکه دونفر افسر ودوقطعه عسکرانگلیسی را که از قندهار بکابل میرفتند معدوم کرده بودند، درماه نوامبر ــ مصادف باقیام کابل ــ از جابر خاستند وقشون دشمن را درشهر غزنی محاصره کردند . ازپیشروان این قیام ملك محمدخان ، سلطان خان وتاج محمدخان بودند البته این قیام کنند گا ن توپ نداشتند وجباخانه شان بسیار کم بود، لهـذا شهر غزنی که بانوپخانه قو ی انگلیسی مستحکم بود، بیشتر از پنج ماه در برابر مبارزین ملی مقاومت نمود. در خواست توپ وباروت از طرف مبارزین غزنی ازنایب امین الله خان لوگری ، بی جواب ماند، زیرا کابل خود مصروف مبارزه بزرگی با انگلیس بود. تااینکه درجنوری ۱۸٤۲ سردار شمس الدین خان ازطرف کابل به‌امدد غزنی رسید وکلنل پالمر باخزانه وجباخانه وقشون خود در ٦مار چ ازشهر خارج وبطرف کابل حرکت کرد. امامبارزین غزنه نگـذاشتند وبادشمن در آویختند .قشون دشمن بزودی درهم‌شکست ونابود شد ویکعده هم اسیر گردید. تـاریخ نوای معارك در این مـورد چنین‌نوشت:

«چند نفر از فوج مذکور (انگلیس)زنده اسیر ودستگیر نموده آوردند که‌ازآن

کار مزدوری میگرفتند ، وآنچه کهرساله دار وجمعدار (خورد ضابطان) در فوج انگلیس بود این چنین هوا پیداکرده بودند که ازبس غرور وتکبر باکسی همکلا م نمیشد ند بلکه جواب نمیدادند ،آنها انبار اسپان غازیان خراسان (افغانستان)برسر افتخار خود میکشید ند وجارو ب اصطبل مینمودند »

به این ترتیب دوفوج پیاده وچهار تول سواره انگلیس باتمام تجهیزات وقور خانه خود درغزنی معدوم شدند ویك قسمت از فسران شان دوباره دربالا حصارغزنی گریختند تسلیم شدند وزنده ماندند .

در دسمبر سال ۱۸٤۱ مردم قریه زاوه نزدیك گردیز قیام کردند وبرجها ی ششگانه قلعه بزرگ زاوه رابشکل استحکام جنگی درآوردند . مکناتن به عجلـه سهکندك پیاده ویك رساله بایك توپخانه ۹پونده بقیادت افسرانی چوناو لیو ر ، ابوتس ، آربورتن واندرسن در زاوه سوق ویك قطعه سنگر کن-وسرنگ‌پران ضمیمه این مفرزه نمود . قشون دشمن اتصا لا زیر آتش منظم ٦ برج جنگی قرار گرفت .این جنگها تااواسط ماه اکتوبر طول کشید بدون آنکه دشمن مو فقیت محکمی بدست آورده باشد.بالاخره انگلیسها فیصله کردند کهباچنین مقاومت در زاوه ، دست‌زدن درآ نجا بمثابهٔ دست زدن درخانه زنبور است. پس ازکابل امرمراجعت بمفرزه زاوه دادهشد. این قشون کوفته شده باتوپهای شکست وریخت دیده خود در ۱۷ اکتوبر وا پس بکابل رسیدند.

دراکتوبر همین سال قیام مردم کوهستان وغلجائی ازکوهستان وتیزین تـا بتخاك تمام ساحه رابشکل مجمری از آتش در آورد وارتبا ط د شمن از کابل با جلال آباد منقطع گردید .. در راس این قیام بزرگ میر مسجدی خان مشهور قرار دا شت . پیشروان غلجائی گلو گبا های د. ر ه خورد کابلرا مستحکم ساختند . در ۹اکتوبر یك کندك انگلیس بقیادت لفتننتدنی از کابل بطرف بتخاك حرکت کرد .در ۱۲ اکتوبر دوکندك دیگر با توپخانه با قوماندانی جنرال سیل بقصد خورد کابل عزیمت نمود . جنرال هدایت داشت که در طی طریق خود ،مردم نزدیك نجراورا بر ضد مبارزین نجراو تحریك و به جنگ داخلی وادار سازد . قشون دشمن در دره خورد کابل فقط از طرف٦۰ نفر مبارز افغانی زیر آتش قرارگرفتند و٤۸ نفر کشته و ۱۹ نفر زخمي دادند . جنرال سیل و کپتان ینگ‌هیزبند و لفتننت اوکس جزء این زخمیان بودند . انگلیسهای کابل آنقدر پریشان شده بودند که در ۱۳ اکتوبر یکدسته عسکر دیگر با دوارابه توپ بکمك عسکر بتخاك فرستادند. در ۱۸ـ اکتوبر چهارصد نفرمبارز ملی درمعسکر انگلیسی خورد کابل شباخونیزدندو تلفاتي سخت بردشمن واردکردند. در۱۹ـ اکتوبر ملازمین افغانی شهشجاع که محافظت کپتان تریور را بعهده داشتند ، ۱۹۰ شتر حمل و نقل عسکری انگلیس را رگ‌گشادند و خود فرار کردند .

در۲٤ اکتوبر حملات مبارزین در تیزین شروع شد . انگلیسها کشته وزخمی در میدان گذاشته وفرارکردند. ۱۹۰ شتر وخزانه وجباخانه کندك شماره سیـزد هـم بدست مجاهدین افتاد . جنرال سیل از این نوع جنگهای دماره که مخصوص‌افغانها بوده و جنگ میدان را فرصت نمیداد ، بستوه آمد و عزم مذاکره و مصالحه نمود.. مکریگر نماینده سیاسی انگلیس به این غرض در قرار گاه مبارزین رفت و تنها یك سوار با خود برد . نماینده‌گان‌مجاهدین هفتصد نفر بودند که از طرف جنگ جویان غلجائی و لغمانی و تگاوی وکوهستانی حرف میزدند . اینها پیشنهادات مکریگررا که مبنی بر مواعید و تادیه‌پول و غیره بود شنیدند ، اما آن ونی‌نگفتند و دادن جواب را

بروز دیگر محول نمودند. افغانها باطول دادن مذاکرات دشمن را اغفال میکردند وجنگ های گوریلائی را دوام میدادند . انگلیسها از خورد کابل تا تیزین و محل «سه بابا» اتصالا شب وروز موردحمله قرار گرفته ومرد ومال ووسایل حمل ونقل خود را از دست دادهمیرفتند. جنرال سیل ده هزار کلدار نقد پرداخت و چهلهزار کلدار دیگر وعده داد ، معهذا از حملات پیاپی نجات نیافت و بازحمت زیاد در بین دولی قطع منازل مینمود . از این بعدپوسته انگلیس بین کابل و پشاور بسیارکم وبراه‌های مخفی میرفت وبالاخره آنهم قطع شد .

درشب ۱۳ اکتوبر برای بار اول شباخونی در کابل در جوار قشله انگلیسی سیاه سنگ بوقوع پیوست . افسران گزمه انگلیسی چون مسترمین و داکتر متکاف و غیره در نهایت سراسیمه‌گی تاداخل قشله فرار کردند . در حالیکه قشون انگلیس بین جگدلك وسرخ‌آب مورد حمله یکدسته چهارصدنفری مبارزین قرار گرفته و ۹۰ نفر عسکر وافسر و هفتاد اشتر از دست داده بودند . بدین ترتیب در طی ماه های سال ۱۸٤۱ انگلیسها در نقاط مختلفه افغانستان چون زمینداور ، گرشك ، قندهار ، فوشنج، قلات، غزنی ، کوهدامن ، کوهستان ، زرمت ، خورد کابل، تیزین و خیبر مورد حملات مردم مبارز افغانستان قرار داشتند . ولی همه این ضربات پراگنده و متفرق مردم بر سردشمن خارجی ، فقط مقدمه یك انقلاب عمومی بود که اولین شعله آن در آغاز ماه نوامبر ۱۸٤۱ درپایتخت کابل سرکشید .

۱۷ رمضان ۱۲۵۷ (۲ نوامبر ۱۸٤۱) :

روز ۲ نوامبر در تاریخ افغانستان و هندوستان یکروز عمده است . این‌روزیست که یك امپراتوری بزرگ اروپائی از مردم یك کشور آسیائی برای همیشه شکست میخورد . از مشخصات این روز در افغانستان تبارز روحیه وحدت ملی در برابر تجاوز بیگانه‌است . صفوف مردم بدون امتیاز نژاد و زبان و مذهب و منطقه تحکیم شده بود . البته از جمله هزاران مبارز ملی (یا قهرمانان گمنام تاریخ) اشخاص معدودی در ردیف رهبران انقلاب در تاریخ کشور نام برده میشود . معهذا از این نامهای معدود روحیه اصلی ملت افغانستان تجلی میکند . مثلا در کابل اشخاص ذیل در تدویر چرخ انقلاب جان نثاری میکردند :

امین‌الله‌خان(نایب لوگری) ، سکندر خان بامیزائی ، امام ویردی‌ازبك ، ملا احمد برنج فروش ، اکبر خوابگاهی ، آغا حسین قزلباش، احمد میراخور ، حاجی بختیار ، میرزا بهاء الدین خان، بچۀ خواجه میر کهدامنی ، بچۀ میرداد هوتکی، حاجی‌علی‌کابلی، حسین‌کاکه ، خضرخان کوتوال ، بچه‌بخش‌خان، خان‌گل‌خان‌تره‌خیلی، خان محمد خا ن ، خان شیرین خان جوان شیر ، دوست محمد خان غلجائی ، دلاور خان شاه‌اغاسی، درویش خان، سیدال خان الکوزائی ، سلطان خان نجراوی ، شمس الدین خان(سردار) شجاع الدوله (سردار) ، صوفی خان بابانی ، صمد خان، عبدالرحمن عثمانلو ، عبدالغفور خان ، عبدالرحیم خان محتسب ، عبدالرسول خان ، عبدالعزیز سلیمانخیل ، عبدالغیاث خان (سردار)، عبدالحکیم خان (سردار)، عبدالسلام خان پوپلزائی ، عبدالخالق خان ، علی محمد خان ناظر ، غلام محی الدین خان ، غلام محمد خان ، غلام‌احمد خان ، گل محمد خان ، میرمحبوب‌کابلی، میر جنید کابلی ، میرزا امین خان، میر آفتاب عاشقان عارفانی ، میر معصوم معروف به میر حاجی(بن میرواعظ روحانی معروف کابل) ، میر درویش بن میرواعظ ، میرسید ، میر غلام قار ، میرمسجدی خان کوهستانی ، میرافضل میراسلم ، محمد عطا ، محمد نصیر ، محمد خان ، میر احمد ، محمدزمانخان (نواب) محمدعثمان خا ن(سردار)، محمد اکبر خان (شهزاده)، محمد شاه خان غلجائی ، ملامومن غلجائی ، محمدایاز ، محمد ناصر، محمد حسین عرض بیگی ، محمودخان‌بیات، محمد هاشم کاه فروش ، ولی محمد میراخور و نور محمد خان .

همچنین از مبارزین فداکار در ولایات قندهار ، قلات، غزنه ، پاکتیا وننگرهار اشخاص ذیل نامبرده شده‌اند :

میرزا احمد قندهاری ، اختر خان علیزائی ، تاج محمد الکوزائی ، قلندر کاکری ، محمد صادق قندهاری ، لملی خان زمینداوری ، عطا محمد خان قندهاری ، محمد اکرم خان قندهاری وخانم او ، محمد خان غلجائی ، گل محمد غلجائی ، میرعلم غلجائی عبدالرحمن غلجائی ، سلطان محمد خان غلجائی ، ملك محمد خان غزنوی ، سلطان خان غزنوی تاج محمد خان غزنوی ، مهتر موسی خان غلجائی، سید هاشم کنری ، سعادت خان لعل پوری، عزیز خان غلجائی، محمد علم خان ارکزائی ، محمد شریف خان غلجائی ونواز خان غلجائی .

این مردم که نماینده‌گان حقیقی توده های افغانستان بودند ، در هر جا رهبری قوتهای مبارز ملی را در برابر قوای خارجی بعهده داشتند ولی هنوز در تحت یك اداره نظامی وسیاسی متمرکز قرار نگرفته بودند ، لهذا بشکل دسته های پراگنده با دشمن قوی و متمرکز میجنگیدند . در مرحله اول همین عدم تمرکز مبارزین ملی بود که سبب طول سیطره انگلیس در قسمتی از افغانستان گردید . مگر بزودی مردم به این نقیصه پی برده و نماینده‌گان شان در کابل در صدد تمرکز اداره و قوای ملی برآمدند. نایب امین الله خان لوگری باسایر رهبران جهاد در اول نوامبر ۱۸۴۱ برای بار اول درمحله نزدیك عاشقان وعارفان (کوچهٔ باغ نواب موجوده) باعبدالله اچکزائی جمع شده و طرح انقلاب عمومی را ریختند . تا این وقت مبارزین پراگنده یك قسمت کار را انجام داده و مقدمات چنین اجتماعی را فراهم کرده بودند . مثلا اینها مناشیری در افغانستان باامضای جعلی شه شجاع منتشر ساخته و بنام اولی لامر «شاه» ملت را بقیام عمومی و طرد دشمن خارجی دعوت کرده بودند . همچنان اینها مکتوبی بدون امضا به مکناتن فرستاده و نوشتند که : اگر بار دیگر تراسواره در تفرج ببینیم ما سوگند برداشته‌ایم که ترا خواهیم کشت . این نامه ترس نهانی در نفس سرکرده گان انگلیسی تولید نمود ، واو لیدی سیل نوشت که مکناتن نترسید . همچنین این مبارزین برای برانگیختن اعیان و متنفذین قوم که هنوز در دستگاه حاکمه بسته‌گی داشتند ، شبنامهائی نوشته و در دل شب بالای دروازه منزل ایشان نصب نمودند. در این شبنامه ها گفته شده بود که : تمام اعیان متنفذ بحکم انگلیس و فرمان شاه بزودی در هندوستان تبعید و از ملك و مال و اول و عیال محروم خواهند گردید . از دیگر طرف شاه را کتباً اخطار دادند که : اگر شاه در طرد دشمن دین و وطن با ملت خود نه پیوندد ، ما عهد کرده‌ایم که او را زنده نخواهیم گذاشت .

در مجلس شب اول نوامبر ۱۸۴۱ رهبران انقلاب ، نقشه جنگ وطرد دشمن تصویب شد . در همین شب وظایف رهبران بزرگ معیین گردید و نقاط هجوم مشخص شد . مجلس برای تمرکز اداره یکنفر برادر زاده امیر دوست محمد خان را (سردار محمد زمان خان) باعنوان «نواب» بحیث رئیس تعیین کردند و نیابت او را باعنوان «نایب» به امین الله خان لوگری دادند . نایب ده هزار عسکر مجاهد ازمردم لوگر زیر فرمان خود داشت . همینکه جنگ با دشمن آغاز و قضایای نظامی متراکم گردید . چون اجتماع تمام رهبران انقلاب هر روز و یا هر شب ممکن نبود ، لهذا برای اداره جنگ و صلح یك مجلس شورای دوازده نفری تشکیل گردید که مرکز آن در یکی از کوچه های شوربازار بود. این شورای تاریخی توانست که هزار هانفر مجاهد داو طلب ملی را تحت نظم در آورد و آذوقه رسانی و باروت سازی را تنظیم کند ، طوریکه کاروانهای ذغال از اطراف برای تهیه باروت رسیدن گرفت . متخصص نقب زنی برای پراندن برج جنگی بالاحصار از پنجشیر احضار گردید. مستخدمین وطنی حکومت وانگلیسها موظف بخبر رسانی از اردوی دشمن شد . مکاتبات انگلیسهای بالاحصار

و قشله یکی پی دیگری از راه ها گرفته شده و توسط افغانهائی که قبلا در هندوستان زبان انگلیسی فراگرفته‌بودند، ترجمه گردید. مخابرات باولایات تحت اشغال و قیام کننده‌گان ملی توسط قاصدها جاری شد . مخبرین وطنی حکومت و انگلیسها واداشته شدند که بنفع انقلابیون اخبار جعلی به شاه و انگلیسها بدهند . توسط روحانیون در مساجد دهات تبلیغ‌برای قیام جهاد بعمل آمد . همچنین دسته های داوطلب‌مجاهد در قطعات سواره و پیاده‌منقسم و هر یك تحت‌امر قوماندان معینی گذاشته‌شد.جنگهای شبانه وروزانه بهر قوماندان و دسته او تقسیم گردید . تمام راه های ورود غله و علوفه دراردوی انگلیس بسته‌شد .به‌اینصورت بود که انگلیسها سراسیمه شده وبا آن هوش و تجاربیکه داشتند مثل مرغی بدام افتادند .

هیجان مردم کابل بجائی رسیده‌بودکه‌زنان کابل نان در تاوه و تنور پخته وبر سر گذاشته در اردوی ملی میرسانیدند . یکنفر سلمانی و یکنفر آهنگر از دکان برخاستند و در حمام نزدیك شوربازار در غرب خندق بالاحصار سنگر گرفتند و میله تفنگ های دراز خود را از کلکین حمام رو به دروازه تخته پل شهربالا حصاربیرون کشیدند . دیگر انگلیس از این‌دروازه‌سربه‌سلامت نمیبرد .بالاخره توپخانه‌انگلیس‌از بالاحصار متوجه حمام گردید ولی هدف او دور از حمام متوجه دو کلاهی بود که‌آهنگر وسلمانی برزبر چوبی افراشته ودشمن راگول میزدند .

اعضای شورای انقلابی همینکه احساس کردند درمجلس دست راست معتدلی چون نواب محمد زمان خان (رئیس) ، سردار محمد عثمان خان و خان شرین خان جوانشیر (اعضای مجلس)وجود دارندو روش معتدل و نرمتری در برابر انگلیس می خواهند ، بیشتر به نایب امین الله خان و عبدالله خان و غیره تکیه کردند . در هر حال مجلس اول‌نوامبرفیصله کردکه‌ازفردا صبح دوم نوامبر (۱۷ رمضان ۱۲۵۷ قمری) قیام عمومی علیه دشمن آغاز کند . اینست که در طلیعهٔ بامداد میر حاجی‌درپل خشتی وسایر ملاها درمساجد جهاد را اعلان کردند، دکانها درسرتاسر کابل بسته شد و موج پیاده وسواره با ٦ ارابه توپ‌بحرکت افتاد. در حالیکه انگلیسهاگمان نمیکردند که در زیر چشم و مراقبت ایشان چنین‌قوائی در شهر کابل موجود و مخفی‌خواهدبود.

سیلاب مبارزین‌در قدم اول متوجه رهایشگاه الکساندربرنس ـ در محل‌خرابات موجوده ـ گردید. عساکر محافظ انگلیسی آتش گشادند ،اولین مجاهد که‌درزیر باران گلوله داخل سرای برنس شد یکنفر مرد «کاه‌فروش» کابلی بنام هاشم بود و اولین مردیکه به‌عمارت برنس درآمد خضر خان کوتوال وناظر علی محمد بودند . سکندرخان مشهور و نایب امین‌الله خان‌و عبدالله خان اچکزائی در صف اول سپاه ملی قرار داشتند. برنس که خضر خان وعلی محمد خان را بدید بادستمال چشمان خود ببست وساعتی پستر سرش درچوك کابل آویخته بود. چارلس برادرش نیز کشته وبرادفوت زخمی افتاد . موهن لال جاسوس از سوراخ دیوار فرار کرد واسیر و محکوم به اعدام‌شد ، ولی او ازترس کلمه اسلام خواند و نواب محمد زمان خان او را بخان شرین خان سپرد . منازل‌انگلیسها در شهر کابل آتش زده شد و مکناتن در زیرسایه دود مثل برق ازشهر به‌قشله بی‌مهرو فرار کرد. از بالاحصار بسرعت یك کند ك انگلیسی بقیادت جنرال کمپبل انگلیسی ـ اورا انگلیسها بازوی‌شاه‌میخواندندـسوق شد. هنگام عبور این عسکر ا زبازار و کوچه ها زنان‌کابل از بالای‌بامها سنگ‌وخشت وآب جوش بر سر آنان میریختند و دیوار های سنجی را بالای شان میغلتاندند . همینکه عسکر خاك آلود بامردان جنگ جوی مقابل شد ، چون ساحه جنگ تنگ بود، آلات ناریه از کار فروماند و سیلاوه های‌سنگین مجاهدین بدرخشیدن آغاز کرد . در چنین جنگ‌دست و گریبان دردمی هفتصد عسکر انگلیسی مثل گوسفند مذبوح در روی زمین افتاد. جنرال کمپبل اسیر گردید ودم‌بدم کلمه اسلام برزبان میراند تا

او را از کشتن معاف داشتند.
شه‌شجاع پسرخود تیمور رابرای اسکات مردم از بالاحصار بشهر فرستاد ، ولی همینکه‌اوقوای‌مردم را بدید فوراً زبان برگشادو مردم را به قلع و قمع دشمن دعوت نم... وبدینصورت از مخاطره نجات یافت . انگلیسها از زیر بالا حصار شهرکابل را به ... پ بستند . در چنین‌وقتی‌مجاهدین‌تفنگدار کوهستانی و کوهدامنی بمدد رسیدند و خزانه انگلیس با یك تولی محافظ آن از بین رفت . وقتیکه آتش انقلاب فروزان شد تمام عمله و فعله افغانی شاه شجاع در بار را ترك کرده بشهریان کابل‌پیوستند . بعد ها ۷۵۰ زن منازل خودرا دربالاحصار ترك کرده و بشهر کابل کشیدند . ملازمین وطنی انگلیسها هم‌خدمات خودرا فرو گذاشتند و آنهائیکه باقیماندند به خدمات‌محوله ملی پرداختند ، چنانیکه این نوع مستخدمین در داخل قشله شبها منزل شخصی‌مکناتن را نظارت مینمودند . حتی یکنفر منشی کپتان جانسن شبی دستگیر شد که با دو نفر سواره ناشناس مصروف تخریب استحکامات نظامی بودند . استوارت نماینده جنرال الفنستن که از قشله به بالاحصار حامل پیغام بود ، در داخل بالا حصارازضرب دشنه یك جوان سه زخم‌برداشت ،ولارنس که سواره میگذشت مورد حمله یك جوان دیگر قرار گرفت و فرار کرد .
بریگید یرشلتن که باسپاهی در قشله سیاه سنگ قرار داشت ، با قسمتی از قشون خود به بالا حصار وبقیه قشون او به قشله بی مهرو فرار نمودند . قوای انگلیسی مقیم خوردکابل همینکه از انقلاب شنیدند ، بیدرنگ به قشله بی مهر و پناه آوردند . دروازه های تمام قلاع جنگی و ذخائر انگلیسی بسته و برج‌و بارو هابشکل استحکام در آورده شد . قشله بزرگ بی مهر و بواسطه سیزده توپ ۹ پونده و پنج انچ‌کلیبر و هاوتزر های ۱۲ــ۱۸ پونده وضع دفاعی اختیار کرد .انگلیسهای بالاحصار فوراً بنام شاه اعلانی صادر کردند که اگر تا فردا قیام کابل متوقف نگردد ، تمام‌شهر بواسطه بمهای آتش زا مشتعل خواهد شد . مردم در جواب این اعلان ،بالاحصار رازیر آتش توپهای خود قرار دادند و قشون امدادی انگلیس‌رادر دهن شوربازار-معدوم‌کرده وتوپخانه آنها را متصرف شدند . در طول شب آتش مجاهدین گاه در بالا حصار و گاه بجانب قلاع‌جنگی دوام داشت . انگلیسها بالای دیوار های قشله بی مهر و توپ های متعددی کشیدند ، و از این‌بعدافسران‌برتانوی تمام شبها را بیدار میماندند .
روز سوم نوامبر قشون ملی متوجه قلعه های جنگی و ذخایر آذوقه و جباخانه انگلیس گردیدند . قلعه چهار باغ و قلعه نشان خان بمجرد حمله مجاهدین‌سقوط کرد ونظامیان محافظ همه ازتیغ گذشتند ، امااقسران انگلیسی قبلا بازن‌وفرزند خود بقشله‌عمومی فرار کرده بودند . دسته دیگر مجاهدین با پرچم سبز در دروازه عقبی بالا حصار مشغول جنگ شدند ، درحالیکه توپهای ثقیل بالاحصار اتصالاآتش‌مینمود. تا اینوقف جنگ جویان کوهدامنی‌و کوهستانی ، غلجائی و لوگری میدانی ووردکی و غیره در شهر کابل ریخته بودند . در چهارم نوامبر مجاهدین قلعه محمود خان‌سیلو ی انگلیس را که تقریباً یکهزار خروار جووجواری و به‌قیمت چهار صدهزار کلدارذخائر داشت ،مورد حمله قرار داده و در نصف شب مسخر کردند . قطعه امدادی انگلیس کوفته شد و حملات قوای انگلیس‌ازدوازه لاهوری و قلعه شریف خان و قلعه‌باغشاه، با تحمیل سنگین تلفات افسر و عسکر انگلیسی ، عقب زده شد . در طی همین‌جنگها بود که کپتان میکنزی هنگام فرار بازنی‌روبرو شد که طفل خود را در آغوش داشت‌و همینکه دشمن را بدید فرزندش رابکناری‌گذاشت‌وراه فرار میکنزی‌راببست ،میکنزی شمشیر افسری خودش را به سر زن حواله کرد ، اما قبل از آنکه شمشیر به هدف رسد خود کپتان مورد اصابت‌گله قرار گرفت ومجروح در افتاد .
تا هفتم نوامبر قوای دشمن تنها درداخل بالاحصار و داخل قشله بزرگ بی

مهر و متحصن ماند و بس ، زیرا قلعه جعفر خان و سایر قلاع کابل به استثنای قلعه ریکاباشي و قلعه ذوالفقار همه در دست قشون ملي افتاده بود ، اینست که سپهسالار اردوی انگلیس تخلیه کابل و عقب نشیني به جلال آباد را پیشنهاد کرد ، ولی مکناتن نپذیرفت و افسران بزرگ به تخلیه قشله و پناه بردن به بالاحصار تا اختتام زمستان و رسیدن‌سپاه امدادی از هندوستان رأی دادند . ولی اکثریت گفتند که قشون‌انگلیس درسه صد قدمي قشله محفوظ نیست ،چگونه میتواندبا هفتصد نفر مجروح تابالاحصار برسد ،خصوصاً که ملیون پل دریای کابل را نیز منهدم و ارتباط قشله و بالاحصار را گسسته بودند . مکناتن که از قندهار و غزنه و جلال آباد و هند استمداد کرده بود ، در حالت انتظاربسرمیبردوهم بیشتر باخدعه و توطئه های سیاسی انگلیسی اعتماد میکرد.لهذا در عوض مذاکره مستقیم و یا اقدامات روشن نظامی ، به اعمال خفیه جاسوسي و تولید نفاق و خصومت های داخلي در افغانستان دست زد . چنانیکه جان کنولي‌در روز دوم انقلاب(۳نوامبر) از بالاحصار به موهن لال اسیر مخیفانه نوشت که :«با خان شرین خان جوان شیر و نایب محمد شریف خان مذاکره کن که برضدشورشیان‌با ما همکار شود و در عوض به خان شرین‌خان وعده صد هزار روپیه بده ، بشرطیکه از کشتن و اسیر کردن شورشیان‌مضایقه نکند . به‌آنان بفهمان که‌اگر «سنیان» (!) قدرت را بدست گیرند ، مساکن شما را تاراج‌خواهند کرد .به سرداران بگوی که‌برای مذاکره نمایندگان معتمدخود را بفرستند . بکوش که بین‌شورشیان‌نفاق پیدا شده و توسعه بیابد (!)من در برابر سر هر سردار شورشي ده هزار روپیه وعده میدهم.»

وقتیکه خان شرین جوان شیر این پیشنهاد خائنانه کنولي را نپذیرفت ، کنولي باز در ۱۱ نوامبر به موهن‌لال چنین نوشت : «اگر خان شرین خان بخدمت مایل‌نیست، باسرداران دیگر تماس بگیر . بحاجي علي بگوی که‌.در مقابل هر سر(از رهبران انقلاب) از۱۰ تا۱۵ هزارروپیه میدهم.» مکناتن به‌فعالیت کنولي اکتفا نکرد و خودش در۲۰ دسمبر به موهن لال چنین نوشت :«توبه غلجائي ها و خان شرین خان بگوی که اگر آنها طرفدار شاه وما شده ویکصد خروار غله برای ما بفرستند، من بخوشي سند نیم ملیون روپیه به آنها میدهم.» البته غلجائي ها و خان‌شرین خان‌وسایر مردم‌باهمت علي‌الرغم انتظار انگلیسها چنین پیشنهادات را رد کردند . و حتي غلجائي های نادار گفتند که «ما عهدبسته‌ایم که شما را از افغانستان خارج نمائیم، لهذابرای مذاکره‌هم باشما حاضر نیستیم.» این‌بار انگلیسها دانستند که بر عکس ضرب المثل‌انگلیسی تمام انسانها خوکي نیستند که طلا بخورند مگریك عده که اصلا انسان نیستند . چنانیکه انگلیس در نتیجه تمام اغوای خود از بین هزاران افغان فقط چند نفری یافتند که توانستند بارشوت و پول ، بواسطه آنها قهرمانان ملي را از پا در آورند ، از قبیل عبدالعزیزکه در میدان جنگ مشهور بیماهرو عبدالله خان اچکزائي را از پشت سرو ازبین سپاه ملي به‌گله زد. یا محمدالله که میر مسجدی خان را در بستر بیماری مسموم نمود. یا پاینده کاکری که وزیر اکبر خان رادرجلال آباد به‌گله‌زد. ویاسعیدمحمد خان پغماني ملقب بر جانفشان خان وتاج محمدخان بامیزائي نواسه مختار الدوله و نایب محمدشریف خان که بنام شه شجاع پادشاه ا فغانستان ، از همراهان انگلیسي اوحمایت و پشتیباني نمودند . در نتیجه چنین فعالیت های تخریبي بودکه لیدی سیل نوشت : «استوارت اظهار نمود که بعد از کشیده شدن اردوی‌انگلیس از افغانستان ،بدون تردیدخون ریزی‌های مدهشي دراین مملکت بوقوع‌خواهدرسید.» البته این روش انگلیسي دیگر صحنه جنگي مردانه رابه صحنه دزدی و ترورمبدل و بدنام ساخت .

معهذا سپاه انگلیسي در کابل مثل گرگي در قفس افتاده‌و از امداد غزنه وقندهار

وجلال آباد و هندوستان نا امید شد . زیرا قوای انگلیس درچهار یکارمعدوم ، درغزنه محصور ودسته جات امدادی قندهار و پشاور در قلات و خیبر تباه ، و قشون جلال‌آباد از تحمل ضربات غلجائی های‌عرض‌راه کابل ـجلال آبادو قوای بختیارخان عاجز و ناتوان شده‌بود. پس انگلیسهای کابل برای رهائی خود از مهلکه دست بتعرض‌بغرض تسخیر قریه و قلعه بیماهرو (مخزن غله انگلیس)زدند . این قلعه فقط از طرف ۵۰نفر کوهستانی دفاع میشد . معهـذا انگلیسها باتحمل تلفات از تسخیر قلعه عاجز آمدند. در عوض‌میر مسجدی خان بایکهزار نفر در رسید و قریه بیماهرو راباششهزار سپر آردانگلیس‌متصرف شد . انگلیسهابریگیدیر شلتن راازبالاحصاربکمک قشله‌خواستند وامرآتش باری توپهای ۹ـ۱۸ پونده بالاحصار را بشهر کابل دادند. تاشهر باکارخانه های باروت سـازی خود ازبین رود. این آتشباری هرشب ازساعت ۸ تا۱۱ دوام‌میکرد. یکی از هدفهای مهم‌توپخانه انگلیس در شهر کابل منزل نایب امین الله خان لوگری بود ،در حالیکه‌نایب قبلا خانه را ترک کرده بود و تنها اسپان او از بین رفتند . در۹ نوامبر قشون ملی برزبر تپهٔ بیماهرو ـ که برقشله انگلیس حاکمیت داشت ـ برآمد. مکناتن‌وسپهدار امر سوق عسکر بغرض راندن مبارزین از تپه بیماهرو صادر کرد ، ولی افسر و عسکر انگلیس اطاعت نکرده و قضیه عقب‌نشینی به جلال آباد را پیش کشیدند . در ۱۰نوامبر ملیون تپه های سیاه سنگ را اشغال کردند و انگلیسها به فـوریت توپهـای عقبی قشله را بدرون قشلـه کشیدند . سپاه ملـی از ایـن بعد تمام قلعه های اطراف دورونزدیك قشله انگلیس را بادسته جات تفنگدار مستحکم نمودند .قشون دشمن یکبار دیگر به حمله مامور گردید ، ولی بسرعت حمله متقابل سپاه ملی آغاز شدودشمن فرارکرد . مستر سکات در حالیکه میگریست امر حمله متقابل صادر نمود مگر کسی اطاعت نکرد .

در ۱۱ نوامبر انگلیسها خبر از قندهار گرفتند که یکقطعه سپاه اعزامی شان بکابل ـ باعدهٔ محبوسین سیاسی ـدر راه غزنی مورد حمله افغانها قرار گرفته وبکلی ازبین برده شدند . حتی یکنفر کپتان انگلیسی که بغرض گریز لباس زنانه پوشیده بود ، هم بدست افتاد و مائل لفتننت کروفورت از دم تیغ گذشت . دراینوقت نایب امین الله خان با پرچم‌سرخ‌خود در قلعه محمود خان مقیم بود و جنگ را رهبری‌میکرد. قشله‌انگلیس قلعه محمود خان را زیر باران آتش توپ و تفنگ قرار داد ، ولی نتیجه‌ئی نگرفت .در ۱۲ نوامبر قشون انگلیس بغرض اشغال مجدد قریه و قلعه بیماهرو درتپه صعود کرد و آتش توپ و تفنگ بیماهرو را در بین دود پیچید . اینوقت میر مسجدی خان رهبر قوای کوهستانی‌ووظیفه دار منطقه بیماهرو، در بستربیماری افتاده بود. اما محافظین کوهستانی قلعه به سختی دفاع میکردند . در چنین وقتی ده هزار نفر مبارز از کابل‌به مددرسیده و در عوض بیماهرو ، قشله بزرگ دشمن را هدف قرار دادند . اینست که سپاه انگلیس بمدافعه از قلعه خارج شد و جنگ انبوه و مشهور طرفین بعمل آمد . توپخانه دشمن فعالیت شدید میکردو کندکهای پیاده وسواره انگلیس در سه ستون منظم بحمله پرداخت . انگلیسها که‌آینده خود را بسته به نتیجه این جنگ میدانستند ، خیلی میکوشیدند . قشون ملی در دم‌آتش توپ به صفوف دشمن هجوم کرد و عبدالله خان اچکزائی پیشاپیش سواران خویش همیتاخت . در چنین فرصتی عبدالعزیز گماشته دشمن از پشت سر عبدالله خان را هدف گلوله خائنانه قرار داد . همچنین پیردوست برادر زاده‌اش درهمانجا کشته‌شد. با این ضیاع بزرگ ، قشون ملی دست ازجنگ نکشید وسر راست به‌قشله‌دشمن حمله کرد. سواره دشمن زودتر از دیگران فرار کرد و پیاده دشمن‌مثل برگ روی هم ریختن گرفت. توپخانه انگلیس از فعالیت باز ماند و انهزام‌قطعی‌پیش شد. پس دشمن بصورت مجموعی بین چهار دیوار قشله فرار کرد و دروازه ها مسدود گردید . سپاه‌ملی با عبدالله خان‌زخمی‌بکابل

برگشتند . شهریان‌دراندو ه صدمه چنین رهبری فرورفتند، تاجائیکه‌روز دیگرعبدالله خان زخمدار برای اطمینان مردم ، سواره دربازار های کابل بگردش پرداخت . اماین زخم کاری بود وعبدالله خان در ۲۹نوامبر (١٤شوال ۱۲٥۷) بمرد .

بعد از این جنگ انگلیسها را دل ودست‌از کار بماند و در صدد مفاهمه‌بارهبران انقلاب و جستجوی راه نجات خود بر آمدند . در قدم اول انگلیسها در ۱۳ نوامبر خواهش متارکه یکروزه برای تدفین اموات خود نمودند که از طرف‌افغانها پذیرفته شده‌و در ١٤ نوامبر طرفین خاموش ماندند . در همین روز مکناتن خواهش ملاقات و مذاکره بارهبران افغانی نموده و خوددر محل معینی نزدیك قلعه ذوالفقار منتظر گردید، ولی افغانها رد کردند و نیامدند . در ١٥ نوامبر مکناتن اطلاع گرفت کـه قطعات گورکه‌و پنجابی انگلیس‌در چهاریکار برضد افسران انگلیسی قیام و آنانرازیر ضربت قرار دادند و خود به افغانها تسلیم شدند . در ١٦ نوامبر خبر جنرال سیل رسید که از گندمك بکمك‌سعید محمدجانفشان بجلال آبادزنده رسیده است . او متعاقباًاطلاع داد که در شهر جلال آباد ،از طرف پنجهزار مبارز ملی تحت محاصره قرار گرفته است . شه شجاع‌از بالاحصار به‌مکناتن نوشت که با قوای ملی از راه مصالحه داخل شود . در۱۸ نوامبر جمعدار محافظ (خورد ضابط)، کاسه برج مشرف‌به بالاحصار را که در امتداد تپه غربی بالاحصار قرار داشت، به مبارزین پیش‌کش کرد. سپاه ملی در صدد حمله تازه به قشله انگلیس بر آمد .انگلیسها ترتیب دفاعی اختیار نمودند . در ۲۲ نوامبر جنگ‌طرفین‌دربیماهرو‌بعمل آمد .قشون ملی مثل سیل فرو ریخت وسپاه دشمن ، عسکر و افسر کشته در میدان جنگ باقی گذاشت و خود به قشله فرار نمود . در۲۳ نوامبر انگلیسها یکبار دیگر باحمله سپاه ملی که باپرچمهای سرخ وسبز وزرد حرکت میکردند ، مقابل شدند .بریگیدیرشلتن باقشون‌خود به سختی درهم شکست و توپخانه انگلیس‌از دست رفت . انگلیسها در حالت فرار می دویدند و از شمشیر تعقیب کنندگان روی زمین میغلتیدند. در همین وقت سردار محمد عثمان خان اسپ راند و قشون ملی را از تعقیب دشمن باز داشت. او فردا(٢٤ نوامبر) به مکناتن نوشت که اگر من مانع تعقیب سپاه نمیشدم ، هر آئینه زنده جانی از انگلیس باقی نمیماند ،پس باید شما بدون‌عذر افغانستان را ترك و گروگانانی بما بدهید .لیدی سیل راجع به این‌شکست‌بزرگ چنین نوشت : «افغانها با غریو و فریاد مثل گرك در رمه گوسفند در آمدند و توپخانه ما را متصرف شدند ، این هجوم ما را بلرزه انداخت.جنرال الفنستن ازقشله بر آمد و برای اعاده نظم و ترتیب سپاه فراری قوماند ه داد، ولی سپاه هزیمت خورده آنرا ناشنیده گرفت ، پس جنرال بـه مکناتن گفت : جناب‌سفیرملاحظه کنید که من به قشون خود امرراست میدهم وایشان به چپ‌میروند.»

در همین وقت بود که‌انگلیسها خبر گرفتند کپتان ودبرن با یك تولی عسکر انگلیس در حوالی‌غزنی از تیغ مردم گذشتند و عسکر امدادی قندهار در عرض راه بکلی معدوم شدند . دیگر در قشله‌اردوی‌برتانیا سخن جز عودت به هندوستان نبود. افسران انگلیس آنقدر دلشکسته و نا امید گردیده بودند که هنگام رسیدن مقداری از غله در قشله، اولیورافسر انگلیسی مثل بوم سرشور داد و گفت : دیگر کسی زنده نخواهد ماند تا این آذوقه را بخورند . خودش متعاقباًدر جنگ کشته وسرش‌در معرض تماشا گذاشته شد . جنرال الفنستن بعد از آنکه قوت و مهارت نظامی افغانها را بدید ، در ٢٤ نوامبر به مکناتن پیشنهاد کرد که باید به عجله با افغانها مصالحه‌نماید. در ۲٥ نوامبر مکناتن به‌نماینده نواب محمدزمانخان بنام‌سلطان محمدخان‌داخل‌مذاکره شد . این نماینده گفت که شما جنگ ما را دیدید وضعف خود را درك کردید ، پس باید اردوی انگلیس کابل راترك بگوید و سپاه سیل از جلال آباد به هندوستان‌مراجعت

نماید و هم شه شجاع با خاندانش به ملت‌سپرده‌شود .مکناتن نپذیرفت و سلطان‌محمد مذاکره را قطع کرد .

در همین روز بود که وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمدخان‌واردکابل و به‌آتش توپها از طرف قشون ملی استقبال شدند .این دو نفر که در زندان‌بخارا بودند چندی پیشتر بوساطت یك روحانی کابلی از طرف امیر نصرالله خان رهاو داخل ولایت بلخ‌شده بوند . مردم بر ضد استیلای انگلیس به حمایت سردار برخاستند و٦ کندك سواره داوطلب (ششهزار نفر) بدور او جمع شدند . سردار با این‌قوت براه خلم‌وبامیان‌وهزاره و غوربند بکابل کشید ، در حالیکه سواران داوطلب ا زاین مناطق به‌قشون او ضم شده میرفتند. درهمین مورد بودکه خانم سیل باتفکر انگلیسی که درمورد مردم داشت چنین نوشت : «باتجمع قبایل مختلف افراد طبقه پست(؟!!) دربرابر ماوارد صحنه جنگ‌شد. » ولی همین مردم لشکر لارد هارا معدو م‌نمودند.

یکروز بعدترازورودسردار محمد اکبر خان در ٢٦ نوامبر ، میر مسجدی خـان مشهور مسموماً بمرد و سه روز بعد تر عبدالله خان اچکزائی چشم از جهان پوشید . ولی ورود محمد شاه غلجائی در٢٨ نوامبر بکابل این خلارا پر نمود . این وقت سیل سربازان داوطلب از هر طرف‌درکابل سرازیر شد . حتی مردانی که فاقد سلاح ناری و جارح بودند ، چوبهای درازی تهیه کرده و در سرآن کاردها نصب کردند و بر سبیل تماشا بر تپه بیماهروکه مشرف بر قشله بزرگ انگلیس بود بالا شده و دشمن نووارد و سپاه محصور او را نگاه‌میکردند. انگلیسها که با دوربین منظره این‌رزم جویان انبوه را دیدند آخر کار خود راحدس زدند وارکان حرب اردوی انگلیس در مجلس نظامی فیصله کرد که‌باچنین ملتی جنگیدن نا ممکن است ، پس به مکناتن پیشنهاد کردند که باافغانها در مذاکره و مصالحه‌را باز کند . همین وقت اطلاع جنرال سیل رسید که انگلیسها در جلال آباد بیشتر از کابل محتاج امداد عسکری میباشند مکناتن مجبور بود که در٧ دسمبر به شاه شجاع مراجعه و آمدن او را به قشله‌تمنا کند تا هر دو یکجا به هندوستان مراجعه کنند . اما شاه شجاع نپذیرفت زیرا سه روزپیشتر دو نفر نماینده ملیون حضوراً او را دیده و بنام ملت ، ترك کردن علایق او راباانگلیس و پیوستن به اردوی‌ملی، تقاضا کرده بودند و او متردد شده بود . نماینده گان ملیون به او پیشنهاد کرده بودند که‌رهبران بزرگ ملی حاضر هستند برای از بین بردن مخالفت های قدیم با دختران شاه ازدواج کنند و هم دختری به ازدواج‌شاه بدهند . سکندر خان مشهور هم در شمال قشله موضع خواجه رواش را با مردان‌مسلح مستحکم کرده بود . مصادف همین زمان بود که اطلاع رسید : مردم غزنی شاه شجاع راء پادشاه فرنگی» عنوان داده‌اند .

پس‌مکناتن بالواسطه بارهبران ملی داخل مذاکره صلح شد ، و ایشان باشرط تخلیه کابل موافقه نمودند که بگذارند انگلیسها سلامت از کشور افغانستان خارج شوند . مکناتن صورت قرار دادی را تسوید و به اردوی ملیون ــ توسط مکریگر و لارنس ــ فرستاد.این معاهده دارای چهار فقره ذیل بود :

١ــ قوا ی انگلیس از افغانستان خارج میشود .

٢ــ شاه شجاع خلع و در لودیانه مقیم‌میشود و افغانستان سالانه سه صد هزار روپیه به او معاش میپردازد . در عوض امیر دوست محمد خان به افغانستان‌اعاده میگردد.

٣ــ تا انجام تخلیه افغانستان یکنفر از سرداران افغانی در نزدانگلیسها بغرض تهیه آذوقه در بدل پول نقد باقی خواهد ماند .

٤ــ آینده قشون انگلیس داخل افغانستان نخواهد شد مگر آنکه حکومت دوست افغانستان خواهش کند .

رهبران‌ملی سواد قرار داد متقابل در ۱۲ فقره را برای مکناتن فرستادند . این قرار داد شامل مطالب‌ذیل بود :

دو نفرافغان‌اردوی‌انگلیسی را از کابل تا جلال آباد بدرقه و حفاظت میکنند ،عسکر موجوده انگلیس از جلال آباد و غزنه و قندهار و غیره به هند مراجعت کند ــ احمال واثقال و توپخانه و تفنگ و جباخانه که بواسطه عدم بارگیر بماند ، به افغانهاداده شود. خانواده شاه شجاع تارجعت امیر دوست محمدخان درکابل بماند، امیردوست محمد خان باسایر افغانها بکابل رجعت‌داده‌شوند ،٦٠نفر انگلیس تا رجعت امیر درکابل گرو گان باشد ــ انگلیس باردیگر یاد افغانستان نکند ــ انگلیسها ی معذورازرفتن،در کابل نگهداری میشوند ــ اردوی انگلیس در مراجعت به هند بیشتر از ۹ توپ باخود نبردارد .

(عین این قرار داد که‌به امضای دوازده نفر نمایندگان ملی است در صفحه ٤٥١ این کتاب در ج است .)

در ۱۱ دسمبر مکناتن در میدان هموار با نماینده‌گان ملی ملاقات و مذاکره‌کرده و قرار دادی را که افغانها تسوید کرده بودند ، امضا و تسلیم نمود . در ۱۳ دسمبر جنرال الفنستن پیشنهادخودش را راجع به مصالحه با افغانها برای مکناتن تکرار و تاکید کرد ، زیرا موهن لال اسیر اطلاع داده بود که افغانها در تهیه یك هجوم عظیمی در قشله انگلیس هستند ،خصوصاً که الفنستین انبوه هزاران نفر مجاهدین نووارد کوهستانی رابر زبرتپه بیما هروبه‌چشم خوددیده‌بود. انگلیسها بعداز امضای‌قرارداد در ۱۳ دسمبر مقداری از جباخانه و اسلحه مستعمل خود را با دو قلعه جنگی (قلعه ریکاو ذوالفقار)که برایشان باقیمانده بود ، در مقابل ۱۵۰ من هندی غله به افغانها تحویل داده وبه قشون خود اسلحه جدید توزیع نمودند. همچنین انگلیسها سه نفر انگلیس (تریور، درامونذ وسکنر)را به گروگان دادند . اما ملیون اصرار میکردند که سه نفر باقیمانده هم (شلتن ، گرانت وکنولی)به گروگان داده شوند. بعد هاانگلیسها مجبور شدند که این تقاضا را به طبق قرار داد بپذیرند، پس پاتنجر وایری و واربرتن هم‌به گروگان رفتند . معهذا انگلیسها تخلیه کابل‌را به بهانه هائی‌به‌عقب‌می‌انداختند، واز معطلی جواب شاه شجاع در رفتن به هند ، و از فقدان غله و علوقه و حیوانات باربر مینالیدند. ایشان دوهزار شتر وچهارصد یابوی دیگر میخواستند . افغانها اشتران حمل‌ونقل‌راتهیه‌کردند و بقیمت هراشتر ۱۵۰کلداردردسترس‌دشمن‌گذاشتند. همچنین‌در۱٤دسمبررهبران‌ملی‌اجازه‌دادندکه‌پنجهزارعسکر محصوردشمن‌ازبالاحصا ر زنده سربه قشله‌انگلیس‌بروند.سردار سلطان‌احمدخان‌موظف بودکه‌این‌عسکر د شمن را سالماً از بین ۲۰ هزار نفر مجاهد مسلح که در دو طرفه جاده ایستاده ووضع‌دشمن مغلوب خود را تماشا میکردند ، در طول یك شباروز عبور دهد . در عین زمان افغانها طبق وعده‌ئی که داده‌بودنددربدل‌سه‌صدهزار روپیه مقدار زیادی غله و آذوقه به قشله دشمن فرستادند . همچنین تاجران غله را اجازه دادند که گندم خودرا داخل قشله برده بفروشند ، البته این تجاردولپ‌گندم رابیک کلدار می فروختند .

در ۱۵ دسمبر شاه شجاع از رفتن به هند انکار کرد و اعلامیه جهاد ملی را در برابر انگلیس در بالاحصارامضاگذاشت. خانم سیل در این مورد نوشت که : شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند را همراه انگلیس نمیخواهد ، بلکه طبقات مختلف‌مردم را برضد انگلیس تحریك مینماید .

واما مکناتن که آذوقه بدست آورد وپنجهزار عسکر بالاحصار در اردوی‌او افزود و هنوز چشم امداد به هند دوخته داشت ، بطرز شرم انگیزی سراز ایفای‌مواد عهدنامه بتافت و بدسایس تازه‌ئی دست زد . چون او از هر نوع سازشی با مردم‌افغانستان نا امید شده بود ، این‌بارخواست که با پسر امیر داست محمد خان بشکل سری‌تماس گرفته و بنام تامین منافع شخصی آنها ، او را وسیله بقای تسلط انگلیس درافغانستان

قرار دهد . مکناتن میدانست که نواب محمدزمان خان وسردار محمدعثمان خان برادر زاده‌گان امیر از اجرای چنین کاری عاجزاند ، و رهبران ملی مخصوصاً نایب امین‌الله خان لوگری با سرداران نظر خوبی ندارند ، پس برای اینکار سردار محمد اکبر خان جوان را که تا هنوز وارد موثر صحنه سیاست و جنگ نشده و امتحانی نداده بود ، اختیار کرد . طوریکه‌ازنوشته‌های‌خانم سیل برمی آید اساساً مکناتن پس از قرار داد امضا شده ، در صدد الغا وابطال آن ب . .مکناتن توسط سرور خان لوهانی از وزیر اکبر خان خواهش ملاقات سری نمود .او بنمایندگی خودسردار سلطان احمد خان را فرستاد .مکناتن مسوده قرار داد تازه‌ئی بقرار ذیل پیش کرد :

۱ـ از بولان تا خیبر در شرق و تا هر جائیکه در غرب قلمرو شاه شجاع بوده (یعنی به استثنای ولایات غربی وشمال کشور) وزارت آن به‌سردار محمد اکبرخان سپرده میشود .

۲ـامیر دوست محمد خان بکابل فرستاده میشود ووزارت مربوط بموافقت پدر و پسراست که کدام آنان‌اختیار مینماید .

۳ـبعداز معین شدن اوضاع‌افغانستان دیگر انگلیس مداخله نمینماید .

٤ـعجالتاً یك ملیون و دوصد هزار روپیه به محمد اکبر خان میپردازد و آینده سالانه دو صد هزار روپیه برای شخص سردار پرداخته خواهد شد .

۵ـ سردار محمد اکبر خان فعلا نایب امین الله خان لوگری را دستگیر کرده و به‌انگلیسها میسپارد وهم سایر سرکرده گان ملی را ازکابل متفرق‌میسازد .

این تنهانبود بلکه‌مکناتن در خفا با نایب امین الله خان و نواب محمد زمان خان نیز مفاهمات جداگانه وسری نموده بود . در حالیکه این جوانمردان همه برای طرد دشمن یکدل بوده، توطئه های مکناتن رابین خود افشا میکردند. سردار محمد اکبر خان بعد از گرفتن‌پیشنهاد مکناتن در طی مفاهمه و سوال و جوابهای مخفی سعی کرد که با اسلحه بالمثل با دشمن غدار وعهد شکن معامله نماید ، اینست که توسطسردار سلطان احمد خان توانست مکناتن‌رامتقاعدسازد که محمد اکبر خان حاضر بقبول پیشنهاد اوست اما از خلف وعده مکناتن میترسد . مکناتن برای تیقن سردار پیشنهاد خود را بشکل قراو داد رسمی در آورد و امضا گذاشت و بفرستادو هم یك کالسکه و تفنگچه شخصی خود رابرسم یادگار تقدیم کرد . سردار محمد اکبر خان درنهایت مهارت و اختفا رهبران بزرگ ملی را از این جریان آگاه نمود و همه مصمم شدند که دشمن‌توطئه کار وعهد شکن را اسیر وقوای دشمن محیل راباشمشیر اخراج‌نمایند. اینست که محمد اکبر خان ازمکناتن تقاضای انعقاد مجلسی نمودتاقرار دادجدیدرسما بین سران هردو طرف مبادله گردد. مکناتن گفت که‌قرار داد ۱۱ دسمبر هنوز نزد سران افغانی موجود است، پس بهتر است‌سردار محمد اکبر خان سند نمایندگی آنها و مخصوصاً از نایب امین الله خان را برای مذاکرات جدید در دست‌داشته‌باشند. محمد اکبر خان پذیرفت و نایب امین الله خان فوراً مکتوبی به مکناتن نوشته تقاضای انعقاد مجلسی برای مذاکرات جدید نمود .

این مکتوب باپیام‌سردار محمد اکبر خان درتاریکی شب ۲۲ دسمبر توسط سردار سلطان احمدخان ویکنفر افغان دیگر به اتفاق کپتان سکنر گروی انگلیس در اردوی ملی ، به قشله انگلیس فرستاده شد . مکناتن شخصاً تا ساعت یك بعد از نصف شب با آنها مذاکرات سری انجام داد . محمد اکبر خان در مکتوبی‌که به مکناتن فرستاده بود ، نوشته بود که : وزارت شاه شجاع را می پذیرد اما پولیکه انگلیس می پردازد بایدفعلاسه‌ملیون روپیه‌وسالانه‌چهارصد هزارروپیه‌باشد.درحالیکه مکناتن‌پرداخت‌فوری یك‌ملیون و دو صد هزار وسالانه تادیهٔ دوصد هزار روپیه‌را کتبا وعده داده بود.) این تقاضا ؤجگره پول از طرف سردار محمد اکبر خان ، مکناتن را گول زد و حضور درمجلس مذاکره را قبول کرد .نماینده‌گان افغانی‌بعد ازمذاکره خاموشانه بشهرکابل

برگشتند . اما مکناتن به عجله و بشکل اسرار آمیزی در قشله امرداد که دوکندك پیاده با چند ارابه توپ فردا در قلعه محمود خان (مسکن فرماندهی نایب‌امین‌الله‌خان) دروقت‌معیین‌حمله کرده ،مرده ویازنده نایب را بدست آرند . البته‌وقت حمله هنگامی تعیین شده بود که مجلس موعود در حال انعقاد باشد . ولی جنرال‌الفنستن که این امر را گرفت فردا از سوق عسکرخود داری کرده و به مکناتن جواب داده که اگر این سوقیات عملی شود ، خود قشله مورد هجوم مبارزین افغانی قرار خواهد گرفت . در حالیکه نایب امین الله خان از این قرار انگلیس توسط سردارمحمد اکبر خان آگاه‌شده بود و ترتیبات نظامی اتخاذ کرده بود . او اتصالا از قلعه محمود خان با یك توپیکه داشت قشله‌بزرگ انگلیسی را گلوله باران نموده و دشمن را راحت نمیگذاشت.

۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ :

در صبح روز ۲۳ دسمبر انگلیس درقشله بیماهرو امر تیارسیی گرفت و مکناتن با کپتان تریور ، کپتان لارنس و کپتان میکنزی با یکقطعه سواره‌ازچهاونی خارج شده و رو بجنوب بسمت قلعه محمود خان (۶۰۰ قدمی قشله) که محل جلسه معیین گردیده بود ، حرکت کرد .مکناتن در ورود خود سردار محمد اکبر خان ،محمد شاه خان غلجائی ، دوست‌محمدخان، خدا بخش خان ، محی الدین خان و نایب مومن غلجائی را با چند نفردیگرروی سنگی نشسته و منتظر یافت . سردار سلطان احمد خان استقبال کرد و مکناتن را از جریان مساعد برای مذاکره آگاه نمود . سردارمحمد اکبر خان دست داد وروی زمین هموار برزبر پتوی افغانی جلسه رادایر کرد. مکناتن و سه نفر کپتان های او مقابل محمد اکبر خان وسلطان احمد خان و محمد شاه خان نشستند ، در حالیکه‌دوست محمدخان وخدا بخش خان (برادران محمد شاه) و محی الدین خان استاده ماندند . مذاکره آغاز شد و محمد اکبر خان تمام اقوال واعمال و مذاکرات و مواعید متناقض و متخالف مکناتن وسران انگلیس را با افغانها در طول ایام استیلای آنها ، یك‌یك شمرد ودروغ و دورویه‌گی آنان را توضیح نمود وگفت‌که دیگر هیچ‌قول و قرار داد انگلیسی محل اعتماد و اعتبار ما نیست ، شماغیر از افسادو تخریب بین مردم افغانستان وادامه تسلط خود در این مملکت چیزی دیگری‌نمیخواهید. آنگاه دو قرار داد متناقض به امضای مکناتن را بمجلس پیش کرد که در یکی آن‌تخلیه افغانستان را وعده داده ودر دیگری اقامت انگلیس را در کشور تائید نموده بود . همچنین از مذاکرات مکناتن با خود و نواب محمد زمان خان و نایب امین الله خان یکی بر ضد دیگری تفصیل‌داد.اودر آخر گفت که دیگرما نمیتوانیم به هیچ مذاکره‌ووعده ومعاهده شما اطمینان کنیم ،مگربیك شكل وآن اینكه ماخود شمارا گروگان بگیریم و نگهداریم تا قشون شما از افغانستان خارج شوند، آنگاه ما شما را به هند خواهیم فرستاد .

این بیانات سردار محمد اکبر خان تقریباً پانزده دقیقه طول کشید . چون‌مکناتن در برابردو قرار داد متناقض و امضا های خود جوابی مقنع نداشت ، تمجمج میکرد . وزیر اکبر خان گفت‌بهتراین‌است‌که شما باما باشید تا در کابل بیك نتیجه برسیم، آنگاه امر گرفتاری شان را داد واز همه‌بیشترخودش‌دست مکناتن راگرفته‌بطرف کابل کشید. چون مکناتن مقاومت نشان داد سردار سلطان احمدخان دست دیگر او را گرفت . تا اینوقت لارنس توسط محمد شاه خان و تریور بواسطه دوست محمد خان و میکنزی بواسطه غلام محی الدین خان خلع سلاح شده بودند . تمام این عملیات در نهایت خونسردی در ظرف چند دقیقه‌ئی انجام یافته بود . افغانها که میخواستنداینها را بشکل گروگان وزنده تاهنگام تخلیه افغانستان نگهدارند ، بطرف کابل کشیدند . مگر مکناتن و تریور به حمله و دفاع پرداختند . از دیگر طرف آتش تفنگ گاردمکناتن

و محافظین افغانی شروع شد . چون قشله دشمن بسیار نزدیك و خطر حمله و تخلیص اسرا در پیش بود ، بنا چارسردارمحمداکبر خان وسردار سلطان احمد خان، مکناتن و تریور راکشتند . ماممحمدشاه خان به عجله خود را سپرمیکنزی قرار داد تا ازضربت تیغ رهائی یافت . در همین لمحه بود که عمداً بلارنس فرصت فرار داده شد تاجریان بیکم و کاست به سـ .اران انگلیسی رسیده باشد . لارنس براسپی سوارشد و بتاخت. (روسای انگلیس عجالتاًمقام مکناتن را به پاتنجردادند و در انتظار پیش آمدافغانها نشستند .) وقتیکه سران افغانی برگشتند وداخل قلعه محمود خان شدند، دیدندکه مجاهدین بقصد کشتن کپتان میکنزی اسیر نیز هجوم آورده‌اند .سردار محمد اکبر خان پیش شد و میکنزی‌را از حمله‌مردم نجات داد ، آنگاه روبطرف میکنزی کرد و با سرزنش سرد و سخت گفت :

«شما آمده بودید که ملك ما را بگیرید؟!»

از این روز ببعد بود که سردار محمد اکبر خان‌جوان(۲۴ساله) از طرف تمام رهبران ملی و مردم به صفت پیشتروسیاسی و نظامی افغانستان شناخته شد . روز دیگر (۲۴ دسمبر) مجلس شورای انقلابی در منزل نواب محمد زمان خان بشمول گروگانان انگلیسی (میکنزی،سکنر ،کنوای‌وایری) منعقد گردید و تمام جریانات اخیره مطرح شد. عموم اعضای جرگه که از ماهیت قضایا وبازیهای متناقض مکناتن ونقشه رهبران افغانی‌برای دستگیری او و خاتمه بخشیدن بجنگهای انگلیس وافغان ، مطلع شدند ،از اعمال مکناتن مذمت کردند ، معهذا از کشته شدن اضطراری او اظهار تاسف نمودند . نایب امین‌الله خان خط اصلی مکناتن را بمجلس نشان داد که جائزه سر اورا مکناتن یکصد هزار روپیه تعیین کرده بود. انگلیسها ی حاضر شورا تمام‌این جریان را بحیث مشاهد میشنیدند . آنگاه مجلس‌مقرر نمودکه همان قرار داد ۱۲فقره‌ئی نخستین افغانها ومکناتن (مورخ۱۱ دسمبر) باضافه سه‌ماده دیگربالای انگلیسهاتطبیق کرده شود والاحکم شمشیر خواهد بود . سه ماده ضمیمه به این قرار بود:

۱ـ تمام ذخایر خود را انگلیسها به افغانها تحویل دهند .

۲ـ تمام توپخانه انگلیسها به استثنای ٦ توپ به افغانها داده شود .

۳ـ گروگانان غیر متاهل انگلیسی به گروگانان متاهل‌تبدیل شود .

بعلاوه یك ملیون و چهار صد هزار روپیه ذمه‌گی مکناتن را انگلیسها به افغانها بپردازند .

این تصویب شورا فوراً برای انگلیسها در قشله فرستاده شد . مجلس نظامی انگلیس بقیادت جنرال الفنستن و پاتنجر تشکیل و پیشنهاد جدید افغانها موردبحث قرار گرفت . این پیشنهاد در همان مجلس طرف قبول واقع شد . تنها عده‌ئی از افسران متاهل انگلیسی از گروگان رفتن زنان خود تاثر نشان دادند .افغانها هم دیگر اصراری در این ماده نکردند.درهر حال مجلس‌نظامی انگلیس‌روز تخلیه‌کابل «٦جنوری ۱۸۴۲» راقبول کرده وده روز را برای آماده‌گی سفر اردوی «هفده‌ونیم هزار نفری» خود کافی شمردند . البته عید مسیح انگلیسها غم انگیز بود .

در طی این مهلت ده روزه افغانها در نهایت آرامی منتظر ماندند . اما در قشله انگلیسی هیجان و اضطراب عمومی حکم فرما بود . در ۲٦دسمبر خبری در قشله منتشر گردید که افغانها تصمیم گرفته اند تمام زنان انگلیسی را بەگروگان‌گرفته وعموم مردان انگلیسی را ازدم شمشیر بگذرانند ، وفقط یکنفر انگلیس دست وپا بریده را در دهنهٔ درهٔ خیبر بگذارند، تا مردم هندوستان وانگلیسی اورا با چشم خویش مشاهده نمایند . البته این تبلیغ، سپاه انگلیسی را در داخل قشله و در نفس خودشان متلاشاو هراسان میساخت . در ۲۷ دسمبر مجلس نظامی انگلیس مجدداً در قشله منعقد و مسئله تادیه یك ملیون و چهار صد هزارروپیه برای قوای ملی افغان

مطرح و تصویب و بعدها پرداخته شد . در ۲۸ دسمبر این خبر در قشله انگلیس منتشر گردید که نعش مکناتن در چوك کابل بتماشای مردم گذارده شده است .
رهبران ملی طبق قرار داد ۱۱ دسمبر شدیداً انتظار میکشیدندکه قشون انگلیس ازجلال آباد و قندهار قبل از تخلیه کابل عازم هندوستان شوند ، و این مطلب را مکرراً به جنرال الفنستن یاد آوری کردند . مگر قوماندانان انگلیسی قندهار و جلال آباد سراز معاهده پیچیده و از رجعت به هندانکار کردند. زیرا حکومت انگلیسی‌هند آنانرا بوعده امداد نظامی منتظر ساخته ، واشغال دائمی افغانستان را تائید میکرد، چنانیکه در پنجاب و پشاور عسکر تجهیز میشد ، تا پانزده هزار نفر به‌قندهار و ۲۵ هزار نفر در جلال آباد سوق گردند . جنرال پالك قوماندان محاذ شرق افغانستان مامور بود که به عجله از پشاور داخل جلال آباد شود .قاصدان اردوی ملی متصل همدیگر این اخبار را از قندهار و جلال آباد بکابل میرساندند ،وروزبروزخبرخیانت حکومت هند مشهود و تائید میگردید . هر چند رهبران ملی اوامر جنرال الفنستن و شاه شجاع را به جنرال نات در قندهار و جنرال سیل در جلال آباد ارسال کردند ، ولی آشکاراشدکه‌دولت‌انگلیس برضای خود افغانستان را تخلیه نکرده واشغال‌دائمی آنرا در نظر دارد .پس شورای انقلابی فیصله کرد که باشمشیر اینکار را انجام‌دهد، و منتظر خروج اردوی انگلیس از قشله کابل ماند . این اردوهم مجبور بود که‌خواهی نخواهی کابل راتخلیه کند، زیراندازه قوت واراده مردم را از انگلیسهای قندهار و جلال‌آباد وحکومت هند، در میدانهای جنگ کابل روشنتر دیده بودند، در حالیکه حکومت هند از فاصله های دوری و از پشت میز با مقدرات اردوی کابل خود وشرف دولت انگلیس قمار میزد .
مبارزین ملی افغانستان از این خدعه و نیرنگ دشمن میجوشیدند ، واردوی انگلیس در کابل قدم بقدم به انهدام‌نزدیك میشد . خانم سیل قبل از تخلیه کابل بکتابی فال زد که در آن این بند شعر شاعر انگلیسی «کیمپل» (۱) نوشته شده بود :

«جائی که گروهی با هم جمعند باید تنی چند از همدیگر جدا شوند.
برف کفن شان‌خواهد شد .
هر قطعه‌زمین‌علفدار زیر پای آنان:
گور عسکری خواهد بود.»

خانم انگلیس‌این ابیات را در حالی قرائت میکرد که افق نظر او شهر کابل ، میدانها، دره ها ، قلعه ها ، باغها و جویبار ها ، همه در زیر لحاف سفید برف در خواب‌عمیق وخاموش فرورفته،وکوه‌های کابل مانند‌اژدهای نقرئینی در سر تا سراین وادی حلقه زده بود . هفده هزار و پنجصد نفر قشون انگلیسی بار سفر میبست و میخواست در کام چنین اژدهائی فرو رود . خانم حساس انگلیسی ا زاین منظر عظیم ،شگون نا خوب گرفت و گفت :خداما رااز شرآنچه میترسیم و پیشبینی میکنیم حفظ کند .اگر یك افغان این دعای خانم انگلیسی را میشنید این ضرب‌المثل افغانی را به اویادآوری میکرد : کاروان میگوید خدا ، دزد هم میگوید خدا .

تخلیه کابل (۶جنوری۱۸٤۲):

اما بالاخره سپاه انگلیس بعداز دو ماه و چهار روز محاربه مجبور به تخلیه‌کابل گردید . انگلیس ها در وقت خروج از کابل نیز دست از عهد شکنی نکشیدند وتوپ هائی را که طبق‌قرار داد به افغانها تحویل دادندناقص و کمتر ساختند. اردوی‌انگلیس در وقت حرکت از قشله کابل ، دو هزار اشتر بار بر و بششروزه آذوقه با خودداشت،

(۱) campbell (۱۷۷۷ــ ۱۸٤٤)

و در سه حصه‌پیشدار و قسم کلی و دمدار منقسم و یکی پی دیگری از دروازه مقدم و عقبی قشله خارج شدند . حرکت از ساعت نهنیم قبل از ظهر آغاز کرد و تا غروب طول‌کشید . زنان انگلیسی شامل قوه پیشدار بوده‌و خزائن‌در قسمت‌وسط قرارداشت. آخرین قوه انگلیسی هنگام غروب آفتاب توانست از قشله خارج گردد، در حالیکه قشله از طرف مردم اشغال و این یاد گار منحوس آتش زده شد . عقب دار انگلیس در روشنی این آتش بزرگ‌طی‌طریق‌مینمود وزنان کابل ازبالای بامهای خوداین‌منظر درخشان را که‌ستونهای طلائی در روی برفهای نقره گون رسم‌مینمود، تماشامیکردند، وبرفتح وظفر ملت شادمانی مینمودند .

اردوی انگلیس شب اول را در حدودبگرامی‌اتراق نمود . در حالیکه قشون جنرال سیل باسرسختی در جلال آباد آمادگی جنگ میگرفت واطلاعات متواتر از سوقیات‌نزدیك انگلیسها ازپشاور به‌جلال‌آباد به‌اردوی‌ملی‌میرسید. مجلس‌رهبران‌ملی دانستند که اگر اردوی جنرال الفنستن با قشون جنرال سیل درجلال‌آبادیکجاگردد، کاردفاع از افغانستان به دراز خواهدکشید ، وانگهی قوای پالك از پشاور و قوای نات از قندهار بکابل سرازیر و جنگ از نو آغاز خواهد شد . لهذا مجلس ملی بشخص سردار محمد اکبر خان و محمدشاه خان غلجائی اختیار داد که نگذارند سپاه الفنستن به قشون جلال آباد ، با اسلحه وجبه خانه خود بپیوندد . سردار محمداکبر خان سعی کرد که الفنستن‌بتواند قبل از رسیدن خود بجلال آباد ، سیل را وادار بر رجعت جانب پشاور نماید ، اما ممکن نشد ، سردار خواست توپخانه واسلحه‌قشون الفنستن را قبل از رسیدن به جلال آباد بگیرد . البته جنرال به چنین‌چیزی تن نمیداد. همچنین سردار محمد اکبر خان سعی کرد که برای موافقه نهائی با انگلیس یکعده افسران بزرگ انگلیسی‌را از قشون الفنستن در دست داشته باشد. ولی این خواهش او هم بدون جنگ میسر نبود . پس جنگ های گوریلائی و شب‌خونهای افغانی شروع گردید و قشون انگلیس جدأبمدافعه پرداخت .

اینکه بعضی ها سعی کرده‌اند شکست این اردوی انگلیس را باتراشیدن‌معاذیری از قبیل سردی هوا ، عدم آذوقه ، پیری‌و زحیری قوماندان عمومی و امثال آن پرده پوشی کنند ، خلاف واقعیت است . زیرا نه انگلیسهاوقشون شان از اهل افریقای مرکزی بودند که سردی زیاد را ندیده باشند ، و نه راه کابل و جلال آباد قطب‌شمالی بود. این راه هفت روزه‌نصف آن معتدل و مانند زمستان هند گوارا و نیمه دیگرش برف دار و زمستانی بود .اما این سرما از سرمای انگلستان شدت بیشترنداشت ، وانگهی مبارزین افغانی مثل سپاهی انگلیس در هوای آزاد منزل میزد و حرب میکرد. در حالیکه انگلیسها در اسلحه و توپخانه و نظم قشون ، بر مبارزین افغانی تفوق داشتند ، وافغانها فقط با تفنگ و سیلاوه میجنگیدند . پس این جنگ راه جلال آباد، نه تنها یك جنگ فزیکی‌ومادی،بلکه یك جنگ معنوی نیز بود . وافغانها در هر دو دشمن را در هم شکستند . هکذا کسانیکه خواستند در تشریح این جنگ وزیر اکبر خان و محمد شاه خان غلجائی وسایررهبران ملی را بی تعلق واز جلوگیری مبارزین افغانی عاجز نشان بدهند ، نیز خلاف واقعیت است . زیرا وزیر اکبر خان ورفقایش بغرض نجات کشور، انهدام سپاه دشمن را وظیفه خود میدانستند و محمد شاه خان خود رهبر مبارزین غلجائی بود که اکثریت قشون ملی را در این جنگ تشکیل‌میکرد، و تمام مبارزین افغانی امر و نهی هر دو را از صمیم قلب مطیع و منقاد بودند .

پس در طی‌یکهفته‌سپاه دشمن منزل بمنزل توپخانه واسلحه وعسکرو افسرخود را از دست داده میرفت ، تا بالاخره یکنفر از جمله هفده و نیم هزار قشون انگلیسی زده و زخمی ،امازنده بجلال آباد رسید و خبر این انهدام تاریخی سپاه انگلیس را به جنرال سیل رساند . در طی حرکت اردوی انگلیس از کابل در محل «سه‌بابا»داکتر «دف » جراح انگلیس از دهشت این‌جنگ رگ خویش‌گشاد وانتحار کرد . در ۱۱

جنوری سپه‌سالار انگلیس جنرال النفستن تسلیم خودش رابه سردار محمداکبرخان پیشنهادکرد ومحمدشاه درتاریکی شب اورا در معسکر افغانی آورد. این معسکرد ر فضای آزاد زیر آسمان قرارداشت ودورادور آتش ، رهبران افغانی (وزیر اکبرخان ، عبدالغیاث‌خان وعبدالحکیم‌خان وغیره) قرارداشتند، درگوشه ئی هم خیمه بسیار کوچك افراخته بود. سران افغانی برخاستند و جنرال دشمن را با همراهش «جانسن» مردانه استقبال کردند و شمشیر های ایشانرا از کمر نگشودند و خیمه منحصر بفرد خود را برای استراحت این مهمانان تخصیص دادند .

فی‌الحقیقه در این جنگی که بین دو کشور آسیائی و اروپائی بوقوع آمد ، آن یکی(انگلیس)امپراتوری نوبدولت رسیده غربی بود که بر تجارت واسلحه واخلاق استعماری ـ با قهر و غرور ـ تکیه مینمود ، وین دیگری یك کشور قدیم آسیائی بودکه اصالت اخلاق کریمانه شرقی خودرا نباخته و در طی جنگ اول انگلیس وافغان آنرا تبارز داد. افغانها اسرای انگلیسی خود را مهربانانه حفظ نمودند و زنان دشمن را برادرانه بانهایت شرافت وقایه کردند . یکدخترك خورد سال اندرسن در جنگ خورد کابل بعد از فرار پدر و مادرش در میدان مانده بود ، مبارزین غلجائی این طفلك را در آغوش گرفته تا کابل آوردند و بخانه نواب محمد زمان که شکل مهمان خانه پناه گزینان دشمن بخود گرفته بود ، تحویل دادند . نواب چندین ماه این دختر را در حرم خود مثل فرزند نگهداشت تا سلامت به پدر و مادرش اعاده گردید . از همه بیشتردراین مورد نوشته خود انگلیسها چون میکنزی ولارنس ولیدی سیل و غیره نماینده این کرامت اخلاق و کرکتر مردم افغانستان است .

در هر حال سپاه انگلیس روز اول تخلیه کابل (٦ جنوری ٤٢) در بگرامی ٥ میلی شرقی شهر کابل اتراق نمود . مبارزین افغانی تا اینجا توپهای انگلیسی را که بیشتر از اندازه معینه قرار داد ١١دسمبر ٤١ با خود حمل میکردند از آنان گرفتند. در ۷ جنوری منزل دوم بتخاك بود . چون هنوز جنرال سیل جلال آباد را طبق قرار داد تخلیه نکرده بود ،سردارمحمداکبر خان ٦ نفر افسر دیگر انگلیسی را در بتخاك از جنرال الفنستن گروگان گرفت . در ۸جنوری قشون دشمن به خورد کابل کشید و تا اینجا دو هزار نفرتلفات داده بود. درطول دره ٥ میلی «خورد کابل» جنگ دوام داشت وانگلیسها سه هزار نفر تلفات دادند و دره خوردکابل را «قبرستان قشون الفنستن» نام نهادند . درنهم جنوری جنرال الفنستین که هنوز ده هزار عسکر داشت ،باسردار محمد اکبر خان داخل مذاکره شد و هم به جنرال سیل نوشت که فوراً جلال آباد را تخلیه کند . درعوض محمداکبرخان تمام زنان و اطفال و مردان متاهل قشون انگلیس را در تحت حمایت خود قرار داده و در عقب جبهه فرستاد . قشون انگلیس حرکت کرد و تا پنج میلی خورد کابل (منزل خاك جبار) جنگ با افغانها را دوام داد و تلفات برداشت . در ١٠ـ١١جنوری بین راه تیزین و جگدلك در مسافت ٢٢ میل تلفات سپاه انگلیس بیشتر شد . اما جنرال سیل طبق هدایت حکومت انگلیس شهر جلال آبادرا سنگر گرفت و قشون انگلیسی کابل را فدائی داد . پس جنرال الفنستن که چنین دید خودش با دو نفر افسر بزرگ دیگر به سردار محمد اکبر خان تسلیم شد ،چنانکه امیر دوست محمد خان به مکناتن تسلیم شده بود. در ١٢ جنوری بقیه قشون انگلیس بعبور از کوتل جگدلك باستقامت معسکر جنرال سیل حرکت کرد در١٣ جنوری از این سپاه فقط یکنفر داکتر «برایدن» توانست که نزد جنرال سیل رسیده و سرگذشت اردوی انگلیسی کابل راقصه کند ، در حالیکه خودش سه زخم در بدن داشت .یکنفر شاعر ملی راجع به این حادثه تاریخی قصیده ئی در مدح سردار محمد اکبر خان سرود که یك بیت آن اینست :

بهما از سر سران فرنگ: قرن تا قرن استخوان بخشی

در جلال آباد:

سردار محمد اکبر خان انگلیسهای محصور جلال آباد را همچنان در محاصره گذاشته و خود با گروگانان واسرای انگلیسی که زن و مرد و طفل مجموعاً ٤٤ نفر بشمول خانمهای جنرال سیل و مکناتن و هفت افسر انگلیسی بودند، به لغمان رفت و محمد شاه خان آنانرا در قلعه «بدیع آباد» خویش جا داد و بیشتر از چهار ماه اعاشه و حفاظه نمود . د رهمین وقت بود که «مکریگر» از جلال آباد به محمد شاه خان نوشت که اگر اسرای انگلیسی را رها کند دوصدهزار روپیه به او تقدیم میشود . محمد شاه در جواب این انگلیسی که پول را حلال مشکلات حتی در برابر شرافت میدانست نوشت که : از نامه شما خوشم آمد ، اماشما دوست من باید بدانید که «خیانت» نه در دین من و نه در دین شمارواست.

در طی مدت همین اسارت بود که یکنفر زن جوان انگلیسی «وید» بریکمرد رشید افغانی مفتون ودلداده گردید ، یعنی برغم تعصب وخصومت های تلقین شده تربیوی یکبار دیگر روح نهفته بشری تجلی نمود . در حالیکه خانم ٥١ ساله جنرال سیل علی الرسم این زن جوان را «زن گمراه» نام نهاد . و اماقشون سیل که قبلا بعد از تلفات دادن دربرابر غلجائی های راه کابل وجلال آباد وبختیار مجاهد، توانسته بود بدستیاری سید محمد جانفشان پغمانی در ١٢ نوامبر ١٨٤١ داخل جلال آباد شود ، اهالی شهر را خارج نموده به تعمیر استحکامات و ذخیره آذوقه وعلوفه پرداخت.اما سیل بعد ازگرفتن اطلاعات جنگهای کابل ، هراسان گردیده و از مراجعت سالم به هندوستان نا امید شد ،پس به امید امداد هند در تحصن پا فشاری کرد . پنجهزار مبارزین ملی قشون انگلیس را درمحاصره داشتند ،واین محاصره مدت ها طول کشید ، زیرا توپخانه قوی انگلیس شهر را حفظ مینمود ،در حالیکه مجاهدین توپ نداشتند . از دیگر طرف مبارزین ملی راه خیبر ببستند . جنرال پالك هنوز درپنجاب مصروف تهیه قوا بود ،وحاکم وافسر نظامی پشاور یك قشون پنجهزار نفری انگلیسی و سکهه با چهار توپ بقیادت کلنل وایلد در جنوری ٤٢ برای باز کردن راه خیبر ونجات دادن قوای جنرال سیل اعزام نمودند. اینها ازجمرود گذشته و تاعلی مسجد رسیده بودند که هجوم افغانهای افریدی متوجه آنها شد . کلنل وایلدزخم برداشت و قشون او ١٢٠ نفر کشته در میدان جنگ گذاشت و رو بجانب پشاور فرار کرد. از این بعد تحصن سیل سختر شد ، تنها طره باز مهمند بشکل خفیه امداد پولی پشاور و مکاتیب انگلیس رابه سیل میرساند .اما بزودی این وسیله هم از دست انگلیس کشیده شد ،زیرا احمد خان میراخور از لغمان به خیبر رسیده و مردم بدوراوجمع شدند ، پس طره باز مجبور به فرار گردیدو جای او مجدداً به سعادت خان لعل پوری داده شد . خیبر هم زیر نظارت مجاهدین ملی قرار گرفت و مردم افریدی و مهمند آماده پیکار بر ضد انگلیس شدند .

همینکه سردارمحمداکبر خان و محمد شاه خان در جنوری از تنظیم لغمان و تامین اسرای انگلیسی فارغ شدند ، با پانزده هزار پیاده و پنجهزار سواره از لغمان به جلال آباد کشیده و جنگهای حصار را براه انداختند . در سه حمله بزرگی که به استحکامات شهر برده شد ، دشمن متحمل تلفات جانی و مالی گردیده فقط به انتظار قشون امدادی پشاور نفسهای خود را میشمرد. همینکه قشون ملی اطلاع گرفت در پشاور تجهیز اردوبعمل می آید ، فوراً سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان با سه هزار نفر مجاهد در دهنه خیبر اعزام گردید . وزیر اکبرخان توسط یکنفراز اسرای انگلیس به جنرال سیل در داخل شهر پیام داد که اگر شهرتخلیه ودشمن تسلیم شود، او تضمین میکند که قشون انگلیس را زنده سراز دره خیبر به آنطرف پرتاب کند .

ولی جنرال سیل که صحنه قشون کابل را در برابر چشم خود مجسم میدید جرات چنین اقدامی نداشت ، پس دست به خدعه انگلیسی زد و با قبول ادای یکصد هزار روپیه هندی ، پاینده نام کاکری ملازم سردار اکبر خان را بفریفت تا سر دار را ازبین ببرد. روزیکه اکبر خان استحکامات شهر را معاینه و نقطه ضعیف آنرا ازدورجستجو میکرد ، پاینده ازعقب سر او را به گلوله تفنگ بزد ، اما سردار نمرد و زخمی شد. محافظین مسلح در رسیدند و پاینده دستگیر و معترف شد که انگلیسها او را با پول به اینکار واداشته‌اند . گرچه اکبرخان او را ببخشید اما مبارزین ملی او را بکشتند . انگلیسها چنانیکه عادت دارند تبلیغ کردند که پاینده اینکار را به امر شاه شجاع انجام داده است ، در حالیکه شاه در بالاحصار کابل مشغول دفاع از جان ناتوان خود بود .

در لغمان هم شمشیر جنرال الفنستن و بریگیدیر شلتن - در عوض شمشیر امیر دوست محمد خان که به مکناتن تسلیم کرده بود - گرفته شد و اسرا خلع سلاح گردیدند . تعداد محافظین آنها هم دو چندشد زیراخطوط اسرا بدست افتاده بود که با جنرال سیل مکاتبه داشتند . د رماه مارچ فشاربرقشون انگلیس به شهر جلال آباد افزود وهزاران نفر جنگ آور درجلال آباد فرو ریخت .معسکر افغانی دریك کیلو متری دروازه کابلی جلال‌آباد تحکیم شد وبسرعت تپه موسوم به «تپه‌چلم» بغرض زیر آتش قرار دادن شهر ، اشغال گردید . ا زدیگر طرف برای فرو ریختن برجهای جنگی شهر نقب زنی آغازشد. راه آمد و رفت شهرچنان مسدود گردید که دیگر امیدبرای ورود پول و آذوقه در شهر باقی نماند ، این است که سقوط شهر نزدیك‌شد . جنرال پالك از طرف گورنر جنرال سابق وظیفه آخرینکه داشت این بود که اگر بتواند و ممکن باشد فقط جنرال سیل را زنده در پشاور برساند و بس .

د رهمین ماه بود که در کابل اجتماع بزرگ مردم بعمل آمد . نایب امین الله‌خان و میر حاجی بغرض مارش بجلال آباد و انعدام آخرین سپاهی انگلیس در افغانستان اعلان جهاد نمودند . نمایندگان ملت در بالا حصار شاه را ملاقات کرده و گفتند که : اگر او افغان و مسلمان است به سپاه ملی بپیوندد و بحیث پادشاه کشور در راس قشون مردم بعزم رزم و اخراج دشمن از جلال آباد حرکت کند ، ورنه او را دیگرمردم افغانستان نه شاه واولی لامرخود و نه افغان و مسلمان خواهند شناخت، بلکه طبق فتوای علمای مذهبی بیعت شرعی خود را ساقط خواهند شمرد ، دراینصورت قبل از جهاد با انگلیس در جلال آباد ،جهاد نخستین در شهر کابل و بر ضد شاه بعمل خواهد آمد . این است که‌شاه‌شجاع برای حرکت بجلال آباد حاضر شد و برای تهیه سفر چند روزی مهلت خواست . رهبران ملی چون نایب امین الله خان و میر حاجی وامثالهم هر یك در موضع سیاه سنگ بیرقهای جهاد افراشتند و هزاران نفر مسلح در زیراین بیرقها جا گرفتند و درانتظار روز حرکت شاه باقیماندند .

در غزنی از انگلیس نام و نشانی - به‌استثنای اسرای انگلیسی - در بین‌نبود ،و سردار شمس الدین خان برای جلوگیری از حرکت قوای انگلیسی قندهار ، با هزاران نفر مجاهد حاضر و آماده پیکار بود . در حالیکه جنرال نات و قشون انگلیسی قندهار هم بعد از هشت هزار کشته دادن ، فقط در سایه بیرق شهزاده تیمور میزیستند ،و مورد حملات دسته جات ملی قرار میگرفتند . در حمله آخرینی که مجاهدین‌نمودند سه هزار اشتر باربر اردوی دشمن را ربودند و دیگر مجالی برای حرکت سپاه‌دشمن نگذاشتند . به این ترتیب بقیه اردوی ٥٤ هزار نفری امپراتوری انگلیس درافغانستان تحت انهدام قرار گرفت ،وجنرال سیل و جنرال نات در جلال آباد و قندهار از ترس انعدام مجال عقب کشی نیافتند و برای نجات خود منتظر ورود قشون تازه دم‌انگلیسی گردید . در عوض دولت انگلیس که‌درمیدان‌رزم مغلوب شده بود دست توسل‌بدامن دیپلوماسی در از کرد. زیرانه اینکه حیثیت امپراتو ری در اروپا صدمه‌باورنشدنی

برداشته بود بلکه «آقائی وجلال» او در مستعمره هندوستان متزلزل گردیده و زیر خطر قیامهای ملی قرار گرفته بود. پس لارداکلند که ازمرکب غرور پیاده شده‌بود، از یکطرف برای اغفال هند اعلامیه‌ئی منتشر و در آن راجع به‌محوشدن‌اردوی‌انگلیس* در افغانستان چنین گفت: «اختلال افغانستان موقع دیگری بدست داد که قوت انگلستان و شجاعت هندیان ثابت گردد.» دیگر طرف اکلند بقوماندان عمومی اردوی هندوستان آخرین توصیه و نظر خود را در ۱۰ مارچ ۴۲ چنین نوشت: «از آغاز اشغال کابل اختلال در کشور موجود بود. از سال ۱۸۴۱ در کابل‌وقندهاراین اختلال شدت یافت. این انقلاب‌که باعث وقایع اسف انگیز و بالاخره مسبب تباهی و کشتار انگلیسها گردید، فی‌الواقع چنان حادثه ملامت باریست که در تاریخ هندوستان(یعنی تاریخ استعمار انگلیس) مثال ندارد. این‌همه حوادث‌از مخالفت‌عمومی ملت‌افغانستان سر چشمه میگرفت که به‌مقابل ما متحد شدند، واین جنگ شکل یك جنگ ملی و مذهبی بخود گرفت. این‌حوادث‌باید ماراباین نتیجه ناگزیر برساند که اگر ماباز افغانستان را اشغال هم کنیم، این کشور هیچگاهی در مقابل یك‌متجاوز غربی، مقوی مانی بلکه عامل تضعیف ما خواهد گردید. پس پالیسی پیشروی انگلیس در افغانستان باید بکلی مطرود ومعدوم تلقی گردد.» اما اکلند درنتیجه جنگ‌باافغانستان خرد معزول شده وکابینه‌لندن در تزلزل افتاده بود، زیرا هزاران خانواده هندی و انگلیسی در انگلستان و هندوستان مشغول عزاداری کشته شده‌گان خود در افغانستان بودند. کمپنی‌هندنیزدراضطراب‌افتاده بود،زیرا اردوی‌انگلیس‌در افغانستان ۲۰ ملیون پوند و۵۰ هزار اشتر بحساب کمپنی (طبق راپور ایست هند یا کمپنی)از دست داده بود. در حالیکه این عسکر کشی حتی بدون اطلاع مردم انگلیس‌وتصویب پارلمان، مستقیماً از طرف حکومت لندن‌بشکل‌دزدانه‌بعمل‌آمده‌بود،و اینك مردم‌نادارهند مجبور بودند که تمام این مصارف گزاف را بواسطه قبول تزئید مالیات کمر شکن بپردازند، در صورتیکه از افغانستان قبل از این جنگ هیچ ضرری به هندوانگلیس نرسیده بود.

در هر حال اکلند در صدد شد که از راه دیپلوماسی و توسل به‌امیر دوست‌محمد خان محبوس، قشون باقیمانده و آبروی از دست رفته انگلستان را حفظ کند. ولی امیر دوست‌محمدخان در کلکته‌نی بلکه در جبال منصوری بود، لهذا کلکته متوجه احضار او گردید. در اواخر فروری گورنر جنرال جدید هند «لارد ایلنبرو» (۱)وارد کلکته شد و به عجله امیردوست محمد خان را از منصوری به کلکته بخواست و باب مذاکره با او را باز کرد.

کارشکنی مجددا میر دوست محمد خان:

در مارچ۱۸۴۲امیردوست‌محمدخان به‌کلکته‌وارد شدواین‌مصادف‌بزمانی‌بودکه‌درکابل اردوی بزرگ ملی تجهیز وجهاد مکرر باقوای باقیمانده انگلیس در افغانستان اعلام شده وشاه شجاع هم شرکت خودرا درصف ملی اعلان کرده بود. جنرال نات در قندهار وجنرال سیل درجلال آباد هراسان واز عودت زنده سر به‌هندوستان ناامید گردیده بودند. خبر انعدام اردوی انگلیس بین کابل وجلال آباد حکومت انگلیس را در هندوستان مرتعش ساخته بود و سپاه انگلیس در هند داخل شدن در افغانستان را بمنزله داخل شدن درگورستان تلقی میکرد. جنرال پالك

---

(۱) L. ELLENBOROUGH.

در پشاور فقط باتظاهر میخواست مردم هندوستان را - بنام سوقیات انتقامی خود در افغانستان - زیر تهدید عظمت انگلیس آرام نگهدارد ، درحالیکه خود او وسپاهش دهنۀ خیبر را کام اژدهار میپنداشت وجرئت یکقدم گذشتن نداشت .

در چنین وقتی امیر دوست محمد خان محبوس که از شدت گرمای هندوستان بهستوه آمده ومزه تلخ اسارت دشمن را چشیده بود وازتمام جریانات سیاسی و نظامی افغانستان عمداً غافل وبی‌خبر نگهداشته شده بود ، ناگهانی با ایلنبرومقابل گردید . امیر خلاف انتظار خود حکمران هندوستان را مثل موم نرم ومثل برادر مهربان یافت . لارد به‌امیر گفت : دولت انگلیس حاضر شده که سپاه خود را از افغانستان به هند عودت دهد وشما را به افغانستان بفرستد تابر تخت افغانستان جلوس نمائید . دولت انگلیس بعد از این باشما دشمن نی‌بلکه دوست خواهد بود . شما در مقابل این روش انگلیس‌چه در نظر دارید ؟ البته برای امیر دوست محمد خان این پیشنهاد دشمن قدیم تعجب آور بود، پس امیر دوست محمدخان تشکرکرد. آنگاه ایلنبرو شرط «کوچکی» پیش نمود که ارزش عظیمی برای انگلستان و خساره بزرگی برای افغانستان داشت و آن اینکه : سردار محمداکبر خان در راس قوای افغانی در مقابل قوای انگلیس قرار دارد، پس امیر به‌فرزند خود امر نماید که او با قشون افغانی ازجلال آباد به‌تاشقرغان در ماورای هندوکش عقب بکشد و همچنین تمام رهبران اردوی افغانی را به‌پراگنده‌شدن وادارد، برای آنکه سپاه انگلیس از قندهار وپشاور وجلال آباد بدون مزاحمت مردم افغانستان یکبار بکابل رسیده وبا حفظ پرستیج امپراتوری و گرفتن اسرای انگلیسی ، بدون جنگ از افغانستان خارج شوند ، ودر عوض امیر دوست محمدخان با ١٥٠ نفر خانواده خود از هندوستان برای اشغال تاج وتخت افغانستان حرکت کنند .

امیر دوست محمدخان که هیچوقتی بقوت ملت خود تکیه نکرده بود این بارنیز زیربار خواهشات کمرشکن دشمن ضعیف کمر خم کرد . در حالیکه مردم افغانستان قبلا بانوك شمشیر اعاده امیر دوست محمدخان را باتمام خانواده‌اش در افغانستان بالای انگلیسها توسط قرار داد ١١ دسمبر ١٨٤١ تحمیل کرده واینك سه‌صد نفر اسیر انگلیس را در دست داشت، وهم دشمن در حدود ٤٠ هزارکشته در میدان جنگ گذاشته واکنون چند هزار از آنان دربرابر ملت افغانستان دردام افتاده‌بودند. امیر دوست محمد خان این شرط ایلنبرو رابدون قید وشروط متقابل پذیرفت، ونامه ونشانی خودش را (عینك وقطی نصوار) بنام سردار محمد اکبرخان بفرستاد ، چنانیکه همین کار را در برابر سردار محمد افضل خان در جنگ پروان وحین‌مغلوبیت قشون انگلیس انجام داده بود .

ایلنبرو که به‌سهولت از انترستهای طبقاتی افغانستان استفاده نموده بود، شکست بزرگ سیاسی و نظامی انگلستان را در نظر اروپا وآسیا باچنین موافقتی با امیر دوست محمدخان جبیره نمود، وچون زمین رانرم وباعث آبروی بیلدار یافت، با آهستگی امیر را چنان در دام دوستی مزورانه انگلیس ببست که تازنده بود از این حلقه سر نپیچید . از آن بعد انگلیسها سعی کردند که‌بواسطه مذاکرات متعددی بین سردار محمد اکبرخان وجنرال سیل - توسط انگلیسهای اسیر مثل پاتنجر و میکنزی وغیره - سردار محمد اکبرخان را بنامه وپیام پدر متقاعد سازند . درحالیکه

محمد اکبرخان ومحمدشاه خان وسلطان احمدخان به‌چنین چیزی تن نمیدادند وهم رهبران کابل ازاین قضیه بی‌خبر بودند. سردار محمد اکبر خان ورفقایش میگفتند که قوای انگلیس از جلال آباد وقندهار گذاشته میشوند که سالما به‌هند برگردند بشرطیکه قوای پشاور حرکت نکند و همینکه امیر دوست محمدخان در پشاور رسید، اسرای انگلیس رها میشوند . انگلیسها که چنین دیدند پای تهدید جدیدی بمیان آوردند واز قول ایلنبرو به‌سردار محمداکبر خان گفتند که : (اگر سردار از این مصالحه مسالمت آمیز که در حکم جلو گیری از خون ریزی های بیشتر است و هم تخلیه افغانستان واشغال تاج وتخت افغانستان را بواسطه امیر دوست محمدخان در بردارد ، امتناع نماید، درآنصورت راه مصالحه بکلی مسدود وامیر دوست محمد خان باتمام زنان خاندانش بشمول خانم سردار محمد اکبر خان در لندن تبعید میشود، آنگاه دولت انگلیس نمیتواند مقررات تعلیمات اسلامی را درمورد ایشان تضمین نماید ونه وسایلی درلندن برای چنین تعلیماتی وجود دارد .)

سردار محمد اکبرخان باآنکه ثقالت قرار داد امیر راباانگلیس و خسارا تی که از آن متوجه نام و نشان افغانستان بود احساس میکرد، مگر عاطفه مذهبی و وظیفه پسر پدری اورا خواه ناخواه به‌اطاعت ازامر پدر وامیداشت . لهذا تصمیم گرفت که فشار ملت فاتح را ازسر قشون دشمن مغلوب بردارد وراه ورود سپاه تازه اورا بازگذارد، تنها میخواست تحویل اسرای انگلیس عهد شکن را تاورود امیر دوست محمدخان وخانواده اش در افغانستان به‌تاخیر اندازد. اما سردار محمد اکبر خان بسهولت نمیتوانست که امر پدر را تطبیق نماید، زیرا خلاف خواسته های مردم افغانستان بود، مردمیکه باشمشیر دشمن قوی را معدوم کرده وبیشتر از آنکه وزیر محمد اکبرخان از بخارا شور خورده باشد، انگلیسها را درهم شکسته محصور و مجبور به‌مصالحه نموده بودند. البته سردار محمد اکبرخان میتوانست بتدریج رهبران متعدد ملی را بامفکوره جدید خود موافق ساخته و آنگاه توده های مردم را درسایه اعتمادیکه برهبران خود داشتند ، بااین طرح جدید ملائم وموافق گرداند . چنانیکه مورخ معاصر سردار محمداکبر خان این‌قضیه رابطور ذیل تشریح مینماید :

«دربیان اینکه میگویند دفعه ثانی آمدن فوج انگلیس درکابل وسوختن عمارات وچهار سطح کابل وگرفتن قلعه غزنین وبردن دروازه سومنات غزنین را بجانب هندوستان و رهانیدن قیدیان خود، محض به‌سازکاری سردار محمد اکبرخان بود : بعد از مراجعه انگلیسهای محصور در جلال آباد به‌سردار محمداکبرخان وهم‌رسیدن خط امیر دوست محمدخان بوزیر، محمداکبرخان با صاحبان انگریز سازکاری نموده خود روانه کابل شد وبه صاحبان انگلیس که در جلال آباد بود:. فهماند که اگرمن علانیه باصاحبان کارسازی نموده وقیدیان ایشان را رهائی دهم وکابل وغزنین را بدست ایشان واگذارم چندین فتنه وفساد پیدا خواهد شد که رفع ودفع آن‌مشکل ودشوار خواهد شد، اولا همین غازیان وسرداران کابل درهلاك من دریغ وصرفه نخواهند کرد، دوم‌قید یان تانرا زیر تیغ بی‌دریغ خواهند کشید، سوم ازشما یك‌نفس زنده واپس نخواهد رفت .» (۱)

---

(۱) کتاب نوای معارك تالیف مرزا عطا محمد طبع کابل سال ۱۳۳۱ شمسی صفحه ۱۷۷

سردار محمد اکبرخان از وقت گرفتن خط پدر (مورخ مارچ) تاماه اپریل مشغول مفاهمه بامحمد شاه خان وسردار سلطان احمدخان وغیره رهبران سپاه ملی که در ننگرهار لغمان وخیبر بودند، ماند . درطی این زمان جنرال سیل درقید محاصره قرار داشت وجنرال پالك از خیبر پیشتر آمده نمیتوانست . همینکه درماه اپریل موافقت سردار عملا اظهار گردید یعنی خودش باقشون ملی در ضمن یك مانوره جنگ وگریز ازسنگر غربی جلال آباد درنهه اول اپریل بهلغمان رفت وهم سردار سلطان احمد خان باعین وضع ازدهنه خیبر بهلغمان عقب نشست، آنوقت بود که ایلنبرو بهجنرال پالك و٩ هزار عسکر او امر پیشروی بهجلال آباد داد و جنرال سیل تازه سراز دریچه قلعه جلال آباد بیرون کرد. معهذا پالك وسیل از اپریل تااگست چهارماه دیگر ازجلالآباد شور نخورده ومنتظر واقعات کابل ماندند. درطی این مدت هول جنگ های گذشته انگلیسها را طوری میخ کوب کرده بودکه آنی از محافظه قوای خود چشم برداشته نمیتوانستند .

سردار محمداکبر خان درهمین ماه اپریل اسرای انگلیسی را توسط محمدشاه خان ازلغمان بهکابل اعزام کرد. درطی عودت اسرای انگلیسی بکابل، جنرال الفنستن در ٢٢ ـ اپریل بمرد ونعش او از طرف افغانها نزد جنرال سیل فرستاده شد. وزیر اکبرخان درتعقیب قافله اسرای انگلیس خودهم جلال آباد راترك گفته بکابل کشید. بهاینصورت ٣٥ هزار مجاهد ازشهر جلال آباد و٤٠ هزار نفر غلجائی ازراه جلال آباد وکابل بیك سو شدند وراه کابل برای ورود مجدد انگلیس باز گذاشته شد.

واما درکابل چه شد : هنگامیکه هزاران نفر مرد مسلح درموضع سیاه سنگ کابل بیرقهای جهاد بغرض امحای قشون انگلیسی جلال آباد افراشته داشتند ، در ٤ اپریل ١٨٤٢ شاه شجاع ازبالا حصار کابل خارج ودر سیاه سنگ در راس قشون ملی قرار گرفت تا فردای آنروز راه جلال آباد بردارد. شب هنگام شاه تنهائی بهبالا حصار برفت وبعد از انجام امور شخصی سحرگاه پنجم اپریل بسواری تخت روان عازم اردوگاه شد. ولی سردار شجاع الدوله خان پسر نواب محمدزمان خان بهاتفاق نور محمد خان وشاه اغاسی دلاورخان و٦٠ نفر همکاران دیگر ازکمین برآمده وبهگله وشمشیر شاه را بکشتند . بزودی اینخبر در کابل منتشر گردید ومیر حاجی روحانی معروف در اجتماعات مردم فریاد کرد که : لاردبزرگ (شاه) بهلارد کوچك (مکناتن) پیوست .

در حالیکه یك شاعر متملق (غلام محمد درویش معروف به شاهجی) درتعزیت این پادشاه بدنام وگنهکار چنین سرائید :

طرفه تر نقشه بکابل شد — خارج از مرکز تعقل شد
سلطنت زیب شه شجاع الملك — متوکل علی المتوکل شد
بامدادان بی غزا بیرون — با تنی چند بی تاملی شد
در رهش از قضای ربانی — قاتلش با کسان مقابل شد
آن سکندر منش فلاطون عقل — بند در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر به سمع همه — چونکه پنهان خطاب اقتل شد
پس چنان دست جور بکشودند — کهبرون از حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازك شاه — از دم تیغ پاره چون گل شد

رفت‌زین‌ملك دون‌به‌خلدبرین — صاحب حشمت و تجمل شد
موی سرکند بسکه‌اهل حرم — پر سراسر، سرازسنبل‌شد
از پی جمع مـادهٔ تاریـخ — صورت عقل‌محو بالکل شد
هاتفم گفت آه‌وناله بر آر — شمع دولت بصبحدم گل‌شد

نواب محمد زمان خان عوض مارش در جلال آباد، فورا از سیاه سنگ بکابل آمد وسلطنت خود را اعلان کرد. نایب امین الله خان لوگری که‌تنها سردار محمداکبر خان را لایق پادشاهی افغانستان میدانست ، اعلام سلطنت نواب محمد زمانخان را نپذیرفت ، وبرای حفظ نظم عجالتا فتح جنگ پسر شاه شجاع را در بالا حصار به پادشاهی اعلام نمود. البته نواب محمد زمانخان ردکرد ومتوسل به‌اسلحه شد. میر حاجی که مخالف جدی خانواده شه شجاع بود طرف نواب را گرفت وجنگ بین هردو دسته آغاز گردید . لهذا معسکر سیاه سنگ درعوض طرد خارجی ، بکابل منتقل وجنگ داخلی مشتعل گردید . درعین حال نایب امین‌الله خان ونواب محمد زمانخان هردو ورود سردار محمداکبرخان را تقاضا کردند. سردار محمداکبر خان هنوز درننگرهار مشغول محاسبه با انگلیسها بود وبعد ازآنکه طبق امر پدر از جنگ عقب کشید، در ٤ می نزدیك کابل رسید ومکتوبی به‌نایب امین الله‌خان‌نوشت واورا پدرخطاب کرد. همینکه سردار بکابل رسید نایب امین الله خان نقشه خود را راجع به‌اعلام شاهی موقتی فتح جنگ به‌سردار پیش کرد ومتعاقبا شهر بالاحصار و وزارت افغانستان در دسترس سردار گذاشت وهم‌دختر خویش را به‌او داد. اما محمد زمانخان بمقاومت خود دوام داد تا بالاخره در ۲۱ جون مغلوب وخلع سلاح گردید . از آن بعد وزیر ونایب، فتح جنگ را که‌چشم امید به‌انگلیس دوخته داشت، محبوس کردند وامر دولت در دست وزیر اکبرخان متمرکز گردید. وزیر اکبرخان در کابل با رهبران ملی مذاکره کرده وامر امیر دوست محمدخان را بانقشه آینده ، صادقانه درمیان گذاشت. این رهبران وقتیکه مطمئن شدند قشون انگلیس بمجرد ورود درکابل از افغانستان خارج وامیر دوست‌محمد خان وارد میشود، بانقشه وزیر اکبرخان که طرف اعتماد همه بود موافقت کرده وقرار دادند که دروقت ورودانگلیس شهرهای کابل وغزنه تخلیه شده وتمام جنگ جویان راه های جلال آباد وقندهار از قراریکه باانگلیس ها داده شده مطلع گردند، تادست بخون آنان نیالایند ، واگردشمن از وعده تخلف نماید باهجوم عمومی تاآخرین فردشان ازبین برده شوند .

وزیر اکبرخان در جولائی ۱۸٤۲ توسط بختیارخان باجنرال پالك در جلال‌آباد راه مذاکره باز وراجع به‌مبادلهٔ اسرای طرفین وتخلیهٔ افغانستان سخن زد ودراین موضوع سند کتبی ازاو خواست . اما پالك که یکمرد نظامی وضربه نادیده بود، متوجه نشد . وزیر اکبرخان بلارد ایلنبرو نوشت که باچنین مرد دیوانه وجاهل نمیتواند مفاهمه کند مگر باخود او . در اگست سردار سلطان احمدخان ماموریت یافت که به غزنین رفته با روسای مجاهدین وسردار شمس الدین خان حاکم غزنه سخن زده قرار داد جدید امیر دوست محمدخان وتعهد انگلیسها را به‌تخلیه‌افغانستان مطرح نماید وباتفاق مردم شهر را تخلیه واسرای انگلیس رابکابل منتقل کند. این قرار عملی شد وسردار شمس الدین خان روسای مجاهدین وعساکر داوطلب راقانع به‌تخلیه شهر وباز گذاشتن راه‌ها برای عبور قشون قندهار نمود. متعاقبا شهرغزنی

تخلیه واسرای انگلیسی بکابل اعزام گردید وسردار سلطان احمد خان وسردار شمس الدین خان بکابل برگشتند . تااینوقت شهر کابل هم ازقشون ۳۵ هزار نفری ملی تخلیه شده بود. وزیر اکبرخان اسرای انگلیسی لغمان وغزنه وکابل راکه سه‌صد نفر میشدند باهدایت مخفی به بامیان اعزام کرد وصالح محمدخان آنهارادر ۳ سپتمبر دربامیان جابجا نمود .

درنهم اگست جنرال نات وتیمور از قندهار ودر ۲۰- اگست پالك وسیل از جلال آباد به خط کابل حرکت کردند. نات حکومت قندهار را درعوض تیمور به برادرش صفدر جنگ داد، در حالیکه صفدر جنگ قبلا درصف مجاهدین ملی قرار داشته ودر مبارزات ضد انگلیس شرکت کرده بود . پالك وسیل همینکه در گندمك رسیدند متوقف گردیدند تانات نزدیك کابل گردد وهردو ستون انگلیس یکجا داخل کابل شود. فتح جنگ محبوس در اول سپتمبر هنگام تخلیه کابل توانسته بود که ازکابل فرار ودر هفتم‌سپتمبر به اردوی پالك در گندمك بپیوندد . جنرال نات از شهر قندهار تاقلات ومقر وغزنه ، اتصالا اعلام کرده میرفت که دولت انگلیس باامیر دوست محمدخان عهدنامه دوستی بسته ، واینك مابدون جنگ ازافغانستان براه کابل به هندوستان میرویم . او بدینترتیب بدون منازعی در ۲۸- اگست در غزنه رسید وشهر را بکلی ازمدافعین خالی یافت. پس مستشرق مشهور انگلیسی «راولنسن» وجنرال نات به سلیقهٔ سیاسی انگلیس یك دروازه کهنه چوبی را از حوالی مزار سلطان محمود غزنوی بکند و بر اشتری ببست و به عجله راه کابل برداشت و در ۳۰- اگست درموضع «میدان» رسید .

واما پالك که از گندمك روان شده بود در ۱۱ سپتمبر وارد «تیزین» شد و دیدکه وزیر اکبرخان باقشون خود ازبرابر اوبه عنوان جنگ وگریز به‌استقامت کوهستان حرکت میکند . پس پالك بسرعت بجانب کابل کشید، امانات پیشتر از او رسیده بود وهردو درخارج شهر کابل قرارگاه اتخاذ کردند . جنرالهای انگلیسی بعد از رسیدن بکابل یکقطعه عسکری در داخل شهر خالی کابل اعزام کرده، سقف بازاری را که مکناتن ازآن آویزان شده بود، آتش زدند، وهم یکقطعه عسکر به‌دهکدم کوچك وقشنگ استالف که قرارگاه روسای مبارزین ملی کوهستان وکوهدامن بود فرستادند . چون این قصبه بیدفاع بود، آتش زده شد وبحساب انگلیسها احراق یك بازار ویك دهکده افغانستان میتوانست تلفات یکصد وهفتاد ویك نفر افسر وچهل هزار عسکر وهفتاد توپ وهزاران تفنگ وملیون هاپول نقد انگلیسها را تلافی نماید. جنرال پالك درماه اکتوبر توقف مختصر درکابل داشت ودرطی این توقف او به‌عقیده خود پادشاهی افغانستان را به فتح جنگ گذاشت . اما فتح جنگ که نمیتوانست خلاف رضای مردم افغانستان پادشاهی نماید، همینکه دیدانگلیسها در صدد رفتن به هندوستان هستند، امور دولت را گذاشت وبه‌رفتن هند مصمم شد. نات اصرار کرد که شهزاده شاپور اقلا برای چند روزی اسم شاهی را قبول کند. انگلیسها در بامیان نیز بعد ازگرفتن اسرای خود از صالح محمدخان، حکومت آنجا را به‌شهزاده حیدر سدوزائی گذاشتند ، حکومت جلال آباد رانیز به‌محمد عثمان‌خان نظام الدوله بشراکت مرد مجهولی بنام میان عبدالرحیم ماند .ولی البته تمام این مقرریها نمایشی وظاهری بود، بمجرد خارج شدن انگلیسها از افغانستان تمام این

عمال به‌هند فرار کردند .

واما جنرال پالك ونات وسیل باقشون خود بعد از ترك کابل براه جلال آباد وخیبر وپشاور به‌عجله در نوامبر ۱۸۴۲ داخل هند شدند، بدون آنکه در افغانستان یك مرمی آتش کرده باشند . مردم جنگاور ودر عین حال صلح‌دوست افغانستان همینکه دانستند انگلیسها افغانستان را ترك میکنند دیگر دست به‌شمشیر بردند و راه‌ها رابرای عبور دشمن کوفته شده بازگذاشتند . امابعدها انگلیسها اخباری جعل کردند واز جنگهای متعددی بافتوحات خود لافها زدند وقشون پالك را «سپاه‌انتقامی» نام نهادند. البته این‌همه برای تلافی آبروی ازدست رفته اردوی انگلیس بود، تا دنیارا اغفال نماید وهندوستان رابه عظمت انگلیس معتقد نگهدارد . درحالیکه از همه بهتر خود انگلیسها واقعیت های جنگ اول انگلیس وافغان را بهترمیدانستند. اما این نشرات جعلی انگلیس توانست که مورخین آینده راگمراه کند ویکی ازدیگری نقل نماید که چگونه ورود ثانوی عسکر انگلیس باقوت اسلحه بوده ودفاع مردم افغانستان را درهم شکسته است . این تنها نبود، لارد ایلنبرو درمراجعه قشون پالك به‌هند یك صحنه تیاتری در فیروزپور تشکیل کرد که نه‌تنها باعث استهزای مردم هند وخارجی ها شد بلکه سبب انتقاد واستهزای رجال انگلیس نیز گردید .

درهر حال بعد از آنکه انگلیسها افغانستان را ترك گفتند واز خورد کابل تا جلال‌آباد از سر نعش هزاران افسر وعسکر انگلیسی ــ که بدون قبر وکفن افتاده بودند ــ گذشتند ، دوستان معدود آنها یعنی خائنین ملی افغانستان هم مجال‌درنگ دراین کشور نداشتند . درکابل حمزه خان غلجائی وعثمان خان به‌اتهام دوستی انگلیس محبوس شدند، نایب محمد شریف خان وجانفشا نخان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشانخان ازدم تیغ مردم گذشتند ، ملاغلام پوپلزائی ومحمد عثمان نظام الدوله سدوزائی وپسران شه شجاع یکی پی دیگری در هندوستان پناهنده شدند. به‌اینصورت یك صفحه از تاریخ افغانستان که باهجوم دولت انگلیس آغاز شده بود، با انهزام آندولت به‌پایان رسید .

کمیدی فیروز پور : لارد ایلنبرو در عودت قشون انگلیس از افغانستان، بساط مفصل استقبالی با تشریفات دامنه داری در فیروز پور پهن کرد. تمام خدم وحشم هندوستان بادهل ونقاره و۲۵۰ فیل آراسته به‌استقبال قشون پالك برآمدند. مقرر بودکه فیلبانان هندی حین ورود پالك فیلها را وادارند که‌باخرطوم رسم تعظیم بجا آورند. اتفاقا فیلها این‌امر را اطاعت نکردند. لارد ایلنبرو به‌عنوان شهزاده‌گان ومردم هند اعلامیه پرطمطراقی منتشر ساخت وگفت : «عساکر فاتح مابعد از چند صدسال دروازهٔ «سومنات» راکه علامه ذلت هندوستان در دست افغانستان بود، بیاورزدند و اینك ماآنرا بشما میسپاریم، باید اتحاد ما وشما دائمی باشد ...» اما مردم هند به چنین نمایشی باخندهٔ استهزا مقابله کردند زیرا آنها میدانستند که نه‌این قشون فاتح است ونه این دروازه ، دروازه سومنات . چنانچه بعد از رسوایی، دروازهٔ مصنوعی سومنات ، ازطرف خود انگلیسها ازبین برده واعلان شد که مفقود گردیده است. مردم میفهمیدند که حکومت انگلیس بامصرف خون چهل هزار نفر وملیون‌ها پول وچهار سال وقت فقط ملانصرالدینی بود که ازصفر شروع‌کرد وبه‌صفر بازگشت.

درواقع چنین بود وعقلای انگلیس عمیق‌تر از دیگران میدانستند که این لشکر

کشی‌ها وتلفات بزرگ مالی و جانی در افغانستان، نه‌اینکه مفید فایده‌ئی نشد بلکه به‌ضرر دولت انگلیس منجر گردید . زیرا در نتیجه یك کوشش بی‌حاصل ، شهرت نظامی انگلیس برباد رفت، ملت‌افغانستان‌که دوستیش برای انگلیسها بسیار مفید بود، بدشمنان خونی انگلیس مبدل شدند،ادروازه افغانستان هم بررخ امپراتوری بسته شد، وشکست «حیثیت مجلل» انگلیس‌ندر مشرق زمین زنگ انتباهی بود ک در مستعمرات انگلیس طنین انداخت .